

گناهان دوازده گانه

اثر : سرجیو اسکاتا گلینی

- فصل اول : گناه عیلى (هنگامى كه ضعف ، گناه محسوب مى شود) صفحه : 2
- فصل دوم : گناه یعقوب (به كار بردن اسباب دنیوى برای كسب برکت الهی) صفحه : 11
- فصل سوم : گناه شمشون (عطاى روحانى و فقدان شخصیت روحانى) صفحه : 20
- فصل چهارم : گناه موسى (استفاده از خشم خدایى در طریقى غیر خدایى) صفحه : 29
- فصل پنجم : گناه ایلیا (رفتن به استقبال ناامیدى) صفحه : 40
- فصل ششم : گناه یوشع (گناه پیش فرض غلط) صفحه : 51
- فصل هفتم : گناه شائول پادشاه (هنگامى كه حماقت به گناه تبدیل مى شود) صفحه : 61
- فصل هشتم : گناه داود (ناکامى در تعیین حد و مرز) صفحه : 71
- فصل نهم : گناه سلیمان (حواس پرتى های مرگبار) صفحه : 83
- فصل دهم : گناه یونس (خدا را با بی میلی خدمت کردن) صفحه : 90
- فصل یازدهم : گناه پطرس (از انسان بیش از خدا ترسیدن) صفحه : 99
- فصل دوازدهم : گناه رئیس جوان و ثروتمند (خوددارى از رها کردن واپسین بت) صفحه : 112

((فصل اول))

گناه عیلی : هنگامی که ضعف ، گناه محسوب می شود

در سال 1999 در کشور زادگاهم آرژانتین انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد . پس از آنکه قدرت برای مدت ده سال در دست حزب پرونیست (Peronist) بود ، مردم این بار به حزب رادیکال رای دادند . فرناندو دلاروا (Fernando de la Rúa) نامزد حزب رادیکال برای پست ریاست جمهوری رای آورد . البته او وارث کشور در وضعیتی بود که پرونیستها بر جای گذاشته بودند . واقعا وضعیت دشواری بود . آرژانتین برای حفظ ارزش پزو و برابری با دلار آمریکا مجبور شده بود بیش از یکصد میلیارد دلار زیر بدهی خارجی برود . بسیاری از خدمات دولتی از قبیل شرکتهای مخابرات ، خطوط هواپیمایی ، راه آهن و شرکتهای نفتی به سرمایه گذاران بخش خصوصی فروخته شده بودند .

دلاروا می توانست به موفقیت دست یابد . سابقه اش از نظر فساد مالی خراب نبود و برای مملکت هدفهای خوبی در سر داشت . اما عدم قاطعیت و اقدام به موقع و فقدان استراتژی های صحیح باعث شد که آرژانتینی ها اعتماد خود را نسبت به او از دست بدهند . وقتی مردم فهمیدند که وی فاقد قدرت لازم برای اداره کشور است و وضعیت اقتصادی هم رو به وخامت رفته و بر تعداد بی کاران هر روز افزوده می شود ، نا امیدیشان به استیصال مبدل گشت . اندکی بعد مردم سرخورده در اعتراض به سیاستهای رئیس جمهور به خیابانها ریختند و نتیجه اش کشته شدن بیست و هفت نفر بود . دولت حسابهای شخصی را مسدود نمود . انبوه جمعیت جلوی بانکها ازدحام کرده بودند و از دولت می خواستند ساستهایش را عوض کند . دلاروا مجبور شد تنها پس از سپری کردن دو سال از دوره چهار ساله ریاست جمهوری اش استعفا دهد و با هلی کوپتر از کاخ ریاست جمهوری بگریزد . ضعف سیاسی وی به بهای از دست دادن مقام ریاست جمهوری تمام شد .

در این فصل میخوایم به یکی از شخصیتهای کتاب مقدسی که با بحرانی مشابه روبرو بود نگاهی بیندازیم در این فصل خواهیم آموخت که صرف داشتن انگیزه های خوب ، بی مسئولیتی ما را توجیه نمی کند

مشکل عیلی : کنار آمدن با گناهان دیگران

داستان عیلی را ، کاهنی که چهل سال هدایت قوم اسرائیلی را بر عهده داشت در کتاب سموئیل باب 2 می یابیم . او ذاتا انسان خوبی بود . نه مرتکب زنا می شد و نه از هدایایی که تقدیم خیمه اجتماع می شد دزدی می کرد . از کلام خدا چنین بر می آید که او انسان صلح جویی بود . با این حال ، عاقبتش بسیار غم انگیز شد .

عیلی انسان خوبی بود که ازدست رفت . چرا چنین اتفاقی افتاد ؟ در همان باب 2 سموئیل درباره پسران عیلی که برای خدا هیچ حرمتی قایل نبودند ، چنین می خوانیم:

« عیلی بسیار سالخورده شده بود و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می نمودند می شنید ، و اینکه چگونه با زنانی که نزد خیمه اجتماع خدمت می کردند ، می خوابیدند . پس به ایشان گفت : چرا چنین کارها را می کنید ، زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می شنوم . » (اول سموئیل 2 : 22 - 23)

معلوم می شود که وقتی عیلی از اعمال بد پسرانش آگاه شد ، فقط به آنها تذکر داد و به قول معروف پشت دستشان زده بود : « چنین مکنید ای پسرانم زیرا خبری که می شنوم خوب نیست ، شما باعث عصیان قوم خداوند می باشید اگر شخصی گناه ورزد ، خدا او را دآوری خواهد کرد اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد ، کیست که برای وی شفاعت نماید ؟ » (اول سموئیل 2 : 24 - 25)

اما با وجودی که عیسی پسرانش را به نرمی سرزنش می کرد ، آنها به تادیب پدر گوش ندادند . دل‌های ایشان دیگر سخت شده بود . با اینکه عیسی دارای انگیزه های خوبی بود ، ولی در برخورد با گناه دیگران ضعیف عمل کرد . او صاحب ردا و دعوت برای رهبری قوم اسرائیلی بود . ظاهراً در جایگاه درستی قرار گرفته بود . با این همه ، مدارایش با گناه به سقوطش انجامید .

سه اشتباه عیسی

عیسی از قدرت اخلاقی لازم برای برخورد شدید و جدی با گناه و شرارت پسرانش برخوردار نبود . او به خاطر ضعف خودش مرتکب سه اشتباه شد . این سه اشتباه بر رهبری موثر وی بر پسرانش و نیز بر کل اسرائیل به شدت تاثیر منفی گذاشت و بر رهبری هر کس دیگری که در اثر ضعف با گناه برخورد نکند ، تاثیر منفی خواهد گذارد . باید به هر قیمتی شده از این سه اشتباه پرهیزیم .

1- او بیش از حد اهل مدارا بود

عیسی گذاشت آدم‌های بی بند و بار و فاسد در خدمت روحانی باقی بمانند . حنفی و فینحاس در خیمه اجتماع خدمت می کردند ، ولی در همان خیمه با زنان هم‌خوابه می شدند ! وجدان ایشان چنان داغ شده بود که در برابر دیدگاه خدا و قومش مرتکب زنا می شدند ! اشتباه عیسی آن بود که با این عمل آنها مدارا می کرد . زمانی می آید که خادم خداوند مجبور است چوب تادیب خود را بردارد .

2- او بیش از حد ترسو بود

کلام خدا به ما می گوید که عیسی بسیار سالخورده بود (اول سموئیل 2 : 22) ما باید خیلی مراقب گناهان دوره کهنسالی باشیم . شاید عیسی احساس می کرده که خیلی پیرتر و خسته تر از آن است که با قدرت جلوی پسران شرور و خود سرش بایستد . شاید آنان با پدر سالخورده و ضعیف خویش با پرخاشگری رفتار می کرده اند .

بدیهی است که کهولت سن با خود ضعف جسمانی به همراه می آورد ولی نبای بگذاریم که با ضعف روحانی همراه شود ؛ به عبارتی سالخوردگی باید موسم پختگی و بلوغ روحانی باشد . عیسی با ابراز واکنش بزدلانه به وضعیت پیش آمده ، عدم بلوغ خویش را به ثبوت رساند . چقدر غم انگیز است که یک مرد خدا در انتهای زندگیش چنین مفلوکانه سقوط کند ، آن هم به دلیل آنکه گذاشته ضعف جسمانی از وی سلب صلاحیت نماید .

3- او بیش از حد دیر اقدام کرد

عیسی آنقدر دیر به توبیخ و سرزنش پسرانش مبادرت ورزید که اصلاً به حرفش گوش ندادند . دیگر برای مقابله با شرارت پسرانش خیلی دیر شده بود . شاید عیسی با خود فرض می کرده که چون خودش کاهن است یا چون آنها در کنار خیمه اجتماع بزرگ شده اند ، پس حتماً خداوند را وفادارانه خدمت خواهند کرد . بی تردید او از همان زمانی که پسرانش کودکانی بیش نبودند ، نتوانسته بود آنها را به خدمت فرمانبرداری وادارد ... یعنی خیلی وقت پیش از آن که وارد خدمت کهنات شوند و قوم خدا را با شرارتشان تحت تاثیر قرار دهند . شرارت ایشان به قدری عظیم بود که کلام خدا می گوید خداوند خواست که ایشان را هلاک سازد . (آیه 25) .

درسهای کلیدی پیرامون اقتدار روحانی

مسئولیت و اقتدار (یا اختیار) دو مقوله مهم هستند که خدا به خاطرشان حساب و کتاب می خواهد . در اینجا هشت درس ارائه شده که می توانند برای همه سودمند باشند .

1- خدا رهبران را مسئول و پاسخگو می داند

شکی نیست که پسران عیسی مردان شروری بودند . کلام خدا می گوید : آنان خدا را نشناختند (اول سموئیل 2 : 22) . آنها از نظر اخلاقی فاسد بودند و پیوسته گناهانی شرم آور مرتکب می شدند . با این حال خدا به عیسی می گوید : چرا قربانی ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم ، پایمال می کنید ؟ (آیه 29)

عیسی در گناهانی که اجازه ارتکابشان را می داد ، شریک بود ! منظور من از اجتناب از چنین خطایی آن نیست که مسیحیت را به بچه هایمان تحمیل کنیم ، بلکه می گویم اگر در کلیسا صاحب اقتدار و اختیاری هستیم ، باید آنانی را که مرتکب گناه می شوند ، بدون مدارا و چشم پوشی از خدمت برکنار نماییم حتی اگر این افراد فرزندانمان باشند . به عبارت دیگر برای دوری گزیدن از این خطا باید در حیطه مسئولیت خود ، همه چیز را در ارتباط با خدا اصلاح کنیم .

من شبانانی را میشناسم که فرزندان زناکار خودشان را کادر خادمان کلیسایشان استخدام کرده اند. البته این می تواند تجربه ای استثنائی باشد. اما مواردی هست که شبانی صرفاً به دلیل حفظ آبروی خود و خانواده اش، از گناهان فرزندش چشم می پوشد، این اسفناک است چون نبود انضباط کتاب مقدسی به گناه این اجازه را می دهد که پیکره کلیسا مثل سرطان رشد کند.

یک شبان ارشد نمی تواند از داشتن فرزندی گناهکار جلوگیری کند، اما می تواند دست او را از خدمت کلیسایی کوتاه نماید. اگر آن خادم فرزندش هم نباشد، باز همان قاعده پابرجا است. یک رهبر روحانی نباید با خادمی که از لحاظ اخلاقی فاسد شده اند، مدارا کند، حتی اگر آنها ده یک های کلان پردازند و در جماعت نفوذ یا سابقه ایمانی زیاد داشته باشند و یا از خویشان و بستگانشان باشند.

2 - خدا جایگاه دوم را هرگز نخواهد پذیرفت

خدا از عیلی پرسید: چرا پسران خود را زیاده از من محترم می داری؟ (آیه 29). خدا دوست ندارد نقش دوم را بازی کند. او می خواهد اول باشد. او آشکارا به ما می گوید: زیرا یهوه خدایت، آتش سوزنده و خدای غیور است. (تثنیه 4: 24) عیلی با عدم برخورد با شرارت پسرانش، عملاً علایق و خواسته های ایشان - و البته گناهانشان - را برتر از علایق و مطالبات خدا قرار داد. هرگز مجاز نیستیم آنچه را که برایمان - یا حتی برای فرزندانمان - عزیز و ارزشمند است، بر اراده خدا مقدم قرار دهیم. این کار یعنی بت پرستی.

3 - خدا این حق را دارد که وعده هایش را پس بگیرد

بسیاری از وعده های خدا تنها با بهایی گزاف - فرمانبرداری ما - تحقق می یابند. با وجودی که خداوند به عیلی وعده داده بود که خاندانش تا به ابد او را خدمت خواهند کرد، ولی به خاطر ناطاعتی عیلی، خدا تغییر عقیده داد و وعده اش را ملغی نمود و لعنت جای وعده خدا را گرفت:

بنابر این یهوه خدای اسرائیل می گوید: البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند می گوید: حاشا از من! زیرا آنانی که مرا تکریم نمایند، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد. اینک ایامی می آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدر تو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ابد نخواهد بود و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی نمایم. برای کاهیدن چشم تو و رنجاندن دلت خواهد بود و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد (اول سموئیل 2: 30-33)

4 - خدا می تواند کسی دیگر را جایگزین سلزد

دعوتها و عطایای خداهمه برگشت ناپذیرند. آنچه او برای ما مقدر فرموده دائمی است، اما ناطاعتی ما میتواند بهترین نقشه های او را تحت الشعاع خود قرار دهد. خدا پس از لعنت کردن خدمت عیلی و خاندانش، فرمود:

کاهن امینی به جهت خود بر پا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود و برای او خانه مستحکمی بنا خواهم کرد و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود. (اول سموئیل 2: 35)

آن وقت خدا سموئیل کاهن امین خود را برپا داشت. چقدر تصمیم راسخ حنا برای تربیت پسرش در طریق خداوند و آماده شدنش برای خدمت با نگرش عیلی که در قبال گناهان وقیحانه پسرانش در حضور خداوند تنها به سرزنش ملایم بسنده کرد، تفاوت دارد. حنا با خدا عهد بسته بود که پسرش او را و فقط او را خدمت کند: ای یهوه صباوت، اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا به یادآوری و کنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، او را تمام ایام عمرش به خداوند خواهم داد و استره بر سرش نخواهد آمد. (اول سموئیل 1: 11). باید به یاد داشته باشیم که عیلی به این دعای حنا برای فرزندش خندید. او نه مصیبت آن زن را درک کرد و نه به اشتیاقش برای برپا شدن نجات دهنده ای برای اسرائیل احترام گذاشت. صحت این مدعا از آنجا ثابت می شود که او پسران خود را که به خدا توهین و تمسخر روا داشته بودند، برای خدمت برپا داشت. شاید بهتر باشد از «طرز تفکر خدا» درس بگیریم تا مرتکب گناه عیلی نشویم.

5 - خدا ممکن است بیش از حد سختگیر به نظر برسد

چرا چنین مجازات سختی را بر عیلی تحمیل کرد؟ چون خدا به او اعتبار و اقتدار زیادی داده بود. در رساله یعقوب 3: 1 چنین

می خوانیم :

برادران من ، مباد که بسیاری از شما در پی معلم شدن باشند ، زیرا می دانید که بر ما معلمان ، داوری سخت تر خواهد بود . کلام خدا صریح و روشن است : هر که به او بیشتر داده شود بیشتر نیز مطالبه خواهد شد ؛ و هر کس که مسئولیتش بیشتر باشد ، پاسخگوئی اش نیز بیشتر خواهد بود (لوقا 12: 48) . به عیلی وظیفه خوراک دادن و مراقبت از قوم محبوب خدا محول شده بود . او نمی توانست با بی دقتی و روی گرداندن از نظاره گناهان و اعمال شرارت آمیز پسرانش در حق قوم خدا ، از خود سلب مسئولیت کند . او به اعتماد خدا خیانت کرد و در پاسخ هم زهر مجازات سخت خدا را چشید . البته ما می دانیم که خدا رحیم است و هر گاه خویشتن رافروتن ساخته توبه کنیم گناهان ما را خواهد آمرزید . اما رحمت خدا همیشه هم باعث نمی شود که او بر وعده های خاصش نسبت به ما پایبند بماند . او ممکن است از رهبرانی که نافرمانی می کنند سلب صلاحیت کند .

6 – فقدان توان اخلاقی خطرناک است

سازشکاری عیلی با گناه ، عامل سقوط وی بود . خدا روی خود را از حضور شرارت در کلیسایش بر نمی گرداند او با کسانی که با وجود گناه در کلیسا جدی برخورد نمی کنند ، خیلی سخت و جدی برخورد خواهد کرد . حفنی و فینحاس ، هردو به خاطر ناطاعتی شان مردند . خاندان عیلی ملعون شد و خود عیلی هم با دیدن این واقعیت که خانواده اش محصول شرارت پسرانش را درو می کنند ، سخت در اندوه فرو رفت :

اینک ایامی می آید که بازوی تو را و بازوی خداندان پدر تو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود و تنگی مسکن مرا خواهی دید ، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد ، و مردی پیر در خانه تو ابد نخواهد بود . و شخصی را از کسان تو که از مذبح تو قطع نمی نمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجاندن دلت خواهد بود و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد . (اول سموئیل 2: 31-33)

7 – بی مسئولیتی در روابط ، ایخابود را به زمین می آورد

ایخابود یعری « جلال زایل شده » . خیلی وقتها جلال خدا به دلیل آنکه رهبری به فساد اجازه ورود داده ، درحالی که قدرت جلوگیری از ورودش را داشته ، قوم خود را ترک میکند . در چندین نمونه از کتاب مقدس می خوانیم که حتی صندوق عهد که نماد حضور خداست نتوانست قوم خدا را از پیامدهای رهبری فاسد رهایی بخشد . پس از آنکه بنی اسرائیل در جنگ با فلسطینیان چهار هزار نفر از مردان خود را از دست دادند ، تصمیم گرفتند صندوق عهد را از شیلوه بیاورند تا ایشان را در برابر دشمنان محافظت کند (نگ به اول سموئیل 4: 1-10) . ایشان در پی صندوق عهد فرستادند . دو پسر شرور عیلی نیز به همراه صندوق عهد به اردوی اسرائیل پیوستند . فلسطینیان باز به ایشان حمله ور شدند و این بار سی هزار سرباز را کشتند ، صندوق عهد را به غنیمت بردند و دو پسر عیلی هم جان خود را از دست دادند . حضور صندوق عهد نتوانست بنی اسرائیل را در برابر داوری خدا که به واسطه فلسطینیان انجام می گرفت ، محافظت کند . حضور خدا در کلیسایان ، بر گناه سرپوش نمی گذارد . افزایش حمد و پرستش نمی تواند داوری خدا را از کلیسایی که در آن فساد هست برگرداند . می توانیم صدای موسیقی را بیشتر کنیم و بلندتر موعظه کنیم و اصلا فریاد بکشیم . ولی اگر گناهی را مخفی کنیم ، جلال خدا در آن مکان نخواهد ماند .

8 – کسی که عطای رهبری (هدایت) کلیسا را دارد ، با پشتکار و جدیت رهبری کند

حتی با وجودی که جسمان رو به پیری و سستی میرود ، باید در روح قوت خود را حفظ کنیم . پولس رسول می فرماید : هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می شود ، انسان باطنی روز به روز تازه تر می گردد . (دوم قرنتیان 4: 6) باید به سالخوردگی روحانی « نه » بگوئیم . تا روزی که زنده هستیم هر روز تازه تر می شویم و هر چند بیشتر به شباهت مسیح در می آییم . خدا به ما هرگز اجازه « بازنشستگی » روحانی نمی دهد . پلی کارپ (polycarp) اسقف شهر اسمیرنا با اینکه بیش از هشت دهه از عمر خود را پشت سرگذاشته بود ، آنقدر روی زانوان دعا می کرد که زانوهایش میخچه در آورده بود . ولی نه اقتدار روحانی خویش را از دست داد و نه از لحاظ اخلاقی پیر شد . او تمام اصولی را که در مدت عمرش پیروی کرد ، تا به آخرین لحظه زندگی حفظ نمود .

شبی پلی کارپ در خواب دید که بالشش آتش گرفته است. بامداد روز بعد به دوستانش گفت: «من قرار است زنده در آتش سوزانده شوم». آن خواب اصلاً او را نترسانید، چون قدرت خدا را بر خود داشت. تن نحیف او حتی در سنین بالای هشتاد نیز روحی پرتوان را در درون خود حمل می کرد و بی صبرانه منتظر بود تا عیسی این بدنش را قیام دهد.

سه روز پس از آن شبی که پلی کارپ خواب دید، سربازان به خانه اش ریختند و دستگیرش کردند. او را به محلی که از پیش برای سوزاندن وی آماده کرده بودند، بردند و به تیری بستند و همیشه زیر پایش را روشن کردند. در طول مدتی که هیزم ها مشغول سوختن بودند، پلی کارپ با چنان شور و حرارتی خداوند را پرستش می کرد که اصلاً فراموش کرده بود بر شعله های آتش ایستاده است. قدیس سالخورده دریافته بود که شعله های آتش خدا در درون قلبش قوی تر از شعله های آتش جفا کنندگان است.

حکم اعدام پلی کارپ در استادیومی به اجرا در آمد که مملو از تماشاچیان تشنه خون بود. آنان در محل مزبور گرد آمده بودند تا شاهد مرگ یکی از کسانی باشند که در راه آرمان والایش شهید می شود. ولی هر چه آتش می سوخت او نمی مرد. افسران نظامی در شگفت بودند که چرا شعله های آتش پلی کارپ را نمی سوزاند. سرانجام به سربازان دستور دادند بدن او را با نیزه سوراخ کنند. در تاریخ ثبت شده که پلی کارپ به ضرب نیزه شهید شد - نه به وسیله آتش!

پیش از مرگ پلی کارپ، مقامات شهر به او هشدار داده بودند که: «گوش کن، تو می توانی جان خودت را از کام شعله های آتش برهانی. تنها کافی است عیسی را انکار کنی»

سخنان پلی کارپ در ورای صدها سال تاریخ مسیحیت هنوز در گوش ما طنین انداز است: «هشتاد و شش سال او را خدمت کرده ام و حتی یکبار هم در حقم بدی نکرده، پس چگونه می توانم به شاهم کفر بورزم، او که رهاننده من است؟»

امروز هر ایماندار باید تصمیم بگیرد که با عزم راسخ به خاطر مسیح بایستد. باید مصمم باشیم که از لحاظ اخلاقی به خود ضعف راه ندهیم. باید در زندگی متعهد باشیم و تا پای جان - اگر لازم شد - بر این تعهد نسبت به مسیح بایستیم.

نتایج متفاوت

این موضوع برای ایمانداران گیج کننده است که می بینند خادمان خداوند که به ظاهر برای خداوند کارهای عظیمی انجام میدهند ناگهان نسبت به تعهد روحانی خویش خیانت میکنند و مرتکب گناهی خانمان برانداز میشوند. چنین رفتار شرم آوری غیرقابل جبران به نظر می رسد. چگونه انسانهای با خدا میتوانند اعمال غیر خدایی انجام دهند؟

همه ما در مورد رهبران مسیحی که در دام زنا و بی بند و باری افتاده اند، یا سر دولت کلاه گذاشته اند یا موجودی کلیسا را بالا کشیده اند و نظایر آنها داستانها شنیده ایم. این روزها کلیساهای آمریکا گرفتار یک رسوایی شده اند. خادمان کلیساهای به اصطلاح پر از روح در ورطه زنا، همجنس بازی و تجاوز به کودکان سقوط کرده اند. در بعضی موارد هم دیده می شود که همین خادمان سقوط کرده خیلی زود به موقعیت پیشین خویش در کلیسا باز می گردند.

اگر ضعف را در درونمان مخفی کنیم، اعمالمان از این هم وحشیانه تر خواهد شد. من در طی سالها با برخی از خادمان خداوند مشورت کرده ام که گفته اند: «نمی دانم چه اتفاقی افتاد، ولی کاملاً مستعد بودم که فلانی را بزنم. خشونت و وحشی گری درونم برای خودم هم شگفت آور بود» شاید دانستن این مطلب برایتان تکان دهنده باشد که یکی از مسائل جدی کلیسای امروز وجود خوی وحشی گری حیوانی است. این امر حتی به خانه بعضی از خادمان نیز سرایت کرده است. ضعف روحانی می تواند عامل بروز واکنشهای خطرناک از سوی ما شود. پس چاره ای نداریم جز اینکه به طور پیوسته در قوت روح خدا گام برداریم. چگونه از این لغزشهای مهلک دوری کنیم؟ چرا در کلیسای معاصر چنین بحران اخلاقی ای به وجود آمده؟ به عقیده من همه اینها به خاطر وجود گناه روحانی غفلت است.

روزها از پس هم و سالها از پی یکدیگر می آیند و ما از بدنهایمان، خانواده هایمان و کلیساهایمان غافلیم؛ آن وقت ناگهان باهراس از خدا می پرسیم که چرا مرتکب چنین لغزشی شدیم. سالها پیش آموختم که قوت روحانی یک تصمیم و گزینش است که خود شخص باید آن را اتخاذ نماید. قوت عطا نیست؛ یک استعداد ویژه هم نیست. قوت، گزینش ایمان ماست. خداوند به یوشع فرمود: قوی و

دلیر باش ، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو با توسل (یوشع 1 : 9)

خدا نه تنها به شما قوت خواهد بخشید ، بلکه دلیری را نیز در درونتان خواهد برانگیخت . کتاب امثال مرد پارسایی را که به ضعف مجال رخنه می دهد به « منبع فاسد » تشبیه کرده است (امثال 25 : 26) . این فساد زمانی ایجاد می شود که ما قوت روحانی خود را از خدا نگیریم و در مقابل نسبت به وقت دادن به کلامش ، دعا و شکل دادن یک رابطه درست با او غفلت ورزیم . با این غفلت جا را برای ضعف باز کرده ایم . با اینکه عیسی مرد پارسایی بود و در مسند کهنات در خانه خدا خدمت می کرد ، ولی از رابطه اش با خدا غافل شد و به دام رخوت روحانی افتاد و میدان را برای پسران شیرش خالی کرد . در نتیجه زندگی خود و فرزندان را به نابودی و ملتی را به انحطاط روحانی کشاند .

در سال 2002 یک رسوایی بزرگ در کلیسای کاتولیک کشف شد . بر طبق گزارشهای منتشر شده ، معلوم شد که اسقفان کاتولیک که از تجاوزهای جنسی کشیشهای خود آگاهی داشتند ، گناه آنها را به نوعی توجیه و حتی ایشان را به حوزه های دیگر فرستاده بودند تا گناهانشان همچنان مخفی بماند . به کشیشانی که به پسر بچه های معصوم تجاوز کرده بودند ، اجازه داده شد که به خدمت خویش در کلیسا ادامه دهند .

در بسیاری از کلیساهای دیگر همین سازشکاری روحانی به چشم می خورد . شبانانی هستند که به خاطر غفلت روحانی دست به گناهان هولناکی زده اند . آنان با سازشکاری و کنار آمدن با کسانی که مرتکب گناه شده اند به کلیسا لطمات بزرگی زده اند ؛ آن هم به چه دلایلی ؛ ترس از اینکه اگر جلوی گناه فلانی بایستند او از کلیسا خواهد رفت و مثلاً یک منبع مالی خوب را از دست خواهند داد . بعضی وقتها هم شبان جلوی گناه را در کلیسا نمی گیرد ، به این خاطر که می بیند با وجود همه ضعفها و گناهان ، کلیسا کماکان در حال رشد و شکوفایی است .

من معتقدم شیطان دوست دارد با ما معامله کند . او به ما می گوید : « تو مواظب رشد کلیسایت باش . اصلاً نگران پی بند و باری اخلاقی که در اطرافت می بینی نباش ؛ اینقدر افراطی نباش . حواست به رشد جماعت خودت باشد ، مراقبت از شهر تو هم با من » . شیر از رشد کلیسا واهمه ندارد . مادامی که در زمینه تقدس وارد بیداری روحانی نشده ایم ، او اصلاً اهمیت نمی دهد که کلیسای ما چقدر بزرگ است . بعضی از رهبران مسیحی به دلیل باج دادن به شیطان تا یک قدمی بیداری پیش می روند ولی هرگز به آن نمی رسند . آنان حتی متوجه نیستند که خدا بر درشان نوشته « ایخا بود »

ایلی می خواست در خانواده اش آرامش برقرار بماند . او چگونه میتواندست فرزندانش را تنبیه و در ملا عام توبیخ کند و از کار بر کنار نماید ؟ از همه مهمتر ، آبروی او لطمه می خورد ! خدا به او اختیار مراقبت از خیمه اجتماع را بخشیده بود ، ولی او نتوانست تصمیم مقتضی بگیرد . شاید او با خود می اندیشد : بالاخره روزی مجبورم در مورد پسرانم دست به کاری بزنم ولی او هرگز جرات عملی ساختن فکرش را پیدا نکرد . « روزی » هرگز نیامد . شاید فکر می کرده که هر اقدامی به بهای گزافی تمام خواهد شد . خلاصه عیسی هر دلیلی داشته ، آگاهانه اجازه داد در زیر ردای رهبری اش گله ادامه پیدا کند . اگر در کار رهبری کلیسا به افراد بدکاره اجازه مشارکت بدهید ، حتی اگر هم اکنون خدمتتان شکوفا باشد ، دیر یا زود زندگی و خدمتتان تباه خواهد شد . اگر در میان خود به فرزندان شرارت اجازه فعالیت بدهید ، باعث لعنت شدن کلیسایتان و خدمتتان خواهید شد . باشد که خدا به ما قوت و حکمت بدهد تا به عنوان رهبران مسیحی سرمشق صداقت و ثبات شخصیت باشیم .

عزم خود را جزم کنید تا در قدوسیت خدا زیست نمائید ، حتی اگر این تصمیم به قیمت از دست رفتن تمام درآمد یا حتی خدمتتان تمام شود خودتان را به هیچ چیزی نفروشید . با شیطان معامله نکنید .

وقتی برای زیستن در تقدس و پاکی دست از همه چیز خود بشوید ، آن وقت رشد کلیسا تنها چیزی نیست که تجربه اش خواهید نمود . جلال خدا کلیسایتان را فرو خواهد گرفت خدا به دنبال کسانی می گردد که بخواهند در شکاف بایستند - در شکاف تقدس - تا او به خاطرشان داوری خود را بر شهرشان نازل نکند .

سخنی ویژه با کسانی که در کلیسا صاحب اختیاراتی هستند

اگر خدا شما را در جایگاهی قرار داده که مثل عیسی در بدنش از اقتدار و اختیار روحانی برخوردارید، پس بدانید که واجب است که در تمام زوایای زندگی خود به دنبال ضعفی اخلاقی یا روحانی بگردید و هرگاه آن را یافتید، درمانش کنید. در بدن مسیح ما باید در مشارکت با دیگر ایمانداران کار کنیم. هر ضعفی در زندگی خود یافتید، تصمیم بگیرید در آن زمینه با جدیت هر چه تمام تر از خداوند قوت بگیرید. توصیه های زیر به شما کمک می کنند تا در مرحله گذر به تقدس عمیق تر قوی و پاک بمانید.

از شخص دیگری که صاحب اقتدار روحانی است مشورت و ارشاد بگیرید

وقتی فاقد اقتدار روحانی هستید، کسی را بجوئید که این اقتدار را دارد و آنگاه به او نزدیک شوید. زمانی که من در آرژانتین در مدرسه کتاب مقدس مشغول تحصیلی بودم، تصمیم گرفتم دیگر در جلساتی که در عبادتگاه (Chapel) مدرسه تشکیل می شد شرکت نکنم. این جلسات اجباری بودند ولی من فکر می کردم در تنهایی از وقتم بهتر می توانم استفاده کنم. سرودهای مسیحی می سرودم، دعا می کردم و کلام می خواندم.

روزی مدیر مدرسه که هم دوستم بود و هم استادم، علت غیبتم را از عبادتگاه مدرسه پرسید. با اعتماد به نفس زیادی (و غرور جوانی) به او گفتم: «تنها چیزی که احتیاج دارم، خدا و کتاب مقدس و خودم است»، یعنی اینکه به مشارکت با دیگران در جلسات عبادتی نیازی ندارم.

مدیر نگاهی جدی بهمن انداخت و گفت: «سرجیو، روح عدم وابستگی به دیگران، روح مسیح نیست.» این توبیخ معلم را همیشه در تمام مراحل زندگیم آویزه گوش خود ساخته ام. از آن روز به بعد عدم وابستگی خودخواهانه و کناره گیری از جمع را گناه می دانم. از آن به بعد دلم همواره به سوی وحدت، احترام متقابل و همکاری متمایل بوده است.

اگر در سمت رهبری یک خدمت کلیسایی قرار دارید، ولو از خداوند نه تأیید و نه قوت دارید، لازم است دست به دامان خادم دیگری شوید تا او شما را برپا دارد. به نزد آن برادر بشتابید و بگویید: «برادر، من قوت اخلاقی ام را از دست داده ام. دیگری برای اعمال کردن نظم و انضباط در کلیسا اقتدار ندارم. به کلی گنج شده ام. کمک کن.»

این اشتیاق به فرمانبرداری و حرف شنوی کلیسا را شفا خواهد بخشید. بدن مسیح از این طریق به بهترین نحو عمل می کند. پولس این دیدگاه را در رساله اولش به کلیسای فرنسس چنین تشریح می کند:

اما خدا بدن را چنان مرتب ساخته که حرمت بیشتر نصیب اعضایی شود که فاقد آنند، تا جدایی در بدن نباشد، بلکه اعضای آن به یک اندازه در فکر یکدیگر باشند. و اگر یک عضو دردمند گردد، همه اعضا با او همدرد باشند؛ و اگر یک عضو سرافراز شود، همه در خوشی او شریک گردند. (12: 25 - 26)

از مسیح که از خود هیچ ضعف اخلاقی نشان نداد، سرمشق بگیرید

کتاب مقدس میگوید که در بره خدا هیچ عیبی نبود (اول یوحنا 1: 5). او در تقدس کامل سلوک می کرد، نه آنگونه که ما تحسین اش نماییم، بلکه آن گونه که بتوانیم از او سرمشق بگیریم (افسیان 5: 1). اگر ایمان داریم که مسیح در کمال پاکی زیست و سلوک کرد، و اگر ما پیروان او هستیم، پس ما هم باید در پاکی سلوک نماییم.

اگر به شریر فقط یک دقیقه مجال بدهید، زندگیتان را نابود خواهد کرد. من برای حفظ صفای اخلاقی خویش با چشمانم عهدی بسته ام. من به سرتاسر جهان سفر می کنم و پیوسته از فرودگاهی به فرودگاه دیگر می روم و دایما مناظری از جلوی چشمانم می گذرد که خوب نیست و اکثراً هم در مواقعی که اصلاً انتظارشان راندارم. اما با چشمانم قرار گذاشته ام که به هیچ زنی نگه نکنم و به او به چشم خریدار نگاه نکنم. اگر چشمانم بیش از یک ثانیه بر روی صحنه ای که خوب نیست بماند، هر جا که باشم همانجا زانو میزنم و طلب آمرزش می کنم. دوست دارم از همان معیار تقدسی که عیسی بهره مند بود، برخوردار باشم.

من غالباً در سفر هستم. در این مواقع مجبورم بیشتر شبها را در اتاقهای هتل به سر ببرم. این موضوع میتواند برای خادمی که در سفر هستند وسوسه ای بزرگ باشد، چون خیلی از هتلها از تلویزیون فیلمهای پورنوگرافی پخش می کنند. از این رو به محض اینکه

وارد اتاق هتل می شوم معمولا حوله ای روی تلویزیون می اندازم و با قرار دادن کتاب مقدس بر روی آن ، تلویزیون را تبدیل به محراب می کنم . من با این روش اتاق و زندگیم را برای خدا تقدیس میکنم تا هرگز تسلیم وسوسه نشوم.

چنین آموخته ام که باید نسبت به موضوع تقدس به صورت افراطی برخورد کنیم ! از این رو می گویم : « خداوندا ، حتی اگر مجبور باشم هر پنج دقیقه یکبار زانو بزنم ، حتی اگر شلوارم پاره شود ، حتی اگر موقع موعظه همه لباسهایم چروک باشد ، من ترجیح می دهم لباسهای چروک شده بیوشم ولی در روحم هیچ چین و چروک نباشد .»

امروزه بسیاری از خادمان ارزشمند خدا وسوسه می شوند از طریق اینترنت به تماشای فیلمهای پورنوگرافی بنشینند ، چون این راه بسیار بی دردسر است . به این گونه افراد می گویم که باید نسبت به گناه بی رحم باشید . اگر لازم شد ، حتی کامپیوترتان را از برق بکشید و از دستش خلاص شوید ! بی اینترنت باشید بهتر از آن است که به خاطر سازش با گناه خدمت روحانی خویش را از دست بدهید .

اگر تعهد خودتان را به خداوند روز به روز و لحظه به لحظه حفظ کنید و تازه نگه دارید ، قدرت و اقتدار بیشتری وارد زندگیتان خواهد شد . خدا انزجاری مقدس نسبت به گناه در دلهایتان ایجاد خواهد کرد . آنوقت در عین حال که با گناه سازش نخواهید کرد ، گناهکاران را از صمیم قلب دوست خواهید داشت .

در ابراز واکنش به گناه ، تند عمل کنید

شبانیکه در کلیسایش وجود گناهی را زود تشخیص می دهد - یا ایمانداری که به گناه در زندگی خودش پی میبرد - ولی احساس می کند که از قدرت اخلاقی کافی برای مقابله با آن برخوردار نیست ، باید بی درنگ دست به کار شود . او می تواند شروع به روزه گرفتن ، دعا کردن و مشورت گرفتن نماید . می تواند پیش شبان دیگری رفته بگوید: « در کلیسایم (یا زندگیم) گناهی وجود دارد . اگر فرد گناهکار را تنبیه کنم ، نیمی از اعضا ، کلیسا را ترک خواهند کرد (یا من قدرت ندارم خودم راتحت انضباط قرار دهم) . شبان عزیز به من کمک کن . به من قدرت بده چون می خواهم مقدس زندگی کنم .»

بسیاری از خادمان تقدس شخصی را اعمال می کنند ولی قادر به اعمال تقدس خدمتی نیستند . عیالی هدفهای بزرگی داشت . او چهل سال تمام قوم اسرائیل را رهبری کرده بود ، ولی واپسین نتایج خدمتش واقعا خانمان برانداز بود . خاندانش تا به ابد مورد داوری قرار گرفت . خدا نه تنها به خاطر شرارت شخصی مان ما را داوری می کند ، بلکه به خاطر شرارت کسانی که تحت نظر ما خدمت می کنند و ما در جهت اصلاحشان هیچ اقدامی نکرده ایم نیز ما را مورد داوری قرار خواهد داد .

امروز را روز تطهیر قرار دهید . اموال و دارایی خود را در تقدس شستشو دهید . اگر در زمینه مالی در کلیسایتان دست به اختلاس یا کلاهبرداری زده اید یا به خزانه دارتان گفته اید برای پنهان نگهداشتن جزئیات دروغی کوچک بگوید ، پس همین امروز تصمیم به عوض شدن بگیرید .

اگر با گناهی که در میاتتان هست برخورد نکنید ، در راهی قدم گذاشته اید که عیالی رفت . گناه همیشه به مرگ منتهی می شود ! به منظور احیای اخلاقی خود ، آتش خدا را بیابید

بعضی ها روح القدس را دارند ولی آتش روح القدس را ندارند . حضور خدا را احساس می کنند و در این حال مو بر تنشان راست می شود و برخی تجلیات کاریزماتیک یا تجلیات روح القدس و عطایای او را تجربه می کنند ، ولی آن اقتدار اخلاقی را که برای اصلاح زندگی یا کلیسایشان لازم است ، ندارند .

خدا تک تک ما را به یک زندگی کاملا مقدس فراخوانده است . بهای این زندگی مقدس هم اصلا مهم نیست . هر کس می خواهد زندگی پارسایانه ای داشته باشد باید متحمل رنجها و زحمات شود . پطرس این مطلب را به روشنی بیان کرده است :

پس چون مسیح در عرصه جسم زحمت کشید ، شما نیز به همین عزم مسلح شوید ، زیرا آن کس را که در عرصه جسم رنج کشیده ، دیگر با گناه کاری نیست . (اول پطرس 4 : 1)

معنای این آیه چیست ؟ شاید سخنان عیسی را راحت تر بتوان فهمید : « در این دنیا برای شما زحمت خواهد بود » (یوحنا 16 : 33) . از زیر باز زحمت و آزار دنیا شانه خالی نکنید .

تقدس اغلب با رنج و آزار آغاز می شود . اما بر کسانی که متحمل رنج و آزار می شوند تا تقدس خود را حفظ کنند ، جلالی وصف ناپذیر فرود خواهد آمد . پس از آزار دیدن نهراسید . حتی اگر شما را مثل پولس و سیلاس روانه زندان کردند ، برای خداوند سرود بخوانید و او را بپرستید . تقدس در راه است ، زمین لرزه ای رهاکننده بر شما و اهل خانه تان نازل خواهد شد و زندانبانان و شهرتان مثل زندانبان پولس و شهر فیلیپی ایمان خواهند آورد و با آتش خدا بیدار خواهند شد .

دعای توبه

پدر ، مرا به خاطر مواقعی که در ضعف و رخوت روحانی فرو رفته ام بیامرزش . نمی خواهم مثل عیسی نسبت به تو گناه ورزم . به من فیض عطا کن تا از دامهای گناه پرهیزم . هر وقت وسوسه می شوم تا نسبت به گناه غفلت یا سازش کنم ، کمک کن تا با آن مقابله نمایم . به من دلیری بده تا هر وقت کسی را می بینم که گناه را چون سرطان در کلیسایت اشاعه می دهد ، به او هشدار دهم . و یاریم کن تا هر گاه دوستان و خانواده نیاز به اصلاح اخلاقی دارند ، حقیقت را بدیشان بگویم . به نام عیسی مسیح آمین .

((فصل دوم))

گناه یعقوب : به کار بردن اسباب دنیوی برای کسب برکت الهی

در شهر بزرگ شبانی بود که تاسیس پانزده کلیسای کوچک در پیرامون کلیسای مادر را جزو نقشه خود قرار داده بود. با وجودی که این پانزده کلیسا ابتدا با اهداف بشارتی شروع به فعالیت کردن ولی چیزی نگذشت که هر یک از کلیسای مادر جدا شدند و اعلان استقلال کردند. خادمی که مسئولیت هدایت یکی از این کلیساهای کوچک را داشت احساس می کرد که دیگر نمی تواند به عنوان کمک شبان خدمت کند. او می خواست خودش شبان ارشد باشد.

بنابر این روزی استعفا داد و تمام اسباب و اثاثیه ای را که شبان در اختیار کلیسایش گذاشته بود، بار کامیون کرد و حتی سیستم صوتی و صندلی ها و منبر را هم با خود برد. او حتی از خیر تزیینات مقابل سکوی موعظه هم نگذشت و همه چیز را برد. در واقع اگر این مرد قدری صبر می کرد، سرانجام خودش شبان ارشد کلیسا می شد، ولی او عجله داشت و نمی توانست صبر کند، بدین ترتیب او خود را شبان نامید.

هنگامی که من برای نخستین بار این موضوع را شنیدم، هنوز جوان و چیزهائی را که امروز در مورد گناهان دوازه گانه می دانم، آن روز نمی دانستم. مطمئن بودم که این شبان خود گماشته چند ماهی بیشتر دوام نخواهد آورد. هر روز منتظر شنیدن خبر شکست مفتضحانه او بودم. اما او شکست نخورد. او کلیسایش را با چند عضوی که از کلیسای مادر دزدیده بود آغاز کرد و جماعت به رشد عادی خود ادامه داد. اما داستان به همین جا پایان نیافت، پانزده سال بعد که دیگر همه زخمها شفا یافته و یا فراموش شده بودند، او با عمل خائنانه چند تن از اعضای هیئت رهبری کلیسایش روبرو شد. چند نفر از رهبران جوان کلیسایش نسبت به او خیانتی کردند بدتر از خیانت وی به شبان ارشدی که وی قبلا زیر دستش کار می کرد. گناهان گذشته او اکنون گریبان خودش را گرفته بود. بالاخره او آنچه را که کاشته بود درو کرد.

قانونی روحانی وجود دارد که نمی توان آن را نقض کرد. حتی اگر از خدا مسح داشته باشیم و شاید بیماران را شفا بدهیم و معجزات از دستان ما جاری شود، ولی کلام خدا می گوید :

« فریب نخورید: خدا را استهزا نتوان کرد. انسان هر چه بکارد، همان را خواهد دروید. » (غلاطیان 6 : 7)

ممکن است پانزده سال طول بکشد و ممکن هم هست تا آمدن مسیح اتفاق نیفتد، ولی روزی باید بابت کارهایی که کرده ایم به خدا حساب پس بدهیم. به همین خاطر نیفتادن در دام گناه یعقوب از اهمیت زیادی برخوردار است.

موفق اما غیر اخلاقی

آیا تا به حال شده که در کلیسا از پیشرفت و موفقیت شبانی که فاقد اخلاقیات درستی هستند حیرت کنید؟ من آدمهای خائنی را می شناسم که به مدارج بالایی از موفقیت دست یافته اند. حتی کسانی را می شناسم که زنا کارند ولی در زندگی موفقند. در کتاب مقدس، یعقوب نمونه خوبی است از کسانی که قواعد اخلاقی را زیر پا می گذارند ولی به خاطر دعوتی که در زندگی خویش دارند، شاهد موفقیت را نیز در آغوش می کشند. در بابهای 25 و 27 پیدایش می بینیم که چطور یعقوب از یک آدم حيله گر به یک فرد غاصب تبدیل گریه. او عملاً موقعیت کسی دیگر را از وی دزدید. همچنین او یک معامله گر بود؛ او در بیت ئیل با خدا وارد معامله شد (پیدایش 28). بیت ئیل یعنی « خانه خدا ». خیلی از مردم پایبند بیت ئیل هستند. آنان پایبند دین و خانه خدا هستند که این البته خوب است، ولی این قبیل آدمها پا را از این حد فراتر نمی گذارند.

سالها بعد یعقوب در فنیئیل، آنجائی که با فرشته خدا کشتی گرفت و تبدیل به مردی شکسته و فروتن گردید، اطراق نمود. تا زمانی که ما در زندگی خود به فنییل روحانی نرسیم، هر موفقیتی که بدست آوریم در پادشاهی خدا چندان ارج و منزلتی ندارد. همه ما برای کشتی گرفتن با فرشته خدا زمانی خاص داریم! در این کشتی ما شکست می خوریم و او به بدن ما آسیب وارد می سازد. این درست زمانی است که اهداف خدا در زندگی ما می خواهند شروع به تحقق یافتن نمایند. همه ما نیاز داریم با خدا کشتی بگیریم تا بدین وسیله غرورمان خورد شود. در این چند سال اخیر خدا در سطحی تازه مرا در زندگیم خورد کرده است. درست در لحظاتی که فکر می کنیم دیگر از شکسته شدن فارغ شده ایم، یک شکستگی دیگر به سراغمان می آید. زندگی مسیحی آمیخته به این گونه شکستگی ها بهترین طریق راه رفتن با خداست. این شکستگی نه مخرب است و نه لطمه زننده، بلکه بر عکس مفید است چون در شکستگی جسم ما مجروح می گردد، ولی روحمان شفا می یابد.

اراده خدا در زمانی نامناسب

کتاب مقدس به ما می گوید که عیسو، برادر یعقوب به خاطر نداشتن صبر و شکیبایی عملاً دعوت و آینده خود را فدا کرد. در پیدایش 25: 29-34 چنین می خوانیم:

« روزی که یعقوب آش می پخت و عیسو وامانده، از صحرا آمد و عیسو به یعقوب گفت: از این آش ادم (یعنی سرخ) مرا بخوران، زیرا که وامانده ام ». از این سبب او را ادم نامیدند.

یعقوب گفت: امروز نخست زادگی خود را به من بفروش عیسو گفت: « اینک من به حالت موت رسیده ام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟ »

یعقوب گفت: « امروز برای من قسم بخور. » پس برای او قسم خورد و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت. و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد، که خورد و نوشید برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود.

هم عهد عتیق و هم عهد جدید به ما می گویند که عیسو به خاطر این عمل نسنجیده خود به تلخی گریست. (نگ پیدایش 27: 34؛ عیسیان 12: 16-17). او کوشید حق پسر ارشد بودن (نخست زادگی) و برکت را بازپس بگیرد، ولی دیگر خیلی دیر شده بود. او آنها را در ازای ارضای آنی نیازهایش مبادله کرده بود. همچنین عیسو در پی کسب موفقیت آنی بود. به تعبیری او مرتد گردید؛ کسی که ایمان خویش را انکار می کند.

در اینجا برای ماهایی که در زندگیمان از جانب خدا وعده ها، نبوتها و دعوتهایی داریم کلامی هشدار دهنده وجود دارد. اگر بی صبر و حوصله شویم، اگر اشتهایمان برای هر چه زودتر به رسمیت شناخته شدن و به موقعیت رسیدن زیاد باشد، آنوقت از سرنویدی و استیصال مرتکب عملی می شویم، مشابه کار عیسو. او برکتش را در ازای یک کاسه آش عدس فروخت.

یعقوب از سوی خدا خوانده شد تا وارث برکتی گردد که عیسو رهایش کرده بود و به هر جهت خدا این برکت را نصیب وی می کرد. با این وجود نکته جالب در پادشاهی خدا این است که هدف وسیله را توجیه نمی کند. شاید فکر کنیم که اگر خدا وعده چیزی را به ما داده، پس باید برای گرفتن آن دست به تلاش بزنیم. اما او می خواهد که ما صبر کنیم تا زمانش به کمال برسد.

بعضی از جدایی ها یا شقاقها در کلیسا، ریشه در نگرش یعقوب دارند. کسی که در رهبری کلیسا خدمت کوچکی دارد، ممکن است ادعا کند که خدا او را برای هدایت کلی کلیسایش فراخوانده است. شبان کلیسا احتمالاً به فرد مورد نظر پیشنهاد می کند که اول به مدرسه کتاب مقدس برود تا برای خدمت آماده شود و بعد هم دو سالی را برای ورود به خدمت آماده شود. اما شخص مورد بحث به جای آنکه مسیر طولانی تر آمادگی را طی کند، اوقاتش تلخ می شود و از کلیسا جدا می گردد. چند نفر از اعضا هم دنبالش می روند. او که نمی تواند تا زمان فرارسیدن موعد برکت صبر کند، از همان یکشنبه آینده خدمت موعظه را آغاز می نماید و تازه از خدا انتظار مسیح خدمت نیز دارد.

نکته گیج کننده آن است که گاهی خداوند آن خدمت جدید را مسح نیز می کند. ما که نظاره گر این مسئله هستیم ته دلما از خدا می خواهیم روشش را تغییر دهد. ممکن است چنین دعا کنیم: « خداوند ا، ناکامش کن، او را چنان در زندگیش به فلاکت بینداز که مردم عدالت تو را ببینند. » گهگاه مسیحیان خیرخواه از مشاهده چنین وضعیتی سرخورده می شوند. آنان توقع دارند عدالت خدا فرد عامل شقاق در کلیسا را با لگد به کناری پرتاب کند. دوست دارند موفقیت را در حق شخص خائن د ر ظرف دو سه هفته ببینند

. ولی روش خدا - دست کم همیشه - اینگونه نیست .

من شنیده ام که بعضی مسیحیان از سر خشم صحبت از توسل به قانون میکنند تا از طرف دعوای خود پولی هنگفت به جیب بزنند . اگر مثلاً هزار دلار از دست داده اند ، حاضرند در ازایش دو هزار دلار غرامت بگیرند . یک چنین دعوای حقوقی می تواند بسیار ناجوانمردانه باشد . ما مسیحیان لازم است مطالباتمان را با افسار انصاف مهار کنیم . باید طالب عدالت باشیم نه بنده طمع . بسیاری از مسیحیان مفهوم صداقت ، مساوات و انصاف را از یاد برده اند . مشکل اینجاست که این افراد بدون رعایت انصاف و درستی ممکن است بارها به موفقیت های مالی و یا حتی در کار خداوند به پیشرفتهایی نایل شوند . آنان خودشان را با آدمهای فروتنی که همیشه در حال توبه و جلب رضایت خدا هستند مقایسه میکنند و وقتی میزان موفقیت و ثروت خود را با آنان می سنجند ، به این نتیجه می رسند که برکات زیاد در زندگیشان نشانه خشنودی و تایید خداست .

وقتی خدا ملتی را به بیداری روحانی دعوت می کند ، اولین چیزی که در آنها دیده می شود اکراه از گناه است . شاید کلیسا به خاطر نداشتن قوه تشخیص روانی نتواند به گناهی که در درونش لانه کرده و عاقبت منجر به خرابی روابطش می گردد ، پی ببرد . یعقوب توانست حق نخست زادگی را از برادرش عیسو بخرد ، ولی اعتماد او را از دست داد . رابطه اش با برادر تیره شد و این تیرگی تقریباً تا آخر عمرش باقی ماند . چون او برای رسیدن به آنچه که خواست خدا بود ، از وسایل دنیوی بهره گرفت ، اعمالش باعث جدایی در خانواده گردید .

هنگامی که جاه طلبی جایگزین دید روحانی می گردد

بی صبری ثمره دنیوی بودن است . مواقعی هست که ما به خاطر تاخیر در انجام وعده های خدا عصبی می شویم ؛ بدون اینکه بدانیم بعضی از این تاخیرها مستقیماً از سوی خدا ترتیب داده شده اند . ما در عصر ارضای آنی به سر می بریم . به دنبال راه حل های فوری - آن هم به هر قیمتی - می گردیم . هر وقت اینگونه است ، مطمئن باشید که خصلت دنیوی بودن باعث می شود که جاه طلبی جای دید روحانی را در زندگی ما بگیرد و این خود سبب می شود که « بهترین » را به خاطر به دست آوردن « خوب » از دست بدهیم .

برای رفتن در طریق های خداوند راه بهتری هم هست ؛ و آن راهی نیست جز شاهراه تقدس و پارسایی و تسلیم شدن به زمان بندی وی ؛ راه صبوری خدا پسندانه و سرسپردگی کامل .

یعقوب نه تنها حق نخست زادگی را از چنگ عیسو در آورد ، بلکه برکت پدرش را نیز از آن خود ساخت . او برای فریب دادن

پدرش و گرفتن برکت از وی با همدستی مادرش نقشه ای کشید :

یعقوب به مادر خود رفته گفت : « اینک برادرم عیسو ، مردی موی دار است و من مردی بی مو هستم ، شاید که پدرم مرا لمس نماید ، و در نظرش مثل مسخره ای بشوم ، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم . » مادرش به وی گفت : « ای پسر من ، لعنت تو بر من باد ! فقط سخن مرا بشنو و رفته ، آن را برای من بگیر . » پس رفت و گرفته ، نزد مادر خود آورد و مادرش خورشی ساخت به طوری که پدرش دوست می داشت . و رفته جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته به پسر کتر خود یعقوب پوشانید ، و پوست بزگاله را بر دستها و نرمه گردن او بست . او خورش و نانی که ساخته بود به دست پسر خود یعقوب سپرد .

پس نزد پدر خود آمده گفت : « ای پدر من ! » گفت « لبیک ، تو کیستی ای پسر من ؟ » یعقوب به پدر خود گفت : « من نخست زاده تو عیسو هستم . آنچه به من فرمودی کردم و الان برخیز ، بنشین و از شکار من بخور ، تا جانت مرا برکت دهد . » اسحاق به پسر خود گفت : « ای پسر من ! چگونه بدین زودی یافتی ؟ » گفت : « یهوه خدای تو به من رسانید » (پیدایش 27 : 11-20) یعقوب درست مثل یک مذهبی عمل کرد و رو در روی پدرش دروغ گفت . اسحاق سالخورده بود و چشمانش خوب نمی دید ، به همین خاطر به یعقوب گفت : « ای پسر من نزدیک بیا تا تو را لمس کنم ، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه » (آیه 21) . من سه پسر دارم ، آنها برای فریب دادن من راهی کشف کرده اند . وقتی من در سفر هستم و از آنجا با خانه تماس می گیرم ، یکی از پسرها که می تواند تقلید صدا کند ، به جای دو برادر دیگر خود را معرفی می کند . هر وقت می پرسم : « کی پشت خط است ؟ » او با صدای مبدل نام برادر کوچکترش را می گوید . یکی دوبار اول من واقعاً گول خوردم و فکر کردم با پسر آخرم حرف می زنم

. این بازیگوشی پسرها مرا کمک کرد تا موقعیت اسحاق را در لحظاتی که که یعقوب خود را عیسو معرفی می کرد بهتر درک کنم ، به ویژه که اسحاق بسیار سالمند بود و نه چشمانش خوب می دید و نه گوشهایش خوب می شنید .

یعقوب جلو آمد تا اسحاق بدنش را لمس کند ، اسحاق به او گفت : « آواز یعقوب است ، لیکن دستها ، دستهای عیسو است » (آیه 22) . اسحاق نتوانست دستهای یعقوب را تشخیص دهد چون به خاطر پوست بزغاله ، آنها هم پشمالو بودند ، پس او را برکت داد . اسحاق پرسید : « آیا تو همان پسر من عیسو هستی؟ » گفت : « من هستم » . نتیجه این دروغ چه بود ؟ یعقوب برکت گرفت . هضم کردن این موضوع دشوار است . انسان دروغ بگوید و نیرنگ بزند و آنوقت برکت هم بگیرد . او از این جهت برکت گرفت که در هر صورت برکت می گرفت . از پیش چنین برای او مقدر شده بود . اما یعقوب برای تحقق هدفهای خدا به وسایل دنیوی متوسل شد . برکت ارزشمندی به سوی او سرازیر شد اما این برکت یافتن بدین معنا نبود که خدا حيله وی را نادیده گرفته است . وقتی عیسو دریافت که رودست خورده به پدر خود گفت : « ای پدر من ، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من ، به من نیز ای پدرم برکت بده ! » و عیسو به آواز بلند گریست . پدرش اسحاق در جواب او کلامی دشوار گفت (نگ به پیدایش 27: 39-40) در آیه 41 نتیجه فریبکاری یعقوب را مشاهده می کنیم:

و عیسو به سبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید؛ و عیسو در دل خود گفت « ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است ، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت . »

فریبکاری یعقوب جانش را به خطر افکند . اگر گذشته شما در خون عیسی غرق نشده ، می تواند در آینده موجب آزارتان شود . اگر سر کسی کلاه گذاشته ایم باید به گناه خود اعتراف کنیم . باشد که اگر چیزی دزدیده ایم ، دروغی گفته ایم یا مردم را فریب داده ایم تا سودی عایدمان شود ، روح القدس دلایمان را روشن سازد و آن مورد را بر ما مکشوف نماید . اگر کلامی ناراست بر زبان آورده ایم ، خدا به ما فیض خواهد بخشید تا آن را زیر خون عیسی بیاوریم .

به علایم هشدار دهنده توجه کنید !

روزی از جلوی دفتر کارم در شهر لاپلاتای آرژانتین سوار اتومبیل شدم تا خودم را به خانه برسانم . وضعیت ترافیک در آرژانتین تا حدودی با جاهای دیگر دنیا فرق دارد . اگر راه نروید . دیگران شما را به جلو هل می دهند ! برای اینکه از وقوع تصادف جلوگیری کنم تمام حواسم جای دیگر بود و متوجه چراغ قرمز نشدم ، یعنی راستش را بخواهید اصلا خود چراغ قرمز راهنمایی را ندیدم و از تقاطع گذشتم . حدود پنجاه اتومبیل دیگر هم از این موضوع استفاده کرده دنبال آمدند . اما هنوز چیزی نگذشته بود که متوجه چراغ دیگری شدم که از پشت سرم می درخشید ! چراغ گردان پلیس !

اگر شما کشیش یا خادم کلیسا باشید می توانید در چنین شرایطی خودتان را جای من بگذارید و حال مرا درک کنید در سکوت دعا می کردم : « خداوندا ، خواهش می کنم نگذار شغلم را بیرسد . » اتومبیل را نگه داشتم ، افسر راهنمایی جلو آمد و من برایش توضیح دادم که اصلا تقصیری نداشتم . برای جلب ترحم او گفتم : « جناب سروان ، راستش را بخواهید متوجه چراغ قرمز نشدم . حتی ندیدم که اصلا چراغ راهنمایی آنجا هست . » او اصلا تحت تاثیر جوابم قرار نگرفت ، چون پیامدهای گذشتن از چراغ قرمز - چه من آن را ببینم و چه نبینم می توانست اسفناک باشد .

خدا هم تعدادی چراغ قرمز روحانی نصب کرده که ما نباید از آنها عبور کنیم . او از ما می خواهد که هوشیار و بیدار باشیم و حواسمان هم کاملاً جمع باشد . باید از خود سوال کنیم : « آیا من انسان روراستی هستم یا مثل یعقوب اهل کلک و فریب می باشم ؟ آیا برخوردها و بده بستانهایم با مردم بر اساس شرافت و صداقت است یا پیوسته به دروغ های کوچک و مصلحت آمیز و حرفهای نیمه راست متوسل می شوم ؟

حرف نیمه راست با دروغ هیچ فرقی نمی کند . ندانستن باعث رهیدن ما نمی شود . نمی توانیم وقتی به دروازه آسمان رسیدیم ، با گفتن : « خداوندا ، متاسفم ؛ من داستان زندگی یعقوب را نخوانده بودم » ، ندانستن را بهانه کنیم . خداوند در جوابمان خواهد گفت : « ولی تو ده نسخه کتاب مقدس با ترجمه های مختلف در خانه ات داشتی . »

بعضی ها حاضرند جانشان را به خاطر گرفتن کتاب مقدس در دستهایشان ، فدا کنند . تاریخ کلیسا یاد و خاطره کسانی را که جان خود را بر سر نگهداری از دست نوشته های کلام خدا گذاشتند ، ثبت کرده است. به واسطه جانبازی آنان است که ما امروز آزادانه کلام خدا را در دسترس داریم . دعوت خدا از ما این است که در پارسایی تعلیم بگیریم و در کلامش حکیم و دانشمند باشیم . شاید بتوانیم ندانستن را بهانه کنیم ، ولی این بهانه ما را از قلاب خلاص نمی کند . نمی توانیم در حالی که علایم هشدار دهنده برابر چشمانمان قرار گرفته اند آنها را نادیده بگیریم.

بیت ثیل : معامله با خدا

همان کسی که سر برادرش عیسو کلاه گذاشته بود ، اکنون می خواست خدا را گول بزند . او سعی کرد با خدا وارد معامله شود. احتمالا او با خود می اندیشیده که چون توانسته در بسیاری از مقاطع زندگی از فریب و نیرنگ استفاده کند ، این بار هم می تواند سر خدا را کلاه بگذارد.

یعقوب در بیت ثیل رویایی دید و در این رویا خویشتن را در حضور خداوند یافت .

پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت : « البته یهوه در این مکان است و من ندانستم » پس ترسان شده، گفت : « این چه مکان ترسناکی است ! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان . » بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت . و آن موضع را بیت ثیل نامید ، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود . و یعقوب نذر کرده گفت : « اگر خدا با من باشد و مرا در این راه که می روم محافظت کند و مرا نان دهد تا بخورم و رخت تا بپوشم ، تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم ، هر آینه یهوه ، خدای من خواهد بود . »

یعقوب به مجرد بیدار شدن از خواب با خدا پیمان بست که من آن را « پیمان مشروط » می نامم. وقتی بیداری روحانی بیاید ، این قبیل چیزها خیلی سریع معلوم می شود . وقتی جنبش خدا در میان ما آغاز شود ، کسانی که مثل یعقوب هستند بی درنگ خواهند گفت : « اگر فلان چیز را بدست آورم ، خدا را خدمت خواهم کرد . » کسانی که ما فکر می کردیم کاملاً سرسپرده خدا هستند ناگهان تبدیل به مسیحیان مشروط می شوند . آنان با شرایط خودشان با خدا عهد و پیمان می بندند . « اگر خدا این کار را برایم بکند ، پیرویش می کنم و گرنه ، من یکی که نیستم . »

یک بانوی مسیحی را می شناختم که مادر بیمارش را به کلیسا آورد تا بلکه شفا یابد . اما چون مادرش شفا نیافت ، آن بانو هم از کلیسا برید . او به خاطر آنچه که روی داد - یا روی نداد - از انجیل روی گرداند . او فکر کرده بود می تواند با خدا معامله کند و وی را متقاعد سازد تا به معیارهایش گردن نهد.

آدمهایی نظیر این زن ، یعقوبهای زمانه ما هستند ، با خدا معامله می کنند و وقف و سرسپردگی شان مشروط است . آنها نمی گویند که اگر حتی سرشان را از تن جدا کنند ، باز خداوند خدایشان است ، بلکه سعی می کنند خودشان خدای زندگیشان باشند . این یعنی جوهره غرور.

یعقوب می توانست بگوید : « حتی اگر هرگز مرا به خانه پدرم باز نگردانی ، باز هم خدای من خواهی بود. تنها می خواهم بدانم که تو از من خشنودی . » ولی او پس از معامله ناجوانمردانه ای که با برادرش کرد، با شرایط به حضور خداوند آمد . شاید با ناراستی و تقلب بتوانم میانبر بزنیم و پیشرفتهایی بکنیم ولی سرانجام محصول تلخی را که کاشته ایم درو خواهیم کرد.

کشتی گرفتن ، راه شما به سوی قدرت

یعقوب که در قبال پدر و برادرش چنین متقلبانه رفتار کرده بود ، محصول عمل خود را به صورت خیانت و تقلب دیگران در قبال خودش ، درو کرد . زمانی که سنش بیشتر شده بود ، پدر زنش لابان سرش کلاه گذاشت . هفته عروسی اش ، یک هفته بحرانی بود . وی پس از شب عروسی فهمید که لابان دختر بزرگترش لیه را به وی داده است ! او مجبور شد برای پرداخت بهای ازدواج با راحیل که زن محبوبش بود هفت سال دیگر برای لابان کار کند .

یعقوب فریبکار ، حال از کسی دیگر فریب می خورد . او تنها آنچه را که خود کاشته بود درو می کرد . و چه محصول بدی هم درو کرد . حتی با وجود تمام برکات خداوند ؛ حتی با وجود دعوت بلندی که خدا از او به عمل آورده بود تا پدر ملتهای بسیار باشد ، باز فریبکار فریب خورد .

یعقوب به قدری سرخورده شد که خانه پدر زنش را ترک کرد دیگر نه در خانه لابان جایی داشت و نه در خانه پدرش . هیچ جا ، جای او نبود . اکنون فریبکار کاملاً منزوی شده بود . نه خدمتی داشت و نه ظاهراً آینده ای . تنها هم و غمش این بود که زنده بماند و به دست برادرش کشته نشود . مردی که همیشه ترفندی در آستین خود داشت ، اکنون از هر ترفندی می گریخت . او کاملاً مستاصل بود .

من معتقدم که خدا با رحمت خود اجازه می دهد که چنین استیصال و بحرانی در زندگی هر کدام از ما پیش بیاید چون می خواهد ما را از مرحله مسیحیت مشروط یک پله بالاتر بیاورد . یعقوب در شرف یک رویارویی جدی با خدا بود ؛ رویارویی که قرار بود به تسلیم مشروط او به اراده خدا خاتمه دهد . این لحظه حساس را در پیدایش 32 می خوانیم :

و شبانگاه خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته ایشان را از معبر بیوق عبور داد . ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد ، و تمام مایملک خود را نیز عبور داد . و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت . و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد ، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد . پس گفت : مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد، گفت : « تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم . » به وی گفت : « نام تو چیست ؟ » گفت : « یعقوب » گفت : « از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل ، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی . » و یعقوب از او سوال کرده گفت : « مرا از نام خود آگاه ساز . » گفت : « چرا اسم مرا می پرسی ؟ » و او را در آنجا برکت داد . و یعقوب آن مکان را فنیئیل نامیده گفت : « زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد . » (پیدایش 32: 23-30)

خوب توجه داشته باشید : یعقوب که قبلاً برکت را از برادر خود دزیده بود ، هنوز برکت می طلبید . این بار هم برکت را به دست آورد ولی البته با معیارهای خدا، نه خودش . خیلی از مسیحیان همه جور ترفند و کلک به کلو برده اند ولی هنوز از برکت تهی هستند . آلن ردپث (Allen Redpath) در مقاله ای تحت عنوان رهبری ، پیرامون آن لحظه کشمکش یعقوب با خدا که بیست سال پس از گریختن به ارام روی داد ، مطالب جالبی می نویسد :

فرشته ای که با او کشتی گرفت و درست در همان نقطه ای که احساس قوت می کرد ، با او به مقابله برخاست . او از لحظه ای که به دنیا آمد ، پاشنه پای برادر دوقلویش را گرفته بود و در سرتاسر زندگیش نیز توانسته بود در برابر هماوردهای خود پیروز از میدان خارج شود . هنگامی که مرد غریبه دید نمی تواند بر او غلبه بیابد گودی ران او را گرفت و مفصل رانش را از جایش بیرون کشید . ران ستون قوت انسان است و مفصل ران به انسان امکان نشستن و برخاستن و کشتی گرفتن می دهد . اگر استخوان ران از مفصلش جدا شود ، دیگر انسان به کلی ناقص و زمینگیر می شود . اکنون یعقوب که رانش آسیب دیده متوجه می شود که بدون کمک حریفش نمی تواند روی پا بایستد . پس به حریف خود آویزان می شود و به تجربه در می یابد که باید به قوی تر از خود متکی باشد . این نقطه عطف داستان شگفت آور یعقوب است .

مادامی که با خدا رویارویی معنی داری نداشته باشیم ، گویی هیچ چیز در زندگیمان معنا و مفهوم ندارد . رویا رویی با خدا برای همه است . هر فرد مسیحی باید با خدا روبرو شود و زندگیش عوض گردد . همه ما در چنین لحظه ای است که از سوی او « نشانه گذاری » می شویم . یعقوب پس از آن کشمکش مذبوحانه دیگر یعقوب نبود . نام او از یعقوب یعنی « فریبکار » به اسرائیل یعنی « شاهزاده » تغییر پیدا کرد .

اراده خدا در زندگی ، خدمت و شخصیت ما این است که از یعقوب به اسرائیل تبدیل شویم . این نخستین باری نبود که یعقوب در میانه سفر شبانگاه در گوشه ای بیتوته کرد تا دمی بیاساید و آن وقت با خدا روبرو شد . بیست سال پیش هم ، زمانی که از خشم برادرش میگریخت ، شب برای استراحت در بیابان اطراق کرد . آن شب خدا را در روایی دید که بر فراز نردبانی ایستاده است . در همانجا بود که خداوند به یعقوب وعده داد : « اینک من با تو هستم و تو را در هر جایی که روی محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین بازآورم » (پیدایش 28: 15) . او زمانی که آن محل را ترک می کرد ، نام بیت ئیل را برایش برگزید که معنایش « خانه خدا »

است .

مشکل اکثر ما مسیحیان این است که آنقدر به بیت ئیل نزدیک می شویم که دیگر دلمان نمی خواهد از جایمان تکان بخوریم . بعضی ها مثل یعقوب به بیت ئیل می رسند و می گویند : « این خانه خدا است . در اینجا رویاهای خوبی می بینم . می توانم فرشتگان را مشاهده کنم که از حضور خداوند بالا و پائین می روند . این زیباست ، به آنچه می خواستم رسیده ام ، پس چرا با برداشتن گامی دیگر خودم را به دردسر بیندازم ؟ »

تا زمانی که گام بعدی را بر نداریم ، زمینمان شفا نخواهد یافت . همه ما باید از بیت ئیل به فنیئیل نقل مکان کنیم . یعقوب پس از رویارویی با خدا در فنیئیل برای ملاقات برادرش عیسو شتافت . این بار دیگر نه صحبت از جنگ بود ، نه کشتن و نه فاجعه . او دیگر مجبور نبود با عیسو بجنگد ، چون قبلا با خدا کشتی گرفته بود .

دانستن این موضوع برای ما خیلی اهمیت دارد که باید از بسیاری از جنگهای جسمانی پرهیز کرد . تنها یک پیکار است که تعیین کننده است که همانا دست و پنجه نرم کردن با خدا است . لازم است با سماجی چون سماجت یعقوب و به روشی مقدس و بولم با ترس با خدا کشتی بگیریم و بگوییم : « خداوندا ، تا مرا برکت ندهی ، رهایت نمی کنم . » باید به خدا اجازه بدهیم طبیعت خود رای و فریکار ما را در هم بشکند .

من به عنوان شبان ارشد تلاش را برای حل مسئله به کار بردم . ولی هر چه بیشتر تلاش می کردم ، مشکل از قلب بدتر می شد . برای حل مشکل پشت سر هم جلسه بحث و گفتگو می گذاشتم اما فایده نداشت . با این که خیلی دعا می کردیم ، از برگزاری جلسات و مطرح کردن نقطه نظرات دو گروه مخالف نیز دریغ نداشتیم . اما در بعضی از همین جلسات کار به تنش می کشید . شبی بالاخره از همه چیز خسته شدم و کاسه صبرم لبریز شد . من مرتبا به سراسر جهان سفر می کردم و با خود پیام تقدس ، پارسایی و آتش خدا می بردم ، آن وقت کلیسای خودم به خاطر اختلاف نظر دو پاره شده بود . در حضور خدا فریاد زدم : « خداوندا ، این اصلا خوب نیست ! » احساس می کردم دیگر تمام ایده هایم که ممکن بود به کل قضیه کمکی نکنند ، ته کشیده اند . بعضی از این ایده ها واقعا خلاقانه بودند . ما برای پایان دادن به معضل و اختلاف سخت کار می کردم . اما به رغم همه تلاشها هیچ کاری پیش نمی رفت . دست روی هر کاری می گذاشتیم اوضاع را بدتر می کرد .

آن شب در حضور خدا به روی در افتادم و گفتم : « خداوندا ، تا جوابی را ندهی ، نمی روم بخوابم . » بدین ترتیب کشتی گرفتن با فرشته خداوند را آغاز کردم . در دعا گفتم : « باید مرا و کلیسایم را برکت دهی . » ساعتها به دعا ادامه دادم . مصمم بودم از خدا چیزی بشنوم ، از شدت خستگی تقریبا در حال بیهوشی بودم .

سرانجام در حالی که کتاب مقدسم را در دستانم گرفته بودم روی کانپه ای در غلطیدم و از خستگی به خواب رفتم . کمتر از دو ساعت به صبح مانده بود که از خواب بیدار شدم و خداوند به خاطر رحمتش مرا به سوی قسمتی از کتاب مقدس هدایت کرد . به محض اینکه آیه مزبور را خواندم پاسخ مشکل را دریافتم .

بی درنگ گوشی تلفن را برداشتم و به یکی از کسانی که درگیر معضل کلیسایی بود زنگ زدم و از او خواستم هر چه زودتر برای مذاکره پیش من بیاید . وقتی او را دیدم گفتم : « راه حل مشکل پیدا شد . » از آن لحظه به بعد با وجود همه مشکلات و موانع ما گام به گام از وضعیت اختلاف دور شدیم ، بدون اینکه بر سر این اختلاف حتی یکی از اعضایمان را از دست بدهیم و کارمان به جدایی دردناک در کلیسا بینجامد . زمانی که من از فرط استیصال دست از همه ایده های انسانی برداشتم و دست به دامن خدا شدم ، جواب گرفتم . حتی توافقنامه چهارده صفحه ای که تنظیم کرده بودیم نتوانسته بود مشکل دو طرف را حل کند ، چون هیچیک حاضر به امضای آن نشدند . وقتی بالاخره تصمیم گرفتم با فرشته خداوند پنجه درپنجه افکنم ، پاسخ مسئله پیدا شد . شکستگی ، خدا را جذب می کند

خدا به دنبال مسیحیان زخمی می گردد . کلام خدا به ما می گوید : « خدا در برابر متکبران می ایستد ، اما فروتنان را فیض می بخشد . » (یعقوب 4:6) خدا به دنبال کسانی می گردد که دیگر نامشان یعقوب نیست . یعقوب نمونه آدمهای زیرک و چالاک و با هوشی است که از موقعیت خود نهایت استفاده را می برند . قوم خدا باید در برابر خدا شکسته باشند . او دنبال کسانی می گردد که می گویند : « خداوندا ، من صدمه دیده ام ، ولی آنقدر مشتاق تو هستم که تا زمان گرفتن جواب به کشتی گرفتن ادامه می

از کشتی گرفتن با خدا نهراسید ، جوابتان را خواهید گرفت ! اصلا مهم نیست که از این مبارزه ، لنگان بیرون بیایید . اصلا من امیدوارم که این اتفاق بیفتد! باید با طریقه‌های مزورانه جسم مقابله کرد و آنها را نابود نمود . در شرح کشتی گرفتن یعقوب چنین می خوانیم که فرشته خداوند ران یعقوب را لمس کرد. بزرگترین استخوان و عضله بدن در ران قرار دارد و بر قوت و توان انسان دلالت می کند . اما خدا باید قوت انسانی یعقوب را در هم می شکست تا او حقیقتا در خدا قوی بشود .

لازم است غرورمان خورد شود . باید بگوییم : « خداوندا ، از ما به عنوان نسلی که نه تنها اهدافمان پاک است بلکه راههای رسیدن به اهدافمان نیز پاک و مقدس است استفاده کن . از ما انسانهایی پایبند به حرفهایمان بساز .

عیسی به ما هشدار داد که : « بله » شما همان بله باشد و « نه » شما همان نه (متی 5 : 37) . در دنیای کنونی که تنظیم شکایت و اقامه دعوا علیه دیگران باب شده و هزار جور امضا و اقدامات حفاظتی رواج یافته ، هنوز مردم قول خو را زیر پا می گذارند . پیوندهای زناشویی که با سوگند وفاداری و حلقه و عکس و قباله محکم شده اند از هم می گسلند . مردم در روابط کاری و تجارت و خلاصه همه روابط اجتماعی به دروغ و کلک متوسل می گردند.

به قول و قرارها و حرفهایتان پایبند باشید . بگویید : « ای خدای قادر مطلق ، از امروز من انسان با شرفی خواهم بود ؛ یک انسان درستکار و راستگو که به قولش پایبند است . وقتی می گویم « بله » مردم به خوبی منظورم را درک خواهند کرد . »

از اراده خدا جلو نزنید

یعقوب بیست سال صبر کرد تا اراده خدا در زندگیش نمایان شود . شاید همیشه هم بیست سال طول نکشد، ولی در غالب اوقات ما باید یک دوره خشکسالی یا یک فصل بیابان را در زندگیمان تجربه کنیم تا بعد خدا اراده اش را آشکار سازد . برای دانستن اراده خدا در مورد زندگیتان از او جلوتر نزنید .

بسیاری از مسیحیان جلو جلو می دوند . اگر دختر یا پسر جوانی هستید ، جزو کسانی نباشید که نمی توانند تا هنگام ازدواج صبر کنند و پیش از موعد با نامزد خود همبستر می شوند . فکر نکنید که ، من نمی توانم تا هنگام عروسی صبر کنم ؛ خیلی وسوسه می شوم . چه فرقی می کند من که نامزدم را دوست دارم و می دانم که او همان زوجی است خدا برایم در نظر گرفته . اینگونه فکر کردن شما را به زناکاری می کشاند .

در این مورد که خدا چه وقت شما را وارد خدمت روحانی می کند که برای آن دعوتتان نموده ، بی صبری از خود نشان ندهید . سعی نکنید با اقدامات خودتان او را وادار به جلو انداختن اراده اش نمایید . کسی که نمی تواند تا موقع باز شدن درهای خدمت انتظار بکشد ، هرگز به اولیای امور احترام نخواهد گذاشت . چنین شخصی به مرض « هر چه دلم خواست کردم » مبتلاست . " هر چه دلم خواست کردم " نام یکی از ترانه های معروف فرانک سیناترا است ، به همین خاطر من آن را سندرم فرانک سیناترا نامیده ام . ما به اندازه کافی در کلیسا خود محوری و خود رایی داریم .

وقتی در سال 1997 آتش خداوند بر زندگینم نازل شد ، از یک چیز مطمئن بودم - اینکه هیچ چیز به میل و خواست من نیست . همه چیز در دستان او بود . به کلی گیج ، ترسان و معذب بودم ، ولی وقتی دیدم که خدا نقشه اش را در زندگیم آشکار کرده شادی عظیمی به من روی آورد . به خدا وقت بدهید تا در زندگیتان عمل کند . به مکان فنیثیل بیایید و با دعا و مراقبت منتظر باشید تا اراده خدا برای زندگیتان مکشوف شود . خدا برکتی را که به شما وعده داده ، نصیبتان خواهد نمود !

روایای من تشکیل یک قوم پارسا است ، با این وجود در بسیاری از موارد ، طریقه‌های کلیسا مبتنی بر پارسایی نیست . تا پیش از آنکه آتش خدا را در زندگیم لمس کنم ، احساس خوبی داشتم . از اینکه هیچ گناه چشمگیری در زندگیم نیست احساس اعتماد به نفس می کردم . اما وقتی خدا قلب فاسدم را به من نشان داد ، همه چیز شروع به عوض شدن نمود ، ما لازم است خودمان را از شر تظاهر ، در هر زمینه ای که خدا نشانمان می دهد ، اعتراف کنیم . آن را تماما به خدا بسپارید . تصمیم بگیرید که از امروز به بعد یک انسان روراست و صدیق باشید ، یک اسرائیل نه یک یعقوب.

خودتان را از طریقه‌های دنیوی خالی کنید ، خداوند راههای خودش را به شما خواهد نمایاند . هر دروغ و ریا کاری در بدن مسیح باید به صداقت و شرافت کامل مبدل شود . دعای من این است که خدا داغی بر تن و زخمی بر جسم ما بگذارد تا دیگر جرات نکنیم با

ابزار دنیوی به خدمت روحانی پردازیم . باشد که خدمت ما به قوت روح القدس باشد . باشد که ما به نشانه یادآوری وابستگی کامل مان به قدرت او ، بنگریم .

ارتش در حال آموزشی که قرار است به خوبی تجهیز هم بشود ، به سربازان مجروح نیازی ندارد . ارتش خدا تنها ارتشی است که فرمانده کل قوایش - خدا - به ما تضمین می دهد که هرگز تلفات نخواهیم داد . تنها لازم است از دستورهای او اطاعت کنیم . خدا ارتش خود را آماده می کند .

بیش از دویست سال پیش جان و سلی ، اصلاحگر دینی بزرگ ، بیشتر از دویست هزار نفر از مردم را در گروههای کوچک نام نویسی کرد . او از این گروهها تحت عنوان « کلوپ های مقدس » یاد می کرد . او به این گروهها بیست و دو پرسش داده بود تا در پرستشهای روزانه خویش مورد استفاده قرار دهند . دو پرسش از پرسشهای او چنین بودند : آیا نا آگاهانه تظاهر به شخصی دیگر بودن یا نبودن می کنید ؟ و « آیا خود را بهتر از آنچه واقعا هستید به دیگران می نمایانید ؟ »

باید در بدن مسیح به صداقت و بی ریایی بازگردیم . باید به خلوص و راستی برگردیم . شاید لازم باشد که بعضی از شما برای جبران مافات گامهایی بردارید . از خداوند حکمت بطلبید . گاهی دعای توبه آخرین قدم نیست ، بلکه اولین قدم است . برای رسیدن به خدا باید گامهای متعددی برداشت .

اگر با اطمینان نمی دانید که چگونه باید این گامها را بردارید ، با شباتان یا رهبرانتان مشورت کرده از آنها یاری بخواهید . شاید لازم باشد گذشته را جبران کنید . اگر روح القدس به اینکار تشویقتان می کند ، فهرستی از گامهایی که باید بردارید را تهیه نمائید . با این کار می توانید ثمره شایسته توبه بیاورید (نگ به لوقا 3 : 8) .

دعای توبه

پدر هر طریق ناراستی که در وجود من هست پیدا کن . زرفترین قسمتهای وجود مرا تفتیش نما . ای خدا مرا برای چیزی بس عظیم مهیا می سازی ؛ چیزی که بسیار فراتر از قوت انسانی خودم است . من می خواهم دست از سلاحها و ابزار دنیوی بردارم . اکنون این ها را بر مذبح تو می گذارم ای خداوند و از تو طلب رحمت می کنم .

می خواهم با تو کشتی بگیرم . مرا از یعقوب به اسرائیل تبدیل نما . من از جاه طلبی ، خودخواهی ، ترس از انسان و میل به خشنود ساختن دیگران دست می کشم . در برابر ناراستی ، روح دروغ و فریب و عدم شفافیت و صداقت به نام عیسی می ایستم . خداوندا ، دعا می کنم که تو فکر ، طریق و چشمانم را پاک بسازی . به جسمم زخم وارد کن و بگذار هنگام راه رفتن بلنگم . ترجیح میدهم به دست تو مجروح شوم ای خداوند ، تا اینکه به دست شیطان هلاک گردم .

ای خدا ، با رحمت خود بیا . می خواهم دست از معامله کردن برداشته وکل وجود خویش را به تو بسپارم ؛ می خواهم بدون قید و شرط خودم را وقف تو کنم ، نه با قید و شرط . مرا دریاب ؛ مرا بپذیر ؛ زندگیم را صد در صد به تو تقدیم می نمایم ! به نام عیسی مسیح آمین .

((فصل سوم))

گناه شمشون : عطای روحانی و فقدان شخصیت روحانی

چند سال پیش خبر شبانی به گوشمان رسید که خدا در کلیسایش به طرزی مافوق طبیعی حضور خود را نشان می داد . حتی زمانی که او در رادیو برنامه اجرا می کرد هم این تجلیات دیده می شد . مردم به ایستگاه رادیو زنگ می زدند و به او می گفتند هنگامی که او دعا می کند و یا درباره امور الهی سخن می گوید از سقف خانه هایشان خاک طلا فرو می ریزد . یکبار وقتی این مطلب را شنید در استودیو چشم گرداند تا موضوع را با صدا بردار و سایر کارکنان رادیو مطرح کند ولی هیچ کس را ندید . وقتی برخاست تا دنبال آنها بگردد ، همگی را در اثر حضور قدرت خدا روی زمین افتاده دید .

او از آیات و عجایب نیز سخن می گفت که در کلیسایش به وقوع می پیوست . هنگامی که مردم در حال پرستش بودند ، بر سر سرایندگان کلیسا سنگهای قیمتی فرو می ریخت و سرایندگان این سنگها را از روی موهای خود جمع می کردند ! دیگر اعضای کلیسا دریافته بودند که دندانهای خالی شان با طلا پر شده است . ما خودمان چند نفری از کسانی که دندانهایشان از طلا پر شده بودند ، می شناختیم .

پس از اینکه اتفاقات مذکور به وقوع پیوست ، واعظ مزبور را به کشورهای مختلف دعوت کردند تا داستانش را با دیگران نیز در میان بگذارد . خبرهایش به ما می رسید که هنگام موعظه وی تا شعاع یکصد پای اطراف محل وعظ ، روی خانه ها خاک طلا می نشیند کاملاً معلوم بود که خدا در خدمت روحانی این شخص خود را متجلی ساخته است . کلیسای او آیات و معجزات مافوق طبیعی را تجربه می کرد و بسیاری به جماعتش اضافه شده بودند . کلیسای او با رشد سریعی مواجه شده بود .

اما هنوز چند سالی از آغاز این آیات نگذشته بود که خبرهای کاملاً متفاوتی از این مرد شنیدیم . او همسرش را ترک کرده بازن دیگری گریخته بود و دیگر در کلیسا شبانی نمی کرد ! بدون شک می خواهید پرسید که « آیا این رفتار فاجعه بار به طور لگهانی اتفاق افتاد ؟ »

مسلماً خیر ، هیچ درختی با یک ضربه تبر بر زمین نمی افتد . از قرار معلوم او در طی مدتهای مدید در موارد گوناگون نشان داده که چندان پایبند و وفادار نیست . متأسفانه او نمونه کسی است که عطایای مافوق طبیعی را دارد ولی از شخصیت مسیحی استواری برخوردار نیست .

بازی با آتش

بدبختانه در کلیساهای ما این خطا بسیار شایع است . می توانیم نام دیگر آن را خطای « بازی کردن با دنیا » بگذاریم . این امر زمانی اتفاق می افتد که ما با اموری که مورد تایید خدا نیستند بیش از اندازه مانوس و صمیمی می شویم یا وارد روابطی می گردیم که اصلاً او را خشنود نمی سازند . در زندگی شمشون مردی را می بینیم که به خاطر بازی کردن با دنیا ، زندگی خویش را تبه ساخت . او از طرفی با دشمن می رقصید و از طرف دیگر با مسیحی که خدا به او داده بود ، بازی می کرد .

در اینکه شمشون دارای عطا بود ، هیچ شک نیست . او عطایای روح را به همراه آیات و معجزات دریافت کرده بود . او رهبری بود که از لحظه تولد برای خدمت خدا خوانده شده بود . خدا هدایت قوم خود را به او در سمت داور سپرده بود .

این مرد به پیشینه ای نیک مفتخر بود . والدینش خدا ترس بودند . فرشته خداوند ایشان را ملاقات کرده و وعده تولد او را داده بود .

تولد وی با آیات و معجزات همراه بود. فرشته خداوند یعنی حضور خدا که به شکل یک فرشته متجلی شده بود، به والدین شمشون گفته بود: «آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود» (داوران 13: 5). شمشون حتی پیش از تولدش وقف اراده خدا شده بود.

شمشون نبوتهای درست، تربیتی درست و پیشینه ای دیندار داشت. در شمشون خیلی چیزها درست بود، ولی او فاقد شخصیتی دیندار بود. دارا بودن عطا بدون داشتن شخصیت اخلاقی خدا پسندانه خیلی خطرناک است. اغلب چنین به نظر می رسد که بدن مسیح میان دو گروه تقسیم شده است: کسانی که عطایای روح القدس را قبول دارند و کسانی که ندارند. من از هر گروه دوستانی دارم هم به انجیلی ها احترام می گذارم و هم به پنطیکاستی ها و از هر دو طرف چیزهایی یاد می گیرم. اما دیدن این که کسانی بدون داشتن شخصیت روحانی ثابت و محکم، عطایای روحانی را به کار می برند، چیز غم انگیزی است. چنین افرادی برای کسانی که می کوشند در طریق روح گام بردارند، سنگ لغزش می شوند. باشد که در حین خواندن این کتاب خدا به شما فیض ویژه عطا کند تا قدوسیت کامل او شما را فرو بگیرد من شما را دعوت می کنم که به تقدس به صورت افراطی اعتقاد پیدا کنید. منتظر زمانی دیگر نشوید؛ ممکن است زمان دیگر هرگز فرا نرسد. اگر حس می کنید که روح القدس پیرامون اعتقاد به تقدس کامل در زندگی با دلتان صحبت می کند، در هر سنی که هستید فرقی نمی کند، از همین امروز شروع کنید.

برای پرواز باید دو بال داشت

وقتی کوچکترین پسرم شش ساله بود، ما در آرژانتین زندگی می کردیم. روزی در اتاق نشیمن مسابقه موشک کاغذی پرانی به راه انداختیم. پسرم تصمیم گرفته بود هواپیمایی جدید بسازد - هواپیمای یک باله. من از پیش به او گفتم که «این هواپیما پرواز نخواهد کرد».

او در جوابم گفت: «بابا، تو نمی دانی؛ بگذار آن را بسازم، آن وقت خواهی دید.» گفتم: «بسیار خوب» و گذاشتم ابتکار خود را عملی سازد. او با هزار امید و انتظار و با همه توان هواپیمای کاغذی اش را پرتاب کرد. هواپیما در هوا نیم چرخ می زد و تلی روی زمین افتاد. همانطور که پیش گویی کرده بودم، پرواز نکرد.

بدبختانه بعضی ها از همین الگو پیروی می کنند. آنان می اندیشند در خدمت روحانی می توان با یک بال پرواز کرد. خیلی هم توقع موفقیت دارند. ولی به تلخی نومید می شوند. چرا؟ چون برای پرواز کردن در اراده خدا باید دو بال داشت: عطا و شخصیت. پرواز کردن با یک بال محال است. برخی مسیحیان با وجودی که تصمیم می گیرند افراد صالح و دارای شخصیت اخلاقی استواری باشند، خویشان را تنها وقف تعلیم کتاب مقدس می سازند و به کلی مسح، معجزات، آیات و عجایب را فراموش می کنند. حتی گروهی چنین تعلیم می دهند که معجزه فقط در دوره رسولان به وقوع پیوسته است. دیگران به این علت که حضور خدا را احساس می کنند و با آیات و عجایب به کار گرفته می شوند، تصمیم می گیرند اینگونه در پیشگاه خدا خویشان را صالح سازند. اینان شخصیت را به کلی فراموش می کنند.

هیچکدام از این افراط و تفریط ها مطابق با تعلیم کتاب مقدس نیستند. خدا بدن مسیح را خوانده تا به هر دو ایمان داشته باشد. ما می توانیم هم از روح پر باشیم و عطایای او را در زندگیمان داشته باشیم و هم شخصیت و استواری داشته باشیم.

هفت مزیت روحانی

هر یک از مزیت های روحانی زیر، بخشی از زندگی شمشون را تشکیل می دادند و ممکن است بخشی از تجربه مردان و زنان خدا نیز باشند. اما بدون شخصیت هیچیک از این مزیتها متضمن موفقیت و زندگی روحانی تان نخواهد بود.

1 - دعوت از جانب خدا

شمشون از لحظه تولد دعوت داشت تا برای خدا نذیره و برای قومش رهبر باشد:

فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده او را گفت: «اینک تو حال نازا هستی و نزائیده ای، لیکن حامله شده پسری خواهی زایید. و الان با حذر باش و هیچ شراب یا مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. زیرا یقیناً حامله شده و پسری خواهی زائید و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد» (داوران 13: 3-5)

دعوت داشتن از خدا خیلی عالی است. ولی آیا می دانید خیلی ها که دعوت داشتند، از خود سلب صلاحیت کردند؟ عده ای به دعوت خدا لبیک نگفتند. دیگران در پی تحقق دعوت او با روشهای انسانی خویش و طبق برنامه زمانی خویش برآمدند.

2- بخوبی آماده بودن

پدر و مادر شمشون مطابق دستوراتی که از فرشته خداوند گرفته بودند، او را پرورش دادند و تجهیز کردند. آنها مسئولیت پدری و مادری خود را کاملاً جدی می گرفتند:

و مانوح از خداوند استدعا نموده گفت: «آه ای خداوند، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نمایم» و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشست بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. و آن زن به زودی دویده شوهر خود را خبر داده به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، باز دیگر ظاهر شده است!» (داوران 13: 8-10)

اینکه انسان دیرپاری را از پدر و مادر به ارث ببرد مزیت بزرگی است. اما این هم موفقیت را تضمین نمی کند. صرف اینکه پدر و مادر ما، ما را با کلام خدا آشنا و بر طبق آن تربیت کرده اند، به طور خودکار باعث نمی شود که ما راه تقدس را برگزینیم.

3- آیات و عجایب

فرشته ای ظاهر شد تا خبر تولد شمشون را به پدر و مادرش بدهد، سپس او در میان شعله های آتش مذبحی که مانوح برای قربانی کردن بر پا کرده بود، صعود نمود.

زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود (داوران 13: 20-21)

ممکن است خدا برای جلب توجه شما و تأیید دعوتتان دست به آیات و معجزات بزند. اما حتی بزرگترین معجزات هم نمی توانند متضمن موفقیت باشند.

4- برکت خدا در زندگیتان

شمشون در آغاز برکت خدا را بر زندگیش داشت.

و آن زن پسری زائید، او را شمشون نام نهاد، و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد (داوران 13: 24)

واقعیت این است که ما باید راه رفتن در برکت خدا را برگزینیم. اگر پیوسته با دنیا بازی کنیم یا آشکارا ناطاعتی کنیم، ممکن است تمام نقشه هایی را که برای ما کشیده شده قربانی سازیم.

5- حضور ملموس روح القدس

شمشون حضور روح را که از درون وی را برای انجام اعمال عظیم بر می انگيخت، حس می کرد، و مردم هم سخت تحت تاثیر پیروزیهای غیر عادی او قرار می گرفتند.

و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاؤل به برانگیختن او شروع نمود (داوران 13: 15)

فقط به این دلیل که ما در جلسه ای کلیسایی «روح القدس را احساس می کنیم» نمی توانیم چنین نتیجه گیری کنیم که واعظی که رهبری جلسه را به عهده دارد، در طریق تقدس گام بر می دارد. برای ارزیابی خدمت یک فرد نمی توانیم به احساسات متکی باشیم.

6- معجزات ما فوق طبیعی عظیم

و روح خداوند بر او مستقر شده آن را درید به طوری که بزغال ای دریده شود (داوران 14: 6)

چه بسیار خادمانی سقوط نموده اند ، تنها به این دلیل که تصور کرده اند چون آیات و معجزات از دستانشان به ظهور رسیده ، پس نزد خدا پاک و بی عیب هستند . پس از اینکه چند نفر را شفا دادند ، خودشان تحت تاثیر خدمات روحانی خویش قرار می گیرند - گویی عامل اصلی شفا خودشان بوده اند - آن وقت مغرور می شوند و همین غرور موجب سقوطشان می گردد.

7 - دوام آوردن در کار

شمشون بیست سال به عنوان داور ، هدایت قوم اسرائیل را بر عهده داشت ولی این دلیل نمی شود که تصور کنیم چون فلانی سالیان دراز موعظه کرده ، پس در ورای هر کاری که می کند یا می گوید روح القدس ایستاده و ازاو پشتیبانی می کن . از برکت اولیه فراتر بروید برای کسب موفقیت در خدمتی که خدا به ما می سپرد ، لازم است از برکت اولیه فراتر برویم . تمام مزیت های ظاهری که شمشون در زندگیش داشت ، برای نگهداشتن او از افتادن در کام یک فاجعه روحانی کافی نبود . کشیش پدر و ایلارا ، شبانی که به خیلی ها مشورت می دهد ، روزی به من گفت : « این قانون زندگی است : این شخصیت است که حامل مسح می باشد ، نه برعکس . » چند سال پیش در تلویزیون و روزنامه ها خبر تصادف رانندگی ناشی از معیوب بودن تابر خودروها جنجالی به پا کرد . اگر این نقض بر طرف نمی گردید ، جان بسیاری از انسانها تا به حال از دست رفته بود . در شخصیت شمشون می توانیم چندین عیب را بر شماریم ، عیب هایی که عاقبت منجر به سقوط او شدند . چقدر خوب است که از داستان زندگی او در کتاب مقدس درس بگیریم و از همان دامها بپرهیزیم

تند خویی

یکی از معایب اخلاقی شمشون تند خویی اش بود . داوران 14 : 19 می گوید که شمشون « خشمش افروخته شد . » شمشون خوانده شده بود تا اسرائیل را از ستم فلسطینیان برهاند . این خدا بود که او را خوانده بود ، ولی او هنگامی که مردان اشقلون را قلع و قمع کرد ، در چارچوب دعوتی که خدا از وی کرده بود ؛ عمل ننمود . شاید او حضور قوی خداوند را هم احساس می کرده ، ولی نیروی محرک او قدرت خدا نبود . انگیزه او خشمی بود که به وسیله روح القدس تعدیل نشده بود . آدم هایی هستند که با قوت و انگیزه خشم خود عمل می کنند . مسیحیانی هستند که هنوز بدی دیگران نسبت به خودشان را فراموش نکرده اند و به اصطلاح ایماندارانی هستند که هنوز از دیگران نفرت دارند . آنها هنوز از عیسی این درس را نیاموخته اند که حتی در هنگام مصلوب شدن نزد خدا برای کسانی که شکنجه اش داده بودند دعا کرد و آمرزش طلبید . خشم می تواند نیروی محرک بسیار مخربی باشد .

شمشون هم واپس گرا بود و هم انتقام جو.

شمشون به ایشان گفت : « این دفعه از فلسطینیان بی گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم » (داوران 15 : 3) . شمشون به ایشان گفت : اگر به اینطور عمل کنید ، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت » (داوران 15 : 7) او یک رهبر بود ولی به خاطر همین تند خویی اش به جای آنکه در رفتار پیشتاز باشد ، همواره عکس العمل نشان می دهد . هر توهین و تعرضی به او می شد ، بلافاصله واکنش نشان می داد

شخصی کردن خدمت

عیب اخلاقی دیگری که شمشون داشت ، مسئله شخصی کردن خدمت بود او بدون اینکه از خداوند دستوری داشته باشد ، شخصا نقشه حمله می کشید . در داوران 15 : 11 چنین می خوانیم : « به نحوی که ایشان به من حمله کردند ، من به ایشان عمل نمودم . » در کلیسا افرادی هستند که نمی توانند جایگاه خود را در بدن مسیح پیدا کنند . مدتی در یک قسمت خدمت می کنند ، بعد ناراحت و عصبانی می شوند و اصلا به کلیسای دیگر می روند . آنان به همان راحتی که کانال تلویزیون را عوض می کنند ، کلیسای خود را عوض

می نمایند. اگر ما قوم خدا و مجهز و استوار و قوی برای خدمت به او هستیم، پس چرا در کار خدمت اینقدر بی وفایی از خود نشان می دهیم؟ پس چرا بسیاری از مسیحیان سال از پس سال می گذرد و هنوز جایگاه واقعی خود را پیدا نمی کنند؟ یکی از مشکلات، شخصی کردن خدمت است. مسیحیان خودشیفته خیال می کنند کار کلیسا بر محور آنان می چرخد. «اگر فلان چیز را به من بدهند...»، «اگر در حیطه مسئولیتهایم باشد...»، «هر وقت فلان چیز اول انجام شد...» - اینها حرفهایی است که از چنین افرادی می شنویم. ما فکر می کنیم خدا صفحه کاغذی سفید به ما داده تا هر طور دوست داریم آن را پر کنیم. فراموش کرده ایم که قضیه کاملاً بر عکس است - ما لوح سفید زندگی خودمان را به خدا تقدیم کرده ایم تا او هرطور اراده اش است آن را پر نماید. فکر می کنیم خدمت مال خودمان است. یادمان رفته که خود ما از آن خدا هستیم.

بی وفایی

هر وقت اوضاع خراب می شد و کارها سخت پیش می رفت، شمشون از زیر تعهد خویش شانه خالی می کرد و بی وفا می شد. در داوران 14: 19-20 چنین می خوانیم: «به خانه پدر خود برگشت. و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می شمرد، داده شد» پیش از این شمشون با دختری فلسطینی عروسی کرده بود. در خلال جشن عروسی او در غلیان خودستایی و غرور برای دوسلن جدید فلسطینی اش معمایی طرح کرد. او مطمئن بود که ایشان هرگز نخواهند توانست معما را حل کنند. اما چون زنش با دوستان تازه فلسطینی اش تباخی کرد تا جواب را از زیر زبانش بیرون بکشد، او همسر خود را رها کرد. و خیلی راحت چمدانهایش را بست و خانه را ترک کرد، و بلاین کار نشان داد که اصلاً پایبند و وفادار به همسر تازه خویش نیست. در طی برگزاری کنفرانسی در آرژانتین، شبان جوانی پیش من آمد تا اعتراف کند. پیغام تقدس قلب او را سوراخ کرده بود. او گفت: «من و همسرم از هم جدا شده بودیم، اما وقتی پیغام تقدس کامل را شنیدم، به آپارتمان برگشتم و لوازم و اثاثیه را جمع کردم و پیش همسرم بازگشتم.» این شبان جوان بر خلاف شمشون فهمیده بود که خدا از ما وفاداری می خواهد. در لوقا 3: 8، یحیای تعمید دهنده می گوید: «ثمرات شایسته توبه بیاورید.» ثمرات توبه ما باید برای دیگران مشهود و ملموس باشد. ما نمی توانیم با بی وفایی و نادیده گرفتن تعهدات و قولهایمان زندگی نماییم؛ و حق نداریم از فرط خشم مسئولیتهای خود را از یاد ببریم. مبشری را می شناسم که به سرتاسر ایالات متحده سفر می کرد و جلسات بیداری برپا می نمود. مردم تحت تاثیر پیغامها و معجزات او قرار می گرفتند. ولی بعد معلوم شد که این مرد دو زن را طلاق داده و در ایالتی دیگر تحت تعقیب پلیس است، چون از زیر پراخت مخارج تامین معاش فرزندش شانه خالی کرده است. اگر کسی از حریم خانواده خودش محافظت نکند، خدمت او بالای منبر هیچ ارزشی ندارد.

نگاه شهوانی

عیب دیگر شمشون نحوه روابطش با زنان بود. داوران 16: 1 به ما میگوید: «و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشه ای دید، نزد او داخل شد.» شمشون به عنوان نذیره می دانست که به پاکی اخلاقی و جنسی خوانده شده است. ولی او نمی توانست از وسوسه ای که شیطان از طریق شهوات جسم پیش پایش گذاشته بود دوری کند. در داوران 16: 4 می خوانیم: «و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سوروک که اسمش دلیله بود دوست می داشت.» نگاه شهوانی و ماجرای عشقی نا پخته مسلماً گامهایی بودند که او به سوی تباهی خود برداشت. از قدرت شهوت چشم و شهوت جسم برحذر باشید. که شما را نابود خواهند کرد. گاهی تنها یک نگاه می تواند مردی را به زناکاری بکشاند.

عقل و شعور

شمشون به قدری به دعوت خدا از خودش غره شده بود که بنای بازی کردن با مسح خود را گذاشت. وقتی دلیله منشا قدرت وی را از او سوال کرد، او از روی شوخی در مورد آن منشا به وی دروغ گفت و بعد از همان قدرت برای خلاصی از چنگ دشمنان استفاده

کرد . این خطرناک است !

شمشون به دلیل گفت : « اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد (داوران 16 : 7) . بی‌واضح است که او « ریسمانها را بگسیخت ، چنانکه ریسمان کتان که به آتش برخورد گسیخته شود » (آیه 9) . خدا به شمشون دستور داده بود که راز قدرتش را که در موهایش نهفته بود ، به کسی نگوید .

اما دشمنانش دست بردار نبودند . دلیل به پرسش و کنجکاوی خود ادامه داد . تا اینکه بالاخره شمشون حقیقت را به او گفت ؛ رازی را که خداوند به او سپرده بود ، با دشمن در میان گذاشت . شمشون مرواریدهای گرانبهایش را پیش خوگها انداخت .

او هنوز فکر می کرد مثل قبل وقتی دشمنانش از راه برسند ، می تواند با قدرت عظیم بازوانش آنها را پراکنده و قلع و قمع نماید . اما این بار اوضاع با قبل فرق می کرد قدرت از او رفته بود . همانطور که یک واعظ قدیمی آرژانتینی گفته : « جوهره گناه حماقت است . شمشون می شنید که دلیل از او می پرسد : « تمنا اینکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می توان تو را بست و ذلیل نمود » ، با این حال بدون اینکه عقلش را به کار بیندازد ، راز خود را به وی گفت . او عقل و شعور خود را از دست داده بود .

احساس امنیت کاذب

شمشون از لحاظ اخلاقی فاقد ثبات بود . او نمی توانست فشار پیوسته را تحمل کند . آنقدر دلیل در طی روزهای متوالی غرغر و سماجت کرد تا آخر شمشون عاجز شد (داوران 16 : 6) . کسی که با دنیا بازی می کند ، کارش به جایی می کشد که بالاخره تا حد مرگ خسته و عاجز می گردد . وقتی به این مرحله برسد ، خواهد گفت : « دیگر نمی توانم در برابر وسوسه مقاومت کنم . وسوسه خیلی قوی است . »

خیلی از ایمانداران مثل شمشون با مسیحی که خدا به ایشان داده ، بازی می کنند . وارد روابطی می شوند که در اراده خدا نیست . خود را با سرگرمی که مورد علاقه شان است مشغول می کنند ، حتی اگر این سرگرمی موجب ناخشنودی خدا گردد . کارهای بد می کنند ، حرفهای بد می زنند و به جاهای بد می روند . با این حال فکر می کنند که آنقدرها هم گناهکاران بدی نیستند . ولی قدرت آنها هم مثل قدرت شمشون محدود است . زمانی فرا می رسد که دیگر توان جنگیدن برایشان نمانده .

ابتلا به بی حسی روحانی

شمشون نسبت به امور خدا دچار نوعی بی حسی شده بود . فکر می کرد زندگیش هرگز دستخوش تغییر نخواهد شد . او در کار ایجاد تعادل میان مسح الهی و گناه در زندگیش خبره شده بود . او انسانی شده بود که به دنبال امیال خودش است گواه این گفته ما ، داوران 16 : 20 است که بی حسی روحانی شمشون را علنا نشان می دهد :

و گفت : « شمشون ، فلسطینیان بر تو آمدند . » آنگاه از خواب بیدار شده گفت : مثل پیشتر بیرون رفته ، خود را می افشانم . » اما او ندانست که خداوند از او دور شده است .

او نمی دانست که خیلی وقت است با مسح خدا و امور دنیوی بازی می کند و حالا روح القدس بدون هشدار قبلی از زندگیش بیرون رفته است .

نباید فراموش کنیم که عیسی به ما وعده داده که هرگز رهایمان نخواهد کرد . شاید در عمل برکتش را از خدمتیمان بردارد ، ولی اگر توبه کنیم هرگز فیض و آمرزشش را از ما دریغ نخواهد کرد . یکبار مردی گریه کنان به خانه پدرم آمد و در نهایت استیصال و نومیدی گفت : « من فکر می کنم که گناهی نابخشودنی مرتکب شده ام . » ترس از اینکه روح القدس او را برای همیشه رها کرده و دیگر آمرزشی در کار نباشد ، او را به وحشت انداخته بود . من برای کسانی که چنین احساسی دارند ، خبرهای خوشی دارم . اگر از این موضوع نگرانید که مرتکب گناهی نابخشودنی شده اید ، اگر در این مورد نزد خدا استغاثه کرده اید ... این خود نشانگر آن است که روح القدس ترک تان نکرده است . تنها روح القدس است که می تواند در درونتان دغدغه روحانی نسبت به وضعیتی که در آن هستید

، ایجاد کند .

گام برداشتن در شاهراه تقدس

شاید بپرسید : « آیا تو می گویی که خدا از من انتظار دارد در تقدس کامل زندگی و سلوک کنم ؟ » بله ، من همین را می گویم ! ما باید به طور کامل مقدس زندگی کنیم . آیا چنین چیزی ممکن است ؟ به توان انسانی خود ما ، خیر . من و شما نمی توانیم چنین تقدسی در خود ایجاد کنیم . به همین دلیل است که من تقدس را به عنوان معجزه ای از آسمان موعظه می کنم . همان کسی که معجزه وار نجاتتان داده ، همو معجزه وار تقدیس تان نیز خواهد کرد . همان عیسایی که برای نجات شما مرد ، برای پارسا شمردگی ، عدالت ، حکمت و تقدس شما نیز مرده است . همانطور که نجات به وسیله ایمان است ، تقدس نیز به واسطه ایمان میسر می گردد . من این کتاب را ننوشته ام تا به شما بگویم که خودم چقدر مقدس هستم . باور کنید ، اگر رحمت خدا نباشد روح و جان من خیلی بدبخت و فلک زده خواهد بود و بدنم فاسدتر از بدن هر کس دیگر . منی که از چهار پشت نسل بعد از نسل مسیحی بوده ام ، اگر رحمت خدا نباشد عاقبتم دوزخ است . اما این خدای قادر مطلق بود که جان ، چشمان ، فکر و بدن مرا پاک کرد . حتی با وجودی که من گذشته (به مفهوم زندگی پیش از ایمان به مسیح) نداشته ام و از بچگی در کلیسا پرورش یافته ام ، مواقعی بود که در دلم به زندگی پیش از ایمان باز می گشتم .

می دانید کسی که به زندگی گذشته خود باز می گردد چگونه آدمی است ؟ او کسی است که پاهایش در کلیساست ولی چشمانش به دنیا . شما می توانید در کلیسا هر سمت یا خدمتی را عهده دار باشید ولی در عین حال چنین آدمی باشید ، یعنی هنوز دلتان در گرو مهر دنیا باشد .

کیت گرین خواننده ، پیش از آنکه به خداوند ایمان بیاورد ، ترانه ای با این عنوان خواند : « تو دنیا را دوست می داری و از من دوری می جویی . » وقتی ما دنیا را دوست می داریم ، دوری از خدا برایمان گریزناپذیر است . شمشون دنیا را دوست داشت ، پس از اراده خدا دور شد . او هرگز خودش را کسی نمی دانست که از ایمان برگشته . او هرگز رسماً اعلام نکرد که « من دیگر از ایمان استعفا دادم . » هیچوقت نگفت : « دیگر نمی خواهم کاری به کار خدای اسرائیل داشته باشم . » او در واقع فکر می کرد اوضاع روحانیش خوب است . حتی زمانی که روح خدا او را ترک کرد ، متوجه این امر نیز نشد . فکر می کرد همه چیز عادی است . همانطور که پیش از این گفتم ، داستانهای کتاب مقدس برای سرگرمی ما نوشته نشده اند . باید از خطاها و اشتباهات پیشینیان درس عبرت بگوییم . گرفتن تصمیمات ذیل می تواند شما را در مسیر درست قرار دهد :

* تصمیم بگیرید که از مسح به بهای از دست دادن شخصیت استفاده نکنید . با آیات و عجایب روی گناه را نبوشانید . نگذارید معجزات شما را تحت تاثیر قرار دهند . حتی اگر خدا شما را به طرزی قدرتمند به کار می گیرد ، اگر گناهی در زندگی خود دارید ، باید توبه کنید .

* فوراً تصمیم بگیرید که دست از بازی کردن با دنیا بردارید . در آمریکا جوانان بسیاری را می توان یافت که مدعی هستند هرگز مرتکب بی بند و باری جنسی یا عمل زنا نشده اند . اما همین جوانان به شیوه ای ناشایست با جنس مخالف خود دوستی و ارتباط دارند . باید دوستی هایمان با جنس مخالف را مورد بازبینی دوباره قرار دهیم . جاشوا هریس در کتاب خود (بیرون رفتن با جنس مخالف را کنار گذاشتم) می نویسد .

واقعا منظور از روابط میان دختر و پسر چیست ؟ غالب اوقات غرض از بیرون رفتن دختر و پسر با هم آشنایی با هدف آشنایی است - دو نفر بدون داشتن هیچ نیت واقعی درستی با هم دوست و به هم نزدیک می شوند و این صمیمیت را برای مدتی طولانی ادامه می دهند ... صمیمیت بدون تعهد ، امیال - اعم از عاطفی و جنسی - را بیدار می کند و در چنین شرایطی شخص نمی تواند به طرزی درست آن امیال را ارضا نماید .

* تصمیم بگیرید که تمام دلبستگی هایتان را تنها در وجود یک نفر خلاصه کنید - خدا و پادشاهی او . شمشون سر پر سودایی داشت و دلش مالا مال از امیال و شهوات بود . میل به خشم ، میل به انتقام و بسیاری امیال مربوط به روابط عاشقانه . اما خدا قومش را دعوت

کرده که فقط یک میل و اشتیاق داشته باشند ؛ اشتیاق به خود او .

* تصمیم بگیرید از موفقیت‌های هر از گاهی وارد پیروزیهای دایمی در مسیح شوید .

* تصمیم بگیرید شخص کاملی باشید . به مسح خود ، تقدس ؛ به عطایای روح ، ثمره روح ؛ به تعمیق روح القدس ، آتش قدوسیت و به عطایا، شخصیت را بیفزایید.

* تصمیم بگیرید از فرصت باقی مانده برای تجدید قوا استفاده کنید . داوران 16 : 22 می گوید : « و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود . »

عیسی قربانی لازم برای احیا و تجدید قوای ما را بر صلیب داده است . او برای ما مرد تا مجبور نباشیم به خاطر گناهانمان بمیریم . شمشون در آخر عمرش از پسرکی خواست تا او را به سوی ستونهای اصلی معبد بت پرستان هدایت کند . در آنجا بود که روح خداوند بار دیگر بر او قرار گرفت . او با قدرت مافوق طبیعی بازیافته خود کل ساختمان را ویران کرد و به همراه خودش جان بیش از سه هزار نفر از فلسطینیان را گرفت . کتاب مقدس می گوید که شمشون و تعداد کسانی که با مرگ خود کشت از شمار کسانی که در طول حیات خویش کشته بود ، بیشتر بود . (داوران 16 : 30)

چقدر عالی است که ما با اطاعتان از خدا او را گیمای بداریم . بله ، توبه و آمرزش هست . بله ، فیض هم خواهد بود . ولی چقدر بهتر است که ما از هم اکنون زندگیمان را روی دینداری سرمایه گذاری کنیم – تا برای خدمت به وقت هست اقدام کنید . چقدر بهتر است که خدا از ما به عنوان ظروف عزت استفاده کند ، تا ظروف ذلت .

اگر می دانید که روابط تان با دنیا رو به پیشرفت است و این در اراده خدا نیست ، از شما می خواهیم که همین حالا از خواندن دست بکشید و توبه کنید . دوست گناهکاران بودن هیچ اشکالی ندارد – عیسی هم دوست گناهکاران بود . ولی مقصود شما از دوستی با آنها باید این باشد که به خدا نزدیکترشان کنید ، نه اینکه خودتان هم از خدا دور شوید . روابطی که خارج از اراده خداست ، جان و روح شما را به مخاطره خواهد افکند .

اگر در زندگی تان چیزی هست که سعی می کنید آن را کنار برکت و مسح خدا جای دهید ، همین الان با آن مقابله کنید . پیش از آنکه آن موضوع باعث شود روح خدا شما را ترک کند همانطور که شمشون را رها کرد ، آن را از زندگی تان بیرون کنید . شاید آن موضوع یک برنامه سرگرم کننده نامقدس است که چشمان شما را آلوده می سازد . شاید دیدن صحنه های شهوانی یا حتی خیانت به همسر است . همین حالا از شرش خلاص شوی .

در بسیاری از کنفرانسهایی که من در آنها موعظه میکنم ، عملاً یک « سطل زباله روحانی » برپا می کنیم و از مردم می خواهیم خانه ها و زندگی خود را از هر چیز ناپاکی که خدا را ناراحت می کند ، پاک سازند و آن چیزها را آورده درون سطل زباله بیندازید . در این کنفرانسها تاکنون به اندازه چندین بشکه آشغال روحانی جمع آوری کرده ایم . مردم فیلم های ویدئویی کفر آمیز ، سی دی های شیطانی ، مواد مخدر ، کاندوم ، فیلم های مبتذل (پورنوگرافی) ، زیورآلات طلسم و چشم زخم و غیره را می آوردند و به زباله دان می اندازند . فهرست این زباله ها انتها ندارد .

باید روحمان را پاک کنیم . این اصلاً مهم نیست که شما خودتان را « نسبتاً خوب » یا « نسبتاً مقدس » می دانید باید عیسی روح و جان شما را لمس کرده وجودتان را از ردپای هر گناه پاک سازد . برای لحظه ای دست نگهدارید و از او بخواهید همین حالا این کار را انجام دهد . اگر چشمانتان پاک نیست ... اگر در شرارت ساکنید و از پاکی مسیح برخوردار نیستید ... عیسی می تواند تقدس خویش را به شما ببخشد . عیسی فرمود : « آن که نزد من آید ، او را هرگز از خود نخواهم راند » (یوحنا 6 : 37) . اگر با دلی شکسته نزد خداوند بیایید – فرقی نمی کند که گناهتان چقدر پلید باشد – عیسی احتیاجتان را رفع کرده جانتان را احیا خواهد نمود .

هیچوقت اتفاقی را که در کنفرانسی افتاد که من در آن پیرامون تقدس وعظ می کردم ، از یاد نمی برم . در گرماگرم جلسه که جلال خداوند آن مکان را فرو گرفته بود ، مردی بهزور جمعیت را شکافت و تالیه سکو پیش آمد . وقتی جلو رفتم تا با او دعا کنم ، به من گفت : « کشیش سرجیو ، من به یک بچه تجاوز کرده ام . نمی دانم آیا آمرزیده خواهم شد یا نه . »

حقیقت شگفت آوری که در کار مسیح بر جلجتا نهفته این است که قربانی عیسی هر گناهی را در بر می گیرد به او گفتم : « اگر توبه کنی ، خدای ما تو را خواهد آمرزید . »

هر کاری که انجام داده اید و اکنون شما را عذاب می دهد ، هر چه که شما را در خود بسته و اسیر کرده، از آن کار یا چیز توبه کنید ، خدای قادر مطلق شما را خواهد بخشود . او در آغوشتان گرفته قوت خود را به شما خواهد بخشید تا برای همیشه از گناهتان دست بکشید .

عیسی در واپسین ساعات زندگی زمینی اش و ساعاتی پیش از به صلیب کشیده شدن از پدر درخواست کرد: « ای پدر من ، اگر ممکن است این جام از من بگذرد . » عیسی نیک می دانست جامی که باید بنوشد ، محتوی همه تلخی های این دنیا است . در آن جام همه چیز بود . همجنس بازی ، نفرت ، غضب ، انتقام ، پورنوگرافی ، حسد ، کینه و انواع و اقسام عصبانیت . هر گناهی که انسان – در گذشته ، حال و آینده مرتکب شده یا خواهد شد ، در این جام که مرگ فدیة کننده مسیح بود جای داشت . عیسی به خاطر من و شما جسم گناه شد . او نشانه گناه گردید . او خود در زندگیش هرگز گناهی مرتکب نشده بود ، ولی جام گناه بشریت را نوشید . او واپسین قربانی گناهان ما شد . پس از آن ، پرده معبد از بالا تا پائین دریده شد . دیگر چیزی نبود که قدس الاقداس را جدا سازد . ساطع گناه در هم شکسته شد و راهی مستقیم به سوی تخت خدا گشوده شد تا هر کس در هر زمان بتواند با توبه در حضور مسیح وارد حضور خدا گردد . عیسی راه را برای گناهکاران گشود تا مستقیماً به حضور خدا آمده آمرزیده شوند و هدیه حیات جاویدان را دریافت نمایند . هیچ دلیلی وجود ندارد که ما هم فرجامی چون فرجام شمشون داشته باشیم .

دعای توبه

خداوندا ، تو را به خاطر هشدارهایی که در کلامت پیرامون خطرات گناه می دهی ، شکر می کنم . شکر می گویم چون به من فرصتی دادی تا رابطه ام را با تو درست کنم . خدای پدر ، مرا به خاطر مواقعی که با دعوت تو در زندگیم و با مسیحی که بر زندگیم بوده ، بازی کرده ام ببخش . مرا به خاطر ائتلاف نامقدس با دنیا ببخش . خداوندا ، بر من رحم کن . به پاکسازی تو نیازمندیم . می خواهیم به شباهت تو درآیم . پیش از آنکه دیر شود مرا نجات بده . بر جان من رحم کن . به نام عیسی ، آمین .

((فصل چهارم))

گناه موسی : استفاده از خشم خدایی در طریقی غیر خدایی

از خشم گرفتن بالای منبر بر حذر باشید ! چند سال پیش جوانی مسیحی را می شناختم که به همراه گروه پرستشی کلیسای محلی اش ساز می نواخت . او احتمالاً مسیحی خیلی بالغی نبود و در زندگیش نکاتی وجود داشت که لازم بود عوض شوند . روزی در میانه جلسه کلیسایی ، شبان در لحظه ای که خشم او را فرو گرفته بود- که شاید حتی خشمی درست و بجا بوده باشد - جلسه را متوقف می کند و به این شخص می گوید که چون گناه کرده و عصیان ورزیده ، باید همین حالا سازش را زمین بگذارد و از صحنه پائین بیاید . البته آن جوان صحنه را ترک گفت و به آرامی از گوشه ای بیرون خزید . چنان شخصیت او در حضور جمع خورد شده بود که کلیسا را رها کرد و دیگر هرگز به آن بازنگشت . او یگراست به آغوش دنیا رفت، چون نتوانست چنین نحوه ابراز خشم « خدایی» را برتابد .

این مرد سالها از عمر خود را در دنیا تلف کرد و دست به کارهای تاسف باری زد . اما خدا را شکر که پایان داستان خوش است . سرانجام به دامن خداوند بازگشت و البته در کلیسایی دیگر شروع به رفت و آمد کرد و عضو شد . با این حال هزاران نفر هستند که داستانهایشان پایان خوشی ندارند. خیلی ها هستند که در خانه خدا مورد آزار و رنجش روحانی قرار گرفته اند و طیشان جریحه دار شده . خیلی از مسیحیان خیرخواه و خوش نیت هستند که تندخو، عصبی و به طرز خطرناکی در زندگی شخصی خود جان به لب آمده هستند این جان به لب آمدگی در مواقعی می تواند پیامدهای وحشتناکی در پی داشته باشد موسی نمونه خوبی از این پیامدهای وحشتناک است . او مردی عصبی و تندمزاج بود . یکبار وقتی از کوره در رفت ، در اوج خشم یک مصری را کشت و سپس از سرزمین زادگاه خود گریخت و در غربت سالهای بسیاری را گذرانید . او به خاطر اخلاق تندخو بهای گزافی پرداخت ، با این حال همین انسان به حلیم ترین مرد خدا تبدیل گردید .

زندگی او نمونه ای از زندگی انسان نه چندان دینداری که در نهایت تغییرات عمیقی را تجربه کرد . او به ما امید می دهد . خدا می تواند چنان طبیعت پرخاشگر و ستیزه جوی ما را عوض کند که تبدیل به آدمهای خویشتندار و مفید شویم کسانی هستند که در زندگیشان مسح ویژه ای از خدا گرفته اند ، ولی خویشتندار نیستند و نمی توانند بر خشم خود لگام بزنند . خدمت اینگونه افراد برای مدتی خوب پیش می رود ، ولی در غالب اوقات خانواده و خدماتشان در انتها دچار فاجعه خواهد گشت مادامی که هم در خانه و هم در خدمت واجد شخصیت نگردیم ، توفیق یافتن در زندگی برایمان بسیار مشکل خواهد بود .

غضب موسی

خدا موسی را از لحظه تولد برای اهداف خویش جدا کرده بود و مقدر ساخته بود که رهبر بزرگ قوم اسرائیل شود و او هم در رهایی قوم از بند اسارت ایشان را رهبری نمود . با این حال حتی حلیم ترین مرد روی زمین هم گاهی می تواند دچار لغزش شود و در دام خشم نابجا بیفتد که حاصلش پیامدهایی بسیار جدی است . موسی رهاننده ای بزرگ بود ، ولی نتوانست در راس قومش وارد سرزمین موعود شود ، به دلیل آنکه خشمگین شد . کتاب مقدس چنین می گوید :

و برای جماعت آب نبود . پس بر موسی وهارون جمع شدند و قوم لموسی منازعت کرده گفتند : « کاش که می مردیم وقتی که

برادران ما در حضور خدامند مردند! و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم.» و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمه اجتماع آمدند و به روی خود در افتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد. (اعداد 20: 2-6)

اخیرا در روزنامه ای داستان پدری را خواندم که با مربی هاکی پسرش درگیر شده و او را تا حد مرگ کتک زده بود، آنهم به این علت که او با درخواست توقف بازی موافقت نکرده بود. این داستان یکبار دیگر توجه ما را به سوی خشونت در ورزش جلب می کند. این حادثه غم انگیز نشانگر میزان فاجعه ای است که ممکن است از عدم خویشتن داری ناشی شود. خیلی از آدمها به سرعت از مرحله هیجان گذر کرده وارد مرحله خشم و عصبانیت می شوند. آمریکای لاتین به کرات شاهد چنین صحنه های خشن و وحشیانه ای بوده که در حین رقابتهای فوتبال برپا شده و غلیان احساسات منجر به مرگ بسیاری گردیده است. خشم شدید و جان به لب آمدگی مفرط می تواند پیامدهای هولناکی در پی داشته باشد. داشتن تسلط بر عواطف و احساسات و شخصیت برای هر کس دارای اهمیت می باشد - به ویژه برای مسیحیانی که می کوشند در شبیه شدن به مسیح پیشرفت نمایند. در غالب اوقات غلیان خشم، خود ما را هم غافلگیر می کند. یادم هست زمانی که در عنفوان جوانی در دبیرستانی در آرژانتین تحصیل می کردم، خیال می کردم مسیحی بسیار خوبی هستم. اما خوب یادم هست هر بار که می خواستم با صف وارد کلاسهایمان شویم و از پشت سر مرا هل می دادند، از فرط خشم دیوانه می شدم. در مدارس آرژانتین رسم بر این است که صبح بچه ها را ب صف می کنند و با صف راهی کلاسها می نمایند. اغلب بچه هایی که پشت سر من ایستاده بودند از پشت فشار می آوردند و هل می دادند و این باعث ناراحتی من می شد. بارها به خودم می گفتم: « من عصبانی نخواهم شد؛ من عصبانی ... » ولی هنوز این جمله را برای سومین بار در دلم تکرار نکرده بودم که از فرط عصبانیت منفجر می شدم و با فرد پشت سرم دعوا می کردم! او تنها اندکی مرا اذیت کرده بود و من به حد انفجار می رسیدم!

خشونت و مردانگی

وقتی جوانتر بودم، خشم را به عنوان بخشی از خصلت مردانگی خود پذیرفته بودم. در آمریکای لاتین خیلی صحبت از ماچو (macho) به معنی مردی و مردانگی - می شود و گاهی ما دو مفهوم خشونت را با مردانگی درهم می آمیزیم. برخی از مردان آمریکای لاتین واقعا فکر می کنند که خشن بودن یکجور فضیلت است! آنها تصور می کنند هر چه بیشتر و زودتر عصبانی شوند، « اقتدارشان » شان بیشتر است و قوی تر و دلیرتر هستند به همین خاطر است که کتک زدن زنان در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین معضلی عمومی است.

اما چند سالی که گذشت متوجه شدم که من هم با مشکل عصبانیت دست به گریبانم حتی در مواقعی که نهایت سعیم را برای کنترل خشم خود به کار می بردم، باز گاهی از دستم در می رفت و عصبانی می شدم. دانستن این حقیقت که انسان نمی تواند بر اخلاق و اعصاب خود تسلط کامل داشته باشد، به او نوعی عدم امنیت می دهد. اصلا نمی تواند مطمئن باشد که بار بعد چه واکنشی از خود نشان خواهد داد.

زمانی که در آرژانتین بودم هر وقت عصبانی می شدم برای خالی کردن خشمم با مشت به در می کوفتم، البته گاهی و نه همیشه این کار هیچ نتیجه ای در بر نداشت. وقتی به آمریکا آمدم، باز موردی پیش آمد که از فرط عصبانیت به در کوبیدم، ولی این بار در سوراخ شد. در اینجا درهای ارزان قیمتی می سازند که ظاهری محکم دارد ولی در واقع به ضخامت و استقامت کاغذ می باشند. قدمی به عقب برداشتم و نگاهی به در انداختم. باورم نمی شد که مشت من می تواند چنین خسارتی به بار آورد. آن موقع بود که دریافتم باید یک جای کار ایراد داشته باشد. شاید این « خشم ماچو » گونه، اصلا فضیلتی نباشد. زبانه کشیدن شعله خشم چیزی بود که من قادر به مهار کردنش نبودم. تا آن زمان برای غلبه کردن بر عصبانیتم بارها دعا کرده بودم. بارها مجبور شده بودم با میل به تند خویی سخت دست و پنجه نرم کنم. شاید خیلی از شما خوانندگان گرامی با این مشکل مواجهید که خیلی مستعد عصبانی شدن

هستید . این مشکل بهای گزافی در پی خواهد داشت مگر آنکه آن را به حضور خداوند بیاورید و بگذارید خدا معجزه اش را در زندگیتان انجام دهد .

از خشم تا نافرمانی

وقتی نوجوان بودم ، داستان موسی را می خواندم که با عصا به صخره زد تا آب جاری شود و بعد خدا به او فرمود که به سبب نافرمانی اش نمی تواند وارد سرزمین موعود شود . آن موقع نمی توانستم داستان را هضم کنم . فکر می کردم این داستان برای همیشه یک راز باقی خواهد ماند . چگونه خدا توانست نسبت به مردی پارسا و محترم مثل موسی ، اینقدر خشک و اعطاف ناپذیر برخورد کند ؟ موسی سالها وفادارانه از خدا پیروی کرده بود . چرا باید خدا موسی را به خاطر کمی عصبانیت آنقدر شدید تنبیه کند ؟ از همه اینها گذشته ، او که کاری نکرده بود ؛ فقط با عصا به صخره زده بود ، همانطور که من مشت به در می کوبیدم !

شرح ماجرا را از آنجایی دنبال می کنیم که موسی به شکایتهای مردم واکنش نشان داد :

و خداوند موسی را خطاب کرده ، گفت : « عصا را بگیر وتو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده ، در نظر ایشان به این صخره بگویند که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده ، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید » پس موسی عصا را از حضور خداوند چنانکه او فرموده بود ، گرفت و موسی و هارون ، جماعت را پیش صخره جمع کردند ، و به ایشان گفت : « ای مفسدان بشنوید ، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم ؟ » و موسی دست خد را بلند کرده ، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند . و خداوند به موسی و هارون گفت : « چونکه مرا تصدیق ننمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمائید ، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده ام داخل نخواهید ساخت . » (اعداد 20 : 7 – 12)

امروز معنای واکنش خدا را نسبت به عمل نافرمانی موسی می فهمم . اکنون می دانم که خشم کنترل نشده ابراز بی حرمتی به خداست . خشم نشانه بی اعتمادی است . موج غضب در واقع برافروخته شدن زبانه های نافرمانی است . وقتی از روی خشم انسانی عمل می کنیم ، به دیگران نشان می دهیم که به خودمان اعتماد داریم نه خدا .

در آیات بالا موسی را می بینیم که جانفش به لب رسید و از فرط عصبانیت ناطاعتی کرد . به سبب ناطاعتی اش به او گفته شد که به سرزمین موعود وارد نخواهد شد . توجه داشته باشید که در هر صورت معجزه بیرون جهیدن آب از صخره اتفاق افتاد . وقوع معجزات لزوما نشانه تقدس نیست . ممکن است شخصیت ما از اراده خدا دور باشد ولی چون به آنچه خدا گفته که انجام خواهد داد ایمان داریم ، وقوع معجزه را هم شاهد باشیم .

برای موسی هیچ مجازاتی بالاتر از این نبود که از ورود به سرزمینی که چهل سال آرزوی دیدارش را داشت و به خاطرش در بیابان سرگردانی کشیده بود ، منع شود . خدا از سر رحمت خود موسی را دچار نابودی ابدی نکرد ، بلکه این خود موسی بود که آخرین منزل سفر خویش را خراب نمود . وی بخش عمده ای – تقریباً چهل سال – از عمرش را در رویای روزی گذرانده بو که از رودخانه خواهد گذشت و پا به سرزمین موعود خواهد گذارد . او سالهای واپسین عمر خود را با وعده رسیدن به وعده خدا سپری کرده بود . موسی در نتیجه نافرمانی خود تنها اجازه یافت از دور و از بالای کوه نمایی از سرزمین موعود را مشاهده کند . او هرگز نتوانست لبه سرزمین موعود گذارد و همه اینها فقط به خاطر عصبانیت !

اما خبر دلگرم کننده برای ما اینکه موسی مردی حلیم و نمونه ای خوب برای همه ما شد . اما نباید هرگز این گناه او را فراموش کنیم . او حق داشت عصبانی شود ، ولی حق نداشت بدون کنترل خشم از خود واکنش نشان دهد . او از خشم خدایی ، به شیوه ای غیر خدایی استفاده کرد .

همواره واکنش های مغایر با معیارهای الهی ، خادمان خدا را وسوسه می کنند . کسانی که در زمینه های دیگر پیش خدا از موقعیت خوبی برخوردارند ، ممکن است از جنبه تسلط نداشتن بر اعصاب خود دچار لغزش شوند . در واقع گاهی مردم فکر می کنند چون از موقعیت و اقتدار برخوردارند ، حق دارند عصبانی شوند . ولی خدا رهبرانی می خواهد که فروتن باشند .

سرخوردگی انباشته شده

موسی با مشکل سرخوردگی انباشته شده درست به گریبان بود. این اولین باری نبود که بنی اسرائیل لب به غرغر و شکایت گشوده بودند. موارد مشابه بسیاری قبلا اتفاق افتاده بود. ظاهرا، پیشتر هر بار که چنین اتفاقی می افتاد، گله و شکایت آنها چندان تاثیری بر موسی نمی گذاشت. اما وقتی تعداد شکایات بالا رفت دیگر کاسه صبر موسی لبریز شد و جانش به لبش رسید. آیا شما هم در وضعیتی قرار دارید که نمی دانید تا چه مدتی دیگر دوام خواهید آورد؟ آیا فشارهای مردم، غرغرها، گلایه ها، انتقادهای مخالفتهای آنان وضع درونی شما را به اندازه ای وخیم کرده که از خشم در شرف انفجار هستید؟ در این صورت مواظب باشید که از خشمستان در جهتی غیر خدایی استفاده نکنید، چرا که سبب بی حرمت شدن خدا می گردد.

وقتی در شرایطی که با آن روبرو هستید، تسلط خود را بر اعصاب خویش از دست می دهید، مثل این است که بگویید: «خداوندا، تا اینجا کار به تو توکل کردم، اما این دیگر خیلی زیاد است. از حالا به بعد با روش خودم بلبقضیه برخورد خواهم کرد». از قرار معلوم تو برای مشکل من هیچ جوابی نداری.»

ما در خانواده مان با موضوع عصبانیت سرو کار داریم. من سه پسر نه و یازده و سیزده ساله دارم. دیده ام که عنصر عصبانیت در وجود آنها با چه توانی کار می کند. من در دعا گفته ام: «خداوند، نگذار خشم و عصبانیت سالهای گذشته من به بچه هایم به ارث برسد.» اما میل به تسلیم شدن به خشم نامقدس را می توان در وجود آنها دید.

میل به زود از کوره در رفتن می تواند در هر یک از ما آدمها، اعم از جوان، خردسال، بالغ یا سالمند و یا حتی در خادمانی که در سمت رهبری کلیسا هستند، وجود داشته باشد. ولی شیوع یک خصلت دلیل بر به حق بودن آن نیست. در غالب اوقات از کوره در رفتن و یا اصطلاحا از عصبانیت ترکین، نتیجه دردی درونی است. پیش از آنکه هر فرد از کوره در برود و کنترل خود را بر اعصابش از دست بدهد، حتما باید آن پشت دنبال عامل تحریک عصبانیت گشت. حتما چیزی باعث آزار و اذیت آن شخص شده و او آن رنجش یا عصبانیت را در دل خودنگه داشته. کم کم فرد به نقطه ای می رسد که دیگر نمی تواند واکنشی سنجیده و کنترل شده به وضعیت موجود ابراز نماید، پس اعصابش به هم میریزد و «خونسردی اش را از دست می دهد.» این معضلی است که نه تنها بی ایمانان بلکه ایمانداران نیز با آن دست به گریبانند.

من غالبا درباره خادمانی می شنوم که به شدت افرادی تندخو و عصبی هستند. گاهی این مردان خدا روزهای یکشنبه برای مردم موعظه می کنند ولی در طول تمام هفته با همسران و کارکنان زیر دست خویش با هتاکی یا فحاشی رفتار می نمایند من حتی شنیده ام که خادمی به خاطر حمله ور شدن به فردی که با او مشغول بحث و جدل بوده، متهم شده است. نباید چنین باشد! شاید ما فراموش کرده ایم که پولس رسول گفته که شخص «خشن» صلاحیت خدمت کلیسایی ندارد (اول تیموتاوس 3:3)

من مسئله عصبانیت را جدی می گیرم. اخیرا یکی از پسرانم را ترغیب کردم تا از یک مشاور مسیحی کمک بگیرد. آنقدر با مهربانی و وقار با او برخورد کردم که پسر من به رغم اکراهش قبول کرد پیش مشاور برود. من هم همراهش رفتم. نه تنها برای کمک به پسر من، بلکه برای یادگیری بیشتر. آتش قدوسیت بر زندگی من فرود آمده و با من می ماند، ولی تقدس به هیچ وجه معنای انزوا و دوری از دیگران نیست. اکنون من بیش از پیش به وجود برادران و خواهرانم وابسته ام. مشاور به ما چند رهنمود عملی داد تا پسر من با کمک آنها بتواند بر واکنش های عصبی اش غلبه کند. از آن روز به بعد ما شاهد تغییراتی در او بوده ایم. مشکل دیگر تحت کنترل در آمده است. پیرامون مشکل دعا کردیم. بعد وارد عمل شدیم و یاری طلبیدیم. مواقعی هست که خدا درباره نحوه حل یک معضل به شما هیچ «مکاشفه» ای نمی دهد، بلکه افرادی را سر راهتان قرار می دهد تا از ایشان کمک و راهنمایی بگیرید. نسبت به هر دو طریق باز و پذیرا باشید. خدا بهتر می داند که چگونه یاریتان دهد.

اگر از یک سرخوردگی مزمن رنج می برید یا هر بار که به یاد وضعیت خاص یا فردی بخصوص می افتید عصبانی می شوید، در این صورت نیاز به شفای یافتن دارید. این سرخوردگی مزمن می تواند مانع از خدمت کردن شما شود.

شاید از کلیسایان یا رهبران سرخورده شده اید. شاید خودتان شبان یا رهبر مسیحی هستید که از اعضایتان سرخورده شده اید.

سرخوردگی به هیچ وجه حسی غیر طبیعی نیست؛ در زندگی زمینی از این اتفاقها می افتد. عصبانیت هم پیش می آید. کتاب مقدس عصبانی شدن را برای ما جایز دانسته. گناه موسی خشمگین شدن نبود، گناه او این بود که خشمش ریشه در عدم توکل، نافرمانی، و بی حرمت ساختن نام خدا داشت. آنچه کتاب مقدس می گوید این است که در حالت خشم نباید گناه کنیم (افسیان 4: 26) نباید بگذاریم خشممان به طرق غیر خدایی متجلی گردد.

روزی برادر ایمانداري که خود را نبی می دانست به دفتر من آمد. آن موقع من تازه به سمت شبان ارشد کلیسا منصوب شده بودم او انگشت نکوهش و محکومیت را به سویم نشانه گرفت و گفت: «تو شبان این کلیسا نیستی و هرگز هم نخواهی بود.» وقتی این کلمات را شنیدم، اولش ستون فقراتم یخ زد، با خودم فکر کردم، شاید ما اشتباهی مرتکب شده ایم. لحن حرف زدنش با من طوری بود که گویی حاضر است مرگ مرا ببیند. ولی شبانی ام را نه. وقتی دفتر کارم را ترک کرد، نومیدی و سرخوردگی دلم را فرو گرفت، چون می دانستم که این سرآغاز تلخی است. ولی بعد زانو زدم و به خداوند گفتم: «تا قلبم را نشکنی، از روی زانوهایم بلند نمی شوم.»

خوب می دانستم که اگر این حس انزجار ادامه پیدا کند، تبدیل به ریشه مرارت خواهد شد. فکری نامقدس به ذهنم خطور کرد: دیگر در کلیسایم به هیچکس اجازه نبوت کردن نخواهم داد. خودم را از دست هر نبی و نبوت در کلیسا خلاص خواهم کرد. به خاطر رفتار خصمانه یک نفر، من با افکاری از این قبیل سرگرم شده بودم. چند دقیقه ای از زانو زدنم نگذشته بود که شروع به گریستن کردم و از خدا برای آن نبی رحمت طلبیدم. قلبم تبدیل شد. اما به رغم دعاهايم، آن نبی از لحاظ روحانی روز به روز بدتر شد. چند هفته بعد او با کلماتی نفرین گونه شروع به اهانت نسبت به رهبران کلیسا نمود. وضع او از قبل بدتر شده بود. پس برای خودمان استراتژی خاصی اتخاذ کردیم. تصمیم نگرقتیم که او را به شیطان بسپاریم، بلکه مصمم شدیم با دعاهايمان او را احاطه کنیم تا زمانی که از لحاظ روحانی درست شود. شش ماه بعد به خاطر اعمال حکمت روحانی، به کار بردن روش های اصلاحی و شکیبایی بسیار از سوی رهبران کلیسا، شخص مورد نظر احیا شد. یک روز او را برای بار دیگر ملاقات کردم. این بار وی چنین گفت: «من می دانم که شما خادم خداوند برای کلیسایش می باشید.» مشاهده چرخش روحانی حقیقتا مستلزم وقوع یک معجزه بود!

یک لحظه خشم، یک عمر زیانکاری

به عقیده من ظرفیت موسی برای خشمگین شدن، جزیی از شخصیت خدادادی وی بود. او در مواردی که به خدا بی حرمتی می شد عصبانی می گردید. وقتی قوم اسرائیل از شریعت خدا نافرمانی می کردند، موسی خشمگین می شد. ولی این بار، او از خشمش به شیوه ای غیر خدایی استفاده کرد. از این رو یک لحظه خشمش به عمری خسران و زیان انجامید. این اتفاق چهار دلیل اولیه داشت.

1- موسی از اقتدارش استفاده غلط کرد

کلام خدا می گوید که خداوند به موسی فرمود که چوبدستی را از حضور خداوند بردارد. این چوبدستی همان عصای هارون بود که پیشتر به هنگام رویارویی مدعیان با خدا، به طرز معجزه آسای شکوفه آورده بود و خدا دستور داده بود که این عصا در خیمه اجتماع نگهداری شود (نگ به اعداد باب 17). این عصا نشانه اقتدار و مسح خدا بود. خدا دستور داده بود که موسی هنگامی که می خواهد پیش روی قوم بایستد، این عصا را در دست بگیرد، سپس به صخره بگوید تا آب از خود جاری سازد. این در زندگی موسی لحظه ای خطیر بود، ولی او از اقتداری که خدا به وی داده بود استفاده غلط کرد و عصای هارون را به صخره زد.

ما زن جوانی را می شناختیم که بسیار با استعداد بود و در کلیسایش ارگ می نواخت. او هم در جلسات کلیسایی نوازندگی می کرد و هم برای سرایندگان و خلاصه برای همه مناسبت های کلیسایی. در کلیسا هم فرد نسبتا سرشناسی بود. این دختر در آستانه فارغ التحصیلی از دبیرستان بود و مثل بسیاری از جوانان هم سن و سالش در کلیسا در صدد آمادگی برای ورود به دانشگاه برود. نانسی (نامی که ما برای او انتخاب کرده ایم) در مورد اشتیاقی که برای خدمت دارد و لازمه اش حضور در مدرسه کتاب مقدس و تحصیل الهیات است، با شبانش صحبت کرد. شبان به او جواب داد: «نه، تو نمی توانی بروی. اگر بروی پس چه کسی برای ما ارگ

بنوازد ؟ » ب اینکه شبان را در کلیسای فرار داده بودند تا مراقب وضعیت روحانی اعضای کلیسای خود باشد ، او به خاطر راحتی شخصی خودش از این اقتدار سو استفاده کرد ؛ او خواست برای کلیسایش به دنبال نوازنده دیگری بگردد .

نانسی در کلیسا ماند و به نواختن ارگ ادامه داد. اما وقتی دید که دیگران به دانشگاه و کالج کتاب مقدس رفتند ، احساس کرد که به خاطر حرفهای شبان تمام نقشه هایش برای آینده نقش بر آب شده است . کمی بعد ، با وجودی که انگشتانش روی کلیدهای ساز بود ولی دلش در دنیا پرواز می کرد. عاقبت هم با مردی بی ایمان ازدواج کرد و رفت . آخرین باری که از او خبر گرفتم ، با شوهر دومش زندگی می کرد .

رهبران کلیسا باید مراقب باشند که از اقتدار روحانی که خدا بدیشان بخشیده استفاده غلط نکنند و به حوزه هایی که صلاحیت ندارند وارد نشوند ؛ خصوصا در مواردی که تصمیمشان ممکن است به راحتی شخص خودشان بینجامد . وقتی ما از اقتدارمان سو استفاده کنیم ، به جای اینکه به دیگران کمک کنیم تا راده خدا دریابند ، به آنها دیکته می کنیم که اراده خدا برایشان چیست .

به اعتقاد من کلیسا اکنون در مقطعی قرار گرفته که « صخره را زدن » در خدمت ، دیگر لزومی ندارد – تنها باید « به صخره بگوئیم » . دیگر لازم نیست با پیغام محکومیت بر « کوه سینا » بایستیم . باید خود را در وضعیت بالای « تپه جلجتا » قرار دهیم و برای مردم پیغام امید و نجات را موعظه کنیم .

یکبار برای خدمت به یکی از کشورهای آمرکای مرکزی رفته بودم . در فاصله میان فرودگاه تا محل برگزاری جلسات ، میزبانم به من گفت : « کشیش سر جیو ، مایلیم نکته ای را به شما تذکر بدهیم . در اینجا که شما می خواهید موعظه کنید ، واژه تقدس معنای منفی و بدی پیدا کرده بهتر است از به کار بردن این واژه پرهیز کنید . » سپس برایم توضیح داد که این واژه آنقدر در کلیساها به شیوه ای بد و منفی مورد استفاده قرار گرفته که اصلا مردم از شنیدنش گریزانند . او به من گفت : « آنها این واژه را چماقی کرده اند و با آن مدام بر سر مردم زده اند.»

پیش از آغاز جلسه برای دعا کردن به اتاقم رفتم و از خداوند پرسیدم که اگر من واژه تقدس را به کار نبرم ، آیا او باز با من خواهد بود . برای موعظه کردن بودن استفاده از این واژه نیاز به مجوز او داشتم . چرا که پیغام برای مردم آن کشور پیغامی آتشین در مورد تقدس بود و خود خداوند این پیغام را در دلم نهاده بود . خداوند به من اجازه داد . به جای استفاده از واژه تقدس ، واژه های دیگری چون تخصیص (تقدیس) ، تطهیر ، وقف به خداوند و نظایر آنها را به کار بردم . اما در جلسه سوم احساس کردم که دیگر ذهن مردم آنقدر آزاد شده که بتوانم خود واژه تقدس را مورد استفاده قرار دهم . قدرت خدا بر آن جلسه نازل شد . بیش از شش هزار نوجوان در این جلسه حضور داشتند . من هنوز نکته دوم پیغام را به اتمام نرسانده بودم که صدها نفر از این نوجوانان بلند شدند و شروع به جلو آمدن کردند . اول کار من حتی مطمئن نبودم که اصلا آنها متوجه کاری که می کنند ، هستند یا خیر . آنها آمدند و مقابل محراب ایستادند . بسیاری از آنها همانجا زانو زده بودند و تا زمان که من باقی موعظه را تمام کردم ، گریه می کردند و از خدا می خولستند آنها را تقدس تعمید دهد .

تقدس بد نیست ، ولی در آ > برهه لزومی نداشت من چوبدستی را بردارم و صخره را بزنم . خدا مسح خود را عوض کرد. همانطور که خدا به موسی گفت : « به صخره بگو » به من هم روشی تازه برای خدمت در آن شرایط خاص عطا کرد .

با وجودی که خدا به موسی فرموده بود که به صخره بگوید ، موسی چنان از بنی اسرائیل نافرمان و عاصی خشمگین بود که صخره را با عصا زد . می توانم تجسم کنم که او به بنی اسرائیل گفت : « آب می خواهید ؟ بسیار خوب ، این هم آب » و در همین حال به صخره کوبید .

در هر خدمتی که خدا شما را برای انجامش فراخوانده ، اطمینان حاصل کنید که به دقت به دستورهایش گوش فرا داده اید . تا در این صورت مسح او را با خود داشته باشید . همه ما برای خدمت به خداوند خوانده شده ایم . اما هیچوقت سعی نکنید با به انجام رساندن دعوت او به طریقه های انسانی ، از اقتداری که خدا به شما سپرده استفاده غلط بکنید . « صخره را زدن » به جای « به صخره گفتن » به خیلی از مسیحیان صدمه زده است .

سوء استفاده از اقتدار کار آسانی است . به خوبی نخستین روزهای ازدواج با همسرم را بیاد دارم . در آن مقطع زمانی تلاش می کردم موضوع اقتدار شوهر در خانه را جا بیندازم . ولی درست نمی دانستم چطور باید این کار را انجام داد . از خدا خواسته بودم به من زنی

پاکدامن و باهوش عطا کند ، زنی که قادر باشد در مواقعی که به او احتیاج فکری پیدا می کنم ، یاریم دهد . ولی حالا که خدا چنین زنی نصیب کرده بود ، رفی دانستم با او چه برخوردی بکنم ! باید یاد می گرفتم که از اقتدارم به عنوان یک شوهر سوء استفاده نکنم . پدر بزرگ من ، ایتالیایی تبار است و عادت دارد که همیشه اخلاق تند و عصبی خود را به پیشینه ایتالیایی خود ربط دهد . خیلی ها گناه بدخلقی خودشان را به گردن ریش‌های قومی و نژادی خویش می اندازند - این مسئله وقتی شیوع بیشتری می یابد که آن افراد از موطن اصل و مادری خویش دور هم باشند ! پدر بزرگم هر وقت عصبانی می شد ، با مشت روی میز می کوبید . بچه که بودم ، با دیدن این صحنه و پرتاب شدن بشقابها و کارد و چنگالهای نقره به هوا ، سخت به هراس می افتادم . اما این دیگر اوج عصبانیت او بود و از این حد پیشتر نمی رفت .

نمی دانم که آیا پدر بزرگم با کوبیدن روی میز از اقتدارش در خانه سوء استفاده هم می کرد یا نه . اگر خدا به شما نگفته که روی میز مشت بکوبید و شما این کار را انجام دهید ، از اقتدارتان سوء استفاده کرده اید . باید در روابطمان با دیگران دقت کنیم که همان واکنشی را از خود نشان دهیم که خدا از ما خواسته است . نباید از اقتدار سوء استفاده کرد . یکی از حوزه‌هایی که در آن سوء استفاده از اقتدار می شود ، حیطه پدر و مادر بودن است وقتی پدر یا مادری با نوجوانی که کنترلی بر او ندارد به شیوه‌ای پر خاشجویانه و عصیانگرانه رفتار می کند ، رویاروی می شود ، برای نشان دادن فرزند به سر جایش به تهدید ، متوسل می گردد . اما به کار بردن کلمات شدید اللحن و جیغ کشیدن می تواند نوعی استفاده غلط از اقتدار پدری یا مادری باشد . بالا بردن طنین صدا بر بالا رفتن میزان اقتدار تأثیری ندارد .

روزی از یکی از کمک‌شبانانم خواستم به خانواده‌ای که چند هفته بود به کلیسا نمی آمدند زنگ بزنم و جویای احوالشان شود . وقتی با آنها تماس گرفت به او گفتند : « نه ، هیچ مشکلی نیست ؛ حال و اوضاع همه ما خوب است . همه چیز روبراه است » . بعد گوشی را گذاشتند . غافل از اینکه بچه‌ خردسالشان دکمه‌ آیفون تلفن را قبلاً فشار داده بود و تماس قطع نشده . کمک‌شبان بیچاره نمی توانست آنچه را که می شنود ، باور کند . از گوشی تلفن سیل الفاظ رکیک و فحش و چیغ و نفرین سرازیر بود - آنها از یک خانه به ظاهر مسیحی . کمک‌شبان از شنیدن این کلمات بهت زده شده بود .

بعدها او به من گفت : « آنها با من خیلی خوب حرف می زدند . واقعا فکر کردم همه چیز روبراه است ، تا آن لحظه‌ای که آنها تصور کردند گوشی را گذاشته اند و تماس قطع شده ، آنوقت کلمات رکیک میانشان به پرواز در آمد . » دوست عزیز ، همیشه و در هر لحظه یک خط آزاد تلفن در خانه شما باز است . آسمان آنچه را می گویند می شنود . باید در خانه اقتدار خادمانه برقرار باشد . جیغ و فریاد کردن ، از کوره در رفتن و تهدیدهای پوچ و تو خالی کردن در خانواده الهی هیچ جایی ندارد . باید با وضعیت به وجود آمده حرف زد ، نه اینکه آن را با عصا کوبید .

وقتی فردی در سمت رهبری است ولی قلبش مرتباً جریحه دار می شود ، دیگر آرامشی نمی تواند داشته باشد . وقتی پیوسته خشمگین می شود ، نمی تواند رهبری موثری از خود ارائه دهد . این موضوع به حدی آزار دهنده است که پولس به ما می گوید : « اعمال نفس روشن است : ... خشم ... و مانند اینها . چنانکه پیشتر به شما هشدار دادم ، باز می گویم که کنندگان چنین کارها پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد » (غلاطیان 5 : 19 - 21)

من همیشه فکر می کردم که خدا از ارتکاب زنای یک فرد سخت ناراحت می شود ، ولی هر از گاهی عصبانی شدن که اشکالی ندارد و این مطلب را جسته و گریخته در کلامش هم می توان دید . ولی اصلاً موضوع این نیست . خدا از قومش انتظار دارد حلم و صبوری عیسی مسیح را از خود بروز دهند . خشم موسی منجر به نافرمانی او شد و به همین خاطر اجازه ورود به سرزمین موعود را به دست نیاورد . نگذارید اظهار خشم و عصبانیت ، شما را از آینده‌ای که خدا برایتان در نظر گرفته ، محروم سازد .

عصبانیت در میان مسیحیان امری کاملاً شایع است . به این دلیل که مردم فکر می کنند با عصبانیت کارها بهتر پیش می رود . سالها پیش ، از مرد جوانی که برای ماموریت‌های مسیحی به آرژانتین آمده بود ، پرسیدند : « چرا شما اینقدر جدی هستید ؟ همیشه و در همه حال ناراحت به نظر می رسید . »

او پاسخ داده بود : « چون وقتی جدی و عصبی هستم ، ظاهراً بهتر چیز یاد می گیرم . » شاید به نظر برسد که جیغ زدن و تهدید کردن برای مدتی محدود جواب می دهد . اما وقتی جواب می دهد میل به ارائه این شیوه در

شما تقویت می شود چون می خواهید همچنان نتیجه بگیرید . با این حال خشم گرفتن با پارسایی خدا جور در نمی آید : « زیرا خشم آدمی پارسایی مطلوب خدا را به بار نمی آورد (یعقوب 1 : 20) »

همیشه همه ما در معرض این وسوسه هستیم که از اقتداری که به ما داده شده سوء استفاده کنیم . کتاب مقدس به ما می آموزد که وقتی عصبانی هستیم نباید از روش « زدن » استفاده کنیم . در این مواقع لطیف روش « گفتن » را به کار گرفت . خدا به موسی دستور داده بود که به صخره بگوید ، نه اینکه آن را بزند . ما در دوره فیض الهی زندگی می کنیم . از ما انتظار می رود کلام خداوند را بگوییم – این محکم ترین عصایی است که می توان برای اصلاح به کار برد .

2- موسی در حالت عصبانیت خدمت کرد ، نه اطاعت

خدمت موسی را می توان « خدمت توام با دلخوری » نام نهاد . او این خدمت را در کوران سرخوردگی فزاینده انجام می داد . موسی به جای دیدن وعده خدا که گفته بود : « من از صخره آب جاری خواهم ساخت » ، تنها مشکل را می دید .

تصمیم با خود ماست که مشکل را ببینیم یا وعده را . بعضی مشکلات اجتناب ناپذیرند . اما اگر ما به وعده های خدا در زندگیمان نگاه کنیم ، او با قلبمان صحبت خواهد کرد و به ما کلام خدا (Rhema) را خواهد بخشید . این کلام ، کلام امید است و ما را قادر خواهد ساخت وعده خدا را با ایمان بپذیریم و به او وفادار بمانیم . وقتی بر وعده او متمرکز می شودیم ، بیشتر توکل کردن به او را یاد خواهیم گرفت و دیگر کنترل خودمان را از دست نخواهیم داد . علت از دست دادن کنترل اعصاب ، نداشتن توکل است .

3- موسی با بازگشت به گذشته ، فرصت تازه را از دست داد

وقتی عیسی به اورشلیم آمد ، از اینکه مردم اورشلیم زمان تفقد خدا در مورد ایشان را درک نکرده اند ، اظهار تاسف کرد . در عهد جدید برای تعریف زمان ، دست کم دو واژه به کار رفته است : 1) کرونوس (2) (choronos - کایروس (kairos) .

کرونوس زمانی است که ما آن را با تقویم یا ساعت اندازه می گیریم . کایروس ، « لحظه خدا » است – برهه ای خاص از زمان که خدا در زندگی ما وارد می شود .

هنگامی که قوم اسرائیل بر سر آب هیاو ، راه انداختند ، فرصتی تازه در اختیار موسی قرار گرفت . این برای موسی فرصتی خداداد بود تا شخصیت خدا را به مردم بشناساند . اما موسی مفهوم کاربرد لحظه کایروس را نفهمید ، او تنها متوجه کرونوس بود . نمونه دیگر فرصت انتخاب میان لحظه کایروس و زمانبندی کرونوس را می توانیم در داستان مرد زمینگیری که کنار حوض بیت حسدا افتاده بود (یوحنا 5) ، بباییم . کلام خدا می گوید که هر از گاه فرشته ای می آمد و آب حوض را حرکت می داد و در این موقع اولین کسی که خود را به درون حوض می انداخت ، شفا می یافت . از این رو مرد افلیجی بدون توجه به گذر زمان (کرونوس) ، کنار حوض نشسته بود تا آن لحظه (کایروس) فرا برسد و فرشته آب حوض را حرکت دهد ، تا بلکه وی خود را در آب انداخته شفا پیدا کند .

از آنجایی که مرد زمینگیر قادر به جهیدن به درون آب نبود ، هر بار که آب حوض به حرکت در می آمد ، او نمی توانست اولین کسی باشد که خود را به حوض می رساند . وقتی عیسی او را دید که آنجا دراز کشیده و دریافت که هیچکس را ندارد تا او را به آب بیندازد ، از او پرسید : « آیا می خواهی سلامت خود را بازیابی ؟ » در واقع معنای پرسش عیسی این بود : « آیا صرفاً منتظر لحظه کرونوس هستی ، یا آماده ای تا لحظه ورود خداوند به زندگیت (کایروس) را تجربه نمایی ؟ » آنگاه عیسی مستقیماً وی را شفا بخشید . من باور دارم که خیلی از ما مسیحیان مدتهاست منتظر لحظه کایروس هستیم : تا فرشته ای با حضور خود برکت را به خانه هایمان بیاورد . تا معجزه ای در زندگیمان به وقوع بپیوندد ، تا برای ادامه راه به ما قوت ببخشد یا بچه هایمان را که جذب دنیا شده اند ، به خانه باز گرداند . حتی اگر خیلی وقت است در انتظار به سر می بریم ، از جانب خدا برای ما لحظه کایروسی وجود دارد و آن هنگامی است که عیسی به ملاقاتمان می آید . اگر لحظه دیدار را از دست ندهیم ، او در میانمان معجزات به ظهور خواهد رسانید .

موسی درست در لحظه کایروس زندگیش ، هنگامی که می بایست به صخره بگوید ، در اطاعت از امر الهی به صورت گزینش عمل کرد و فرصت را از دست داد . او با قوم حرف زد و خیلی چیزها را که خدا از او خواسته بود بگوید ، به آنها گفت . با این همه ، فرصت گفتن به صخره و از این رهگذر امکان جلال دادن خدا از طریق نوعی جدید از معجزه را از دست داد . او کار خود را با خشم و ضربه زدن به صخره پایان داد .

گاهی اوقات ، وقتی عصبانی هستیم ، دوست داریم به گذشته بازگردیم مثلاً دارید در زندگی مسیحی به پیش می روید و اوضاع هم بر

وفق مراد است ، اما ناگهان موضوعی باعث سرخوردگی و خشمستان می شود و آن وقت میل به بازگشت به گذشته در شما قوت می گیرد . بعضی از ما مسیحیان در مورد خدا خیلی کند رشد می کنیم ، اما خدا همچنان به شکل دادن شخصیت ما ادامه می دهد و کمکمان می کند بر خشمما غلبه کنیم . اگر می خواهیم در باند سرعت حرکت کنیم باید خشم را کنار گذاشته آدمهای حلیمی شویم . مذبح خداوند در باند آخر جاده قرار دارد ، آنجایی که باید صد در صد وجودمان را به او تقدیم کنیم . در پای مذبح اوست که وقف و سرسپردگی خودمان را نسبت به خدا و قوم خدا تجدید می کنیم . آنجایی است که ما می گوئیم : « من دیگر خشم نمی گیرم . »

ما به نیروی خود قادر نیستیم این وعده خدا را نگاه داریم ، مگر اینکه قدرت خدا بر ما نزول فرماید . قدرت او هم زمانی نازل می شود که بداند ما از قدرتش به طریقی درست استفاده خواهیم کرد . آن وقت ما را با آتش قدوسیت خود تعمید می دهد و قوت لازم برای طی این سفر را به ما خواهد بخشید .

موسی مسح و قدرت خدا را به روش درست مورد استفاده قرار نداد . او برای حل مسائل به روش گذشته - استفاده از خشم - رجوع کرد . با این وجود ، همین مرد تبدیل به مردی حلیم و آرام گردید . شاید شما هم مثل موسی باشید و از شخصیتی خشن در درونتان رنج ببرید . با این حال من ایمان دارم که عوض خواهید شد . آتش خدا شخصیت شما را عوض خواهد کرد . اگر در زندگی خود مسبب جدایی یا مشاجره ای بوده اید ، من یقین دارم که خدا فیض خواهد داد تا از این پس تبدیل به سفیر صلح و آرامش شوید و به جای فصل کردن ، انسانها را به هم وصل نمایید .

عیسی به فریسیان فرمود : « شما خود برای حفظ سنت خویش ، حکم خدا را زیر پا می گذارید ... ای ریاکاران ! » (متی 15 : 3 و 7) . مردم معمولا می خواهند به سوی سنن گذشته خویش رجعت کرده طبق روال قدیم کارهایشان را انجام دهند . یکی از موانع پیشرفت مردم در کارهایشان وجود این ذهنیت است که می گویند : « ما همیشه از این طریق انجام داده ایم . دوست نداریم روشمان را عوض کنیم . » آنچه که قبلا بیداری محسوب می شده ، اکنون می تواند برای ما تبدیل به عصیان شود .

4- بد جلوه دادن خدا در نظر مردم

خداوند در انظار قوم اسرائیل خویشتن را خدایی قدوس نشان داده بود . او همواره امین بوده و خود را نسبت به قوم اسرائیل متعهد می دانست . او عملا ثابت کرده بود که خدایی امین و عادل است . حتی به رغم بی وفایی انسان ، او وفادار و امین باقی می ماند . اما موسی طور دیگری عمل کرد . کتاب مقدس می گوید که او به قدر کافی به خدا توکل ننمود و حرمت خدا را نگاه نداشت . رفتار او به اعتبار خدا به عنوان خدایی صادق در میان قومش خدشه وارد کرد . در این مورد از موسی پیروی نکنید . آیا جوابهایی که به دیگران می دهید چنان تیز و برنده است که روح آنها را جریحه دار می سازد . اگر چنین است ، پس بدانید که با رفتار و گفتارتنان ممکن است خدا را در نظر دیگران بد جلوه دهید .

من مرد خدایی را می شناسم که کلیساهای بسیاری تأسیس کرده و در میان ملل زیادی موعظه نموده است . او اشتیاقی وافر به نجات جانهای گمشده و غررتی شدید برای پاکی داشت . با این حال وی از اخلاق بسیار تندی برخوردار بود و با شبانانی که زیر دست خود تربیت می کرد ، با عصبانیت و تندی برخورد می نمود . او با آنها مثل بچه های خودسر رفتار می کرد و اغلب در ملاء عام به آنها برخاش می نمود . سرانجام شبانان مزبور تصمیم گرفتند از زیر یوغ او خارج شوند و تنهائش بگذارند . پس جذب سازمان مسیحی دیگری شدند . عاقبت این مرد به دلیل اخلاق پر خاشجویانه ای که داشت خدمت خود را از دست داد . عصبانیت و از کوره در رفتن ناشی از عدم توکل کامل است . ما هنگامی از کوره در می رویم که می گوئیم : « من یقین ندارم که خدا بتواند این شبانانی را که من تربیت کرده ام عوض کند ، من ایمان ندارم که خدا آنقدر قدرت داشته باشد که بر ضعفهای آنان فایق آید ، من به این افراد دیگر هیچ امیدی ندارم . » این امر می تواند در خانواده ، کار ، گروههای خانگی یا حتی در ازدواج برایتان رخ بدهد . توکل نداشتن موجب برانگیخته شدن خشم می شود .

اگر مشکلاتتان این است ، در حضور خداوند به خشم و عصبانیت خود اعتراف کرده توبه نمایید . شاید مدتهای زیاد است که در صدد علاج این خشم برآمده اید و حتی بارها به آن اعتراف و از آن توبه کرده اید . ولی نتیجه ای نگرفته اید . اشکالی ندارد ، یکبار دیگر توبه کنید ، ولی این بار تعمید تقدس خداوند را نیز دریافت نمایید .

شیوه درست ابراز واکنش

زمانی بود که موسی هنگام رویارویی با غرغرها و شکایتهای قوم اسرائیل طور دیگری واکنش از خود نشان می داد. در واکنش او در اعداد 20 نسبت به خروج 17 تضادی مشاهده می کنیم :

« قوم با موسی منازعه کرده گفتند : ما را آب بدهید تا بنوشیم » موسی بدیشان گفت : « چرا با من منازعه می کنید ، و چرا خداوند را امتحان می نمائید ؟ » و در آنجا قوم تشنه آب بودند ، و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند : « چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی ؟ » آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده و گفت : « با این قوم چه کنم ؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند . » خداوند به موسی گفت : « پیش روی قوم برو ، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو. همانجا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره ای که حوریب است ، می ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید ، و قوم بنوشند . » پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد و آن موضع را مسه و مریه نامید ، به سبب منازعه بنی اسرائیل و امتحان کردن ایشان خداوند را ، زیرا گفته بودند : « آیا خداوند در میان ماست یا نه ؟ » (خروج 17 : 2-7)

در این رویداد نخست وقتی قوم اسرائیل به آب نیاز پیدا کرده لب به شکایت گشودند ، به خدا توکل نکردند ، ولی موسی توکل کامل نمود . نبود آب در منش موسی خللی ایجاد نکرد. اما در اعداد 20 وقتی آن واقعه تکرار گردید ، موسی واکنشی دیگر از خود نشان داد. او خشم و ناراحتی از دست قوم را در دل خود انباشته بود - تمام غرغرها و شکایتهای فزاینده و پایان ناپذیر قومی که وی هدایتشان را بر عهده داشت در سینه او تلنبار شده بود . دیگر کاسه صبرش لبریز و شخصیتش در آستانه در هم شکستن بود . آیا شما هم در چنین وضعیتی قرار دارید ؟ آیا موضوعی هست که مرتباً در زندگیتان تکرار می شود و موجب بروز خشم و عصبانیت در شما می گردد و احساس می کنید که دیگر قادر به تحملش نیستید ؟ آیا شخصا با این قضیه برخورد کرده اید ؟ این اواخر میان دو تن از پسرانم دعوایی رخ داد. حتی با وجودی که خانه ما ، یک خانه مقدس مسیحی است گاهی اختلافاتی پیش می آید که باید حل شوند . پسران من خیلی کم سن و سال هستند و ما در حال حاضر مشغول فرایند پرورش آنان در طریقههای خداوند هستیم . دو پسر مورد نظر برسر موضوع پیش پا افتاده و کوچکی سخت عصبانی شده به جان یکدیگر افتاده بودند . شروع به تأدیب پسر بزرگترم کردم که دوازده ساله بود . متوجه شدم که او به قدری عصبانی است که نمی تواند خود را کنترل کند . آنچه مرا ترساند جسم نحیف او نبود ، بلکه آن خوی جسمانی که در وجود او بود مرا به هراس انداخت . در آن لحظه جنگ قدرت میان پدر و پسر در گرفته بود. احساس کردم روح القدس در درونم می گوید : « داری چکار می کنی ؟ چرا با مسئله شخصی برخورد می کنی ؟ »

بلافاصله خونسردی ام را باز یافتم و گفتم : « پسر ، من با تو دعوا ندارم . از شیوه ای که فعلاً برای پیشبرد کارهایت انتخاب کرده ای ، جداً مایوس هستم . » عملاً من عقب نشینی کردم. خیلی زود تأثیر مثبت این عقب نشینی را در پسر مشاهده کردم . خشم او شروع به فروکش کردن نمود .

چند دقیقه بعد به اتاقم آمد و از من عذرخواهی کرد . بعد پیش برادر کوچکترش رفت و از او هم معذرت خواست . حتی به آشپزخانه رفت و جای درست کرد تا با من و دو برادر دیگرش ، چهارتایی بشینیم و چای بنوشیم . به این ترتیب مجلس آشتی کنار برپا نمود . ای کاش می شد به شما بگویم که از آن به بعد هر بار که تنش بروز می کند ، من با همان روش آن تنش را از زندگی خانوادگی زوده ام ؛ ولی متأسفانه چنین نیست. اما در مواقعی که می توانم بر اعصاب مسلط شوم و یک نزاع یا دعوی بالقوه را به فرصتی تبدیل کنم که بچه هایم از آن الگو بگیرند ، خیلی لذت می برم .

موسی در خروج 17 الگوی خوبی برای پیروی در مواقعی که با مشکل غرغر و شکایت روبرو هستیم ، به ما ارائه کرده است . او با مسئله شخصی برخورد نکرد . به قوم گفت : « چرا خداوند را امتحان می نمائید ؟ » (آیه 2 ، تأکید از نگارنده است) . او از دست قومش به بلخی خشمگین نشد، بلکه از خدا برای حل مشکل، رهنمودهای ویژه خواست . بعد هم مو به مو رهنمودهای خدا را اجرا نمود .

هنگامی که می خواهید پیرامون مسائلی که موجب عصبانیتان می شوند دعا کنید ، به یاد داشته باشید که روح القدس در دلتان رهنمودهایی آماده دارد. او خیلی واضح با شما سخن خواهد گفت.

یکی از واقعیتهای مسیحیت این است که خدا می تواند با ما صحبت کند و ما هم می توانیم صدای او را بشنویم. خدا زمانی را برای ارائه رهنمود در نظر گرفته . روح القدس با مهربانی با ما سخن خواهد گفت و راه درست را نشان خواهد داد . باید از الگوی موسی در خروج 17 تبعیت کنیم ، نه الگوی وی در اعداد 20 . اگر به خداوند پاسخ مثبت بدهیم و تک تک رهنمودهایش را جامه عمل بپوشانیم ... اگر با دقت از آنچه قبلا خداوند در دلهایمان نهاده پیروی کنیم ... در زندگی شاهد پیشرفت عظیمی خواهیم بود و نتایج بزرگی را خواهیم دید .

اگر در دل خود حسی عجیب از الزام روح القدس احساس می کنید ، آن را سرکوب نکنید ؛ این بخشی از رحمت خدا در زندگی ماست . خدا آن انزجاری را که در لهای ماست می بیند. اگر ذکر نام فردی بخصوص یا خاطره وضعیتی ناراحت کننده ، دل شما را به درد می آورد ، در این صورت نیازمند شفای درونی هستید .

دعای توبه

ای خداوند تو را به خاطر هشدارهای کلامت شکر می کنم . مادامی که تو بخواهی و مادامی که مرا رهنمود عنایت فرمایی ، در وضعیتهای ناراحت کننده زندگیم تاب خواهم آورد . دیگر شخص پرخاشگر و تندخویی نخواهم بود. می خواهم خادم تو باشم . می خواهم انسان حلیم و بردباری باشم . با یاری تو حتما عوض خواهم شد . روح القدس از تو دعوت می کنم تا با من سخن بگویی و به من بیاموزی که در چنین وضعیتی چگونه باید واکنش نشان دهم . خداوندا ، پس مانده عصبانیت را از دلم بیرون کن . کمک کن تا با مسئله برخورد نکنم . از تو می خواهم یاریم دهی تا الگوی ابراز واکنش نسبت به عصبانیت را در خودم تغییر دهم . به نام عیسی ، آمین .

((فصل پنجم))

گناه ایلیا : رفتن به استقبال ناامیدی

از درک (Derek) برای سخنرانی در یک کنفرانس مسیحی دعوت به هم آمده بود . گرداننده کنفرانس که شنیده بود درک در جایی دیگر مشغول سخنرانی است ، در حضور جمع اعلان کرده بود که او برای سخنرانی در این کنفرانس دعوت کرده ، چرا که روح القدس به او گفته که وی را دعوت کند . درک دعوت را پذیرفت و با کمال خوشحالی خود را با دعا و روزه برای شرکت در کنفرانس آماده کرد . با این حال ، پیش از آغاز کنفرانس ، درک با گرداننده کنفرانس گفتگویی ترتیب دادند و در طی این گفتگو بود که میان این دو اختلافی بروز کرد . گرداننده کنفرانس به دلیل بروز آن تنش شروع به تضعیف اعتبار درک به عنوان سخنران کنفرانس نمود . وی برای تشریح موارد اختلاف در آموزه های تعلیمی درک با آموزه های کلیسایشان ، با شبان مسئول کنفرانس صحبت کرد . همچنین در میان مشایخ کلیسا شروع به غیبت و شایعه پراکنی نمود و غیبتهایش را با لحنی روحانی ادامی کرد تا سوء ظن همه را نسبت به درستی آموزه های درک برانگیزد .

تا هنگام شروع کنفرانس ، درک که خبر سمپاشی های گرداننده را شنیده بود ، دیگر چندان مصمم به شرکت در آن نبود با همه اینها به کنفرانس رفت و روح القدس هم خود را به شکلی قوی نشان داد . ده ، دوازده نفر از شرکت کنندگان به واسطه حقیقتی که او تعلیم داد و به واسطه لمس روح القدس متحول شدند . پس از کنفرانس عده زیادی به نزد درک آمدند تا به او بگویند که پیغامش چقدر درست بوده است . مردم با نوشتن نامه از او به خاطر خدمتش قدردانی کردند.

اما درک به رغم همه اینها از ترس اینکه شبان ، مشایخ و دیگر رهبران در نتیجه سمپاشی های گرداننده کنفرانس چه فکری در موردش خواهند کرد ، نتوانست در آنجا بماند . پس تصمیم گرفت که دیگر هرگز در آن مکان خدمت روحانی انجام ندهد . خدمت او در آن کنفرانس می توانست سرآغاز یک بیداری عظیم باشد و همه کارهایی که خدا در زندگی او و از طریق وی در زندگی دیگران انجام داده بود به بار بنشیند . اما خودناباوری و احساس ناراحتی او که عاملش اختلاف نظر با گرداننده کنفرانس بود ، همه پیروزیهای بالقوه را تحت الشعاع قرار داد .

سندرم بعد از بیداری

این گناه را می توان خیلی ساده « گناه ویژه خادمان برگزیده خداوند » نامید . خیلی ها این گناه را مرتکب می شوند و من تشویقشان می کنم درسهایی را که از زندگی ایلیا مورد بررسی قرار می دهیم ، با دقت هر چه تمامتر فرا بگیرید .

این گناه ، در زندگی ایلیا ، درست بلافاصله پس از پیروزی با شکوهش بر بالای کوه کرمل رخ داد ، یعنی درست پس از آنکه او از آسمان بر مذبح خدا آتش فرو آورد و انبیای بعل را که نتوانسته بودند از خدای دروغینشان جوابی بگیرند ، خوار و ذلیل ساخت . ایلیا در نتیجه این پیروزی مافوق طبیعی ، دستور کشتار بیش از چهارصد و پنجاه تن از انبیای بعل را صادر کرده بود (به اول پادشاهان باب 18 نگاه کنید) . ایلیا یقیناً در آن هنگام در نقطه اوج خدمت خویش قرار داشت و یک بیداری روحانی را تجربه می کرد .

ولی فرازهای بیداری روحانی غالباً فرودهایی نیز در پی دارند . بلافاصله پس از پیروزی کوه کرمل ، ایلیا را می یابیم که از ترس جاناش به سوی حوریب می گریزد.

و اخاب ، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده ، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود ، خبر داد و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده ، گفت :

« خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت ، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم » (اول پادشاهان 19 : 1-2)

ایزابیل ، زن شرور پادشاه ، جان ایلیا را به پیروزی ای که بر انبیای بت پرست به دست آورده بود ، تهدید به مرگ کرده بود . او سوگند خورد که تا فردای آن روز ایلیا را بکشد . با وجودی که ایلیا تازه از صحنه ای که می توان آن را « بیداری روحانی » نامید ، آمده بود ، به محض دریافت تهدید ملکه ایزابیل به سندرم پس از بیماری مبتلا گشت .

این گناه می تواند در زندگی خادمان خدا به سقوط منتهی گردد، حتی اگر پس از بیداری روحانی باشد ایلیا به رویارویی با قومی شتافته بود که همگی بت پرست بودند و در این رویارویی پیروزی بزرگی به دست آورده بود . وقتی پس از یک نیمروز عربده کشی و هذیان گویی انبیای بعل ، به همه ثابت شد که خدای ایشان فاقد هر قدرتی چه برای عمل کردن و چه برای پاسخ گفتن به التماسهای آنهاست، ایلیا آتش خدای زنده را در ظرف چند دقیقه بر مذبحش فرود آورده بود . کتاب مقدس به ما می گوید که مردم با تماشای این رویداد در برابر خدای حقیقی سجده کردند . آنان فریاد برآوردند که : « یهوه او خداست ، یهوه او خداست! » (اول پادشاهان 18 : 39) . در ظرف نیم ساعت همه قوم از خدایان دروغین روی گردانده به خدای حقیقی ایمان آوردند . قوم اسرائیل از پرستش بعل توبه کرد و به پرستش یهوه روی آورد و همه اینها در ظرف یک بعد از ظهر رخ داد . این یک پیروزی با شکوه بود ، ولی هنوز شکستی نامحسوس در راه بود .

گناه برای قوی و ضعیف

ایلیا برای خدا مردی قوی و زورآور بود. وی با کشتن انبیای بعل به تمام بحثهای دینی و الهیاتی خاتمه داد . البته من امروز این روش را توصیه نمی کنم ! در دوره عهد جدید برای به کرسی نشاندن پیغام خدا راههای دیگری وجود دارد، اما در دوره عهد عتیق حکم خدا چنین بود . ایلیا به قوت خدای قادر مطلق دست به کار شد و اسرائیل را از شر لعنت مذهبی خلاص کرد .

با این حال ایلیا پس از مقهور ساختن بت پرستان گرفتار افسردگی شدید شد . نومیدی حتی می تواند یک مرد (یا زن) خدا را ضعیف کند. نومیدی میتواند هر کاری را که قبلا در زندگی انجام داده اید ، در نظرتان لایزال جلوه دهد . فرقی نمی کند که به چه میزان از موفقیتهای روحانی دست یافته اید ، نومیدی باعث می شود که زندگی را از پشت شیشه ای مات ، کثیف و تیره ببینید . وقتی به آرامی به درون وجودتان خزید، صرفنظر از اینکه چه می کنید یا کلیسایان چه ها می کند ، احساس اندوه خواهید کرد و خود را شکست خورده خواهید یافت . نومیدی کاری می کند که احساس کنید دیگر دلیلی برای ادامه دادن وجود ندارد.

این همان اتفاقی است که در مورد ایلیا روی داد . این نبی جنگاور و پرابهت که چهارصد و پنجاه تن از انبیای بعل را در کوه کرمل شکست داده بود، اکنون با تهدید یک زن مقتدر چنان ترسید که از برای حفظ جان خود پا به فرار گذاشت .

« فقط می خواهم بمیرم »

هنگامی که ایلیا از تهدید ملکه ایزابیل گریخت ، به سوی جنوب یعنی به بیابان نزدیک بئر شبع شتافت. وقتی به بئر شبع که در یهوداست رسید ، خادمش را در آنجا وا گذاشت « و خودش سفر یک روزه به بیابان کرد » (اول پادشاهان 19 : 3) . به زیر یک درخت اردج (سرو کوهی) نشست و برای خلاص شدن از زندگی دعا کرد . او گفت : « ای خداوند بس است » (آیه 4) . شاید تاکنون شما هم خود را در چنین حالتی یافته اید . شاید شما هم مثل ایلیا می گوید : « دیگر بس است . نمی توانم ادامه بدهم . دیگر قوتی برایم نمانده . آمادگی رویارویی با آینده را ندارم . به زبان ساده ، فروتنانه و انجیلی اش می خواهم از همه چیز خود را کنار بکشم . » شاید حتی نای فریاد زدن هم ندارید ولی احساس می کنید که شوق ، ایمان و شجاعتتان به انتهایش رسیده است .

این مرد خدا انبیای بعل را کشته بود . وقتی به حضور خدا دعا کرد ، آتش فرود آمد و مذبح بعل را ویران ساخت . پس از یک دوره خشکسالی ، وقتی او دعا کرد ، باران آمد . به واسطه خدمت قوی ایلیا ، برکت خداوند به اسرائیل بازگشت. ولی ایلیا همه کارهای را که خداوند در زندگیش انجام داده بود ، فراموش کرد و آرزوی مرگ نمود ! و حتی مایل به خودکشی بود .

در بسیاری از شهرهای که ما بدانها سفر می کنیم ، مسیحیانی را می یابیم که در اندیشه مرگ هستند . شاید همین امروز صبح یا دیشب پیش از رفتن به رختخواب ، آرزوی مرگ کرده باشید . شاید به دنبال راهی آبرومندانه برای یک مرگ سریع و خلاص شدن از زندگی می گردید . روح القدس می تواند این طرز تفکر منفی را عوض کند. عیسی آمد تا ما حیات وافر داشته باشیم . روح مرگ و خودکشی از خدا نیست .

روزی عمر ما بر روی زمین به پایان خواهد رسید - ولی تنها خدا می داند که این روز و ساعت چه هنگامی خواهد رسید . خدا هرگز این حق را به شما نمی دهد که از خودتان سلب حیات نمایید . این حق به او تعلق دارد. عیسی وارد زندگی من و شما نشده تا فکر افسرده کننده پایان دادن به زندگی را به ما القا کند . او فرمود: « من آمده ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره مند شوند » (یوحنا 10 : 10 ، تاکید از نگارنده است) . اگر مدتهاست ذهنتان را با افکار نومید کننده تا حد اندیشه خودکشی مشغول داشته اید ، امروز من برایتان خبر خوشی دارم ! عیسی مسیح شما را از تمام این افکار آزاد خواهد کرد .

فرهنگ مرگ

شخصی فرهنگ کنونی ما را نه فرهنگ سرگرمی با تکنولوژی ، بلکه فرهنگ مرگ تعریف کرده است . فرهنگ ما مالا مال است از موسیقی راک ، فیلمها ، ویدئوها و کتابهای منفی که همه خودکشی و مرگ را تبلیغ می کنند و آن را بزرگ می دارند. نقشه خدا این نیست ؛ ماهیت دوزخ این چنین است .

یکبار که در آلمان بودم ، مادری نگران که یک CD در دست داشت ، به نزد من آمد و از طریق مترجم به من فهماند که پسرش این CD را گوش می دهد . او نمی توانست انگلیسی بفهمد ، بنابر این قادر به درک کلماتی که در این CD گفتم می شد ، نبود . منتها می گفت که پسرش مشکلات احساسی و رفتاری زیادی پیدا کرده است. وقتی کلمات موسیقی را خواندم ، علت مشکلات پسر را دریافتم . یکی از ترانه های CD شنوندگانش را عملاً دعوت به تصمیم گیری می کرد که میان زندگی یا ارتکاب خودکشی ، یک راه را برگزینند: « تصمیمتان را بگیرید که آیا می خواهید زنده بمانید یا خودکشی کنید ».

وقتی عبارت فوق را خواندم ، خشم خدا بر من آمد . ببینید که شیطان از چه راههای پلیدی برای نفوذ در ذهن نوجوانان استفاده می کند ؟ چرا نوجوان باید نگران چنین تصمیم گیری ای باشد ؟ ذهن نوجوانان ما باید مشغول تصمیم گیری درباره مسائلی از این قبیل باشد که در چه رشته ورزشی شرکت کنند ، یا چه سازی بنوازند و یا در سر راه رفتن به رستوران در کدام رستوران چه غذای آماده ای بخورند - نه اینکه آیا زنده بمانند یا دست به خودکشی بزنند . باید به فکر تصمیم گیری در مورد شغل آینده یا نحوه کمک به کلیسا یا هدایت یک دوست به کلیسا باشند . اراده خدا برای فرزندان ما این است .

امروز هم همچون زمان ایلیا یک روح قوی ، سنگین و شیطانی مردم را به سوی مرگ ترغیب می نماید . اما تا زمانی که ما بر زمین زنده هستیم ، باید فکرمان تلاش هر چه بیشتر برای پادشاهی خدا باشد. وقتی ایلیا خادمش را در بثرشع وامی گذارد و تنها و بدون آب و آذوقه راهی بیابان می شود ، از ظاهر امر پیداست که قصد بازگشت ندارد .

و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده ، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته ، گفت : « ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم » و زیر درخت اردج دراز شده ، خوابید و اینک فرشته ای آمده او را لمس کرده ، به وی گفت : « برخیز و بخور. » و چون نگله کرد ، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه ای آب بود . پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید (اول پادشاهان 19: 4-6)

واقعا که رحمت خداوند چگونه است ! او حتی برای نپی غذای آماده فرستاد! ایلیا آنقدر فرسوده بود که خورد و نوشید و بار دیگر به خواب رفت . افسردگی و نومیدی می تواند باعث فرسودگی و خستگی مفرط شود! فعالیتها و خواستههای روزمره ما بر زندگی مان فشار جسمانی باورنکردنی وارد می سازند. امروزه خیلی ها با مفهوم فرسودگی و خستگی مزمن آشنا هستند. خستگی چه ناشی از کار

باشد و چه خدمت برای مسیح و چه از جانب خانواده، دیگر جزئی از زندگی خیلی از مردم شده است. هنگامی که ما از آرژانتین به ایالات متحده مهاجرت کردیم، آمریکا به راستی برای من سرزمین فرصتها بود. در طی نخستین روزهای اقامت در آمریکا، خیلی فرصتها برای خدمت به من پیشنهاد شد که می دانستم در محیط و شرایط زندگی در آمریکا خیلی زودتر از سایر جاهای دنیا خسته ام خواهد کرد.

اکنون در سرتاسر جهان با وجود پدیده اینترنت و شبکه جهانی، حتی پس از یازده ساعت کار تازه می توان دوساعتی را هم به پاسخ دادن به ایمیل ها گذارید. در روزگار ایلیا، مردم می توانستند به مجرد غروب کردن آفتاب بخوابند و با طلوع آن از خواب بیدار شوند، ولی الکتریسیته ساعات بیداری ما را افزایش داده است. ظاهراً زندگی ما روز به روز پرمشغله تر می شود. ما هم مثل ایلیا از شدت خستگی در آستانه خودر شدن قرار می گیریم. از پا در آمدن در اثر کار زیاد امروزه در میان خادمان امری شایع است. ایلیا با تمامی دل خدا را خدمت کرده بود، ولی دیگر خسته شده بود. وقتی فرشته برایش نان و آب آورد، آنها را خورد و نوشید و دوباره خوابید.

و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.» پس برخاسته خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. و در آنجا به مغاره ای داخل شده، شب را در آن بسر برد. و اینک کلام خداوند به وی نازل شده، او را گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟» (اول پادشاهان 19: 9-7)

او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته اند و من به تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند» (اول پادشاهان 19: 10؛ مقایسه کنید با آیه 14).

به عقیده من ایلیا به اخباری که از کانال ناصحیح به او می رسید گوش داده بود، هر آنچه که او هر دو بار به خداوند گزارش داد، منفی بود. او فقط خبرهای بد داشت - اصلاً از خبرهای خوش چیزی نگفت. خداوند در پاسخ ایلیا فرمود: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» زیرا خداوند می خواست عبور کند. هنگام که ایلیا بر دهانه غار ایستاد، نخست بادی سخت وزیدن گرفت، بعد زمین لرزه ای شد و سپس آتش شعله ور گردید، ولی خدا در هیچ یک از این تجلیات قدرتمند نبود. او در عوض در آوازی ملایم متجلی گشت.

آمادگی نداشتن برای آتش

آن اوایل که من تازه مشغول خدمت بردن آتش خدا به میان ملت های گوناگون شده بودم، از اینکه برای هر کسی دعا کنم احساس اضطراب و نگرانی داشتم. به راستی برای هزاران نفر دعا می کردم و بر آنها دست می گذاشتم با این وجود مواردی پیش می آمد که حس می کردم وقتی می خواهم برای بعضی ها دعا کنم دستم به عقب کشیده می شود گویی خدا نمی خواست که برای آن شخص بخصوص دعا کنم. این امر خیلی ناراحت می کرد. به اتاقم در هتل می رفتم و می گفتم: «خداوندا، چه اتفاقی آنجا افلاک؟ چرا نتوانستم برای آن فرد بخصوص دعا کنم؟»

خداوند کم کم به من فهماند که بعضی ها آمادگی دریافت آتش را ندارند. اگر آتش بر آنها فرود می آمد، یا فوراً آن را از دست می دادند و یا آنکه آتش هلاکشان می ساخت چون دلپایشان مالا مال از نومیدی، تلخی و تنفر است. اینگونه افراد خواهان قدرت بیشتر هستند، ولی هنوز ترکیب اصلی دلپایشان عوض نشده است.

پس از درک این حقیقت، هر وقت که می خواهم برای فرود آمدن آتش خدا برای کسی دعا کنم و روح القدس مانع می شود، نخست برای بلسان جلعاد (ارمیا 8: 22) دعا می کنم تا چون مرهمی بر جان او قرار بگیرد و روحش را شفا بخشد. از خدا می خواهم تا روغن مسح کننده و شفا بخش خود را بر دل آن شخص بریزد و زخمهایش را شفا دهد. به خوبی می دانم که وقتی خداوند او را شفا داد، آن وقت خود وی آتش خدا را دریافت خواهد نمود و آن را حفظ نیز خواهد کرد.

به یاد آورید که چگونه در لحظه ای که ایلیا نیازمند و درمانده بود، خدا به او خدمت کرد. او به جای آنکه از میان تندباد و زمین لرزه و آتش ظاهر شود، با آوازی ملایم آمد اگر با نومییدی دست به گریبانید و دچار افکار منفی مالیخولیایی شده اید، بگذارید آواز ملایم خدا جانتان را در بر بگیرد. اگر از افسردگی مزمن رنج می برید، بگذارید آواز ملایم کلام خدا وارد وجودتان شده از درون شفایتان دهد.

وقتی ایلیا آواز ملایم خدا را شنید، روی خود را با ردایش پوشاند، از تاریکی غار خویش به در آمد و بر دهانه آن ایستاد. پس بار دیگر آن آواز ملایم را شنید که از او می پرسد: ای ایلیا تو را اینجا چه کار است؟ در اینجا ایلیا باز همان پاسخی را داد که قبلا داده بود:

او در جواب گفت: « به جهت یهوه خدای لشکر ها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذهب های تو را منهدم ساخته اند و انبیای تو را به شمشیر کشته اند و من به تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند (اول پادشاهان 19: 14).

حتی با وجودی که خدا به طرز اعجاز آمیزی احتیاجات شدید ایلیا را رفع کرده بود، باز نبی نتوانست منظور خدای خویش را دریابد. هنوز فکر می کرد باید به نگرانی و غصه ادامه دهد، چرا که همه چیز به هم ریخته و ناجور است. او احساس می کرد که حق دارد افسرده و ناامید باشد. ولی این بار خدا دستور دیگری به او داد:

پس خداوند به او گفت: روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن، و ییهو ابن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل محلوله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود. (اول پادشاهان 19: 15-16)

ایلیا خبر نداشت که هنوز بهترین ها در انتظارش است. در واقع خداوند می خواست به ایلیا بگوید: « تو آغازگر یک انقلاب دینی در میان ملت بوده ای. اکنون تو را میفرستم تا با ایجاد یک دگرگونی سیاسی کار خود را به کمال برسانی. » کار بیداری روحانی هم همین است. تا زمانی که وجود ما نتواند بر نظام قانونگذاری و سردمداران حکومت تاثیر بگذارد، بیداری کامل نمی شود.

بیداری در عرصه سیاسی

جان ولسلی، بنیانگذار جنبش بیداری متدیست، کار خود را از موعظه برای معدنچیان سده هجدهم انگلستان آغاز کرد. در تاریخ آمده که معدنچیان پس از پایان کار روزانه، در حالی که هنوز خاک زغال سنگ روی صورتشان را پاک نکرده بودند، برای شپیدن موعظت او جمع می شدند. هنگامی که سخنان ولسلی دلهای آنان را به تکان می آورد، اشکهایشان روی گونه ها جاری می شد و رگه هایی سفید روی صورت سیاه شده شان ایجاد می گشت. ولی ولسلی به خدمت کردن در میان کارگران معدن بسنده نکرد. سرانجام موعظه ها و تعالیم او به پارلمان انگلستان راه پیدا کرد. قوانین شروع به عوض شدن کردند. اولین بار تعالیم ولسلی بذر صدور فرمان آزادی بردگان را کاشت.

خواست خدا این است که کاری را که در زندگی ما آغاز کرده به اتمام برساند. کار او در وجود ما مستلزم چیزی فراتر از دگرگونی دینی در دلهایمان است - خیلی فراتر از برکت یکشنبه ها. کار او بر همه جنبه های زندگی ما اثر خواهد گذاشت. قوت خدا، خوشی خداوند و قدوسیت او باید بر تمام روزهای هفته ما تاثیر بگذارند.

خدا می خواست کاری را که در زندگی ایلیا آغاز کرده بود، به کمال برساند. شاید ایلیا فکر می کرد که دیگر کارش تمام شده. شاید او آنقدر ناامید بوده که می خواسته خود را کنار بکشد. حتی شاید می خواسته بمیرد. ولی خداوند عملا به او گفت: « من هنوز با تو کار دارم. این اصلا به توان تو بستگی ندارد. من تمام نیازهای تو را از پیش برآورده کرده ام. اکنون زمانش فرا رسیده که تو جانشین خود را مسح نمایی؛ وقتش رسیده که کسی را پرورش دهی تا بعد از تو بایستد. »

نکته مهم اینجا است که نباید فراموش کنیم که کار خدا به هر صورت - با، یا بدون وجود ما - به انجام خواهد رسید. اگر به درون غار نومییدی و دلسردی بخزیم و هنگامی که خدا در زندگیمان وارد می شود، از بیرون آمدن خودداری کنیم، او خیلی زودتر از آنچه

بتوانیم تصورش را بکنیم جایمان را به دیگری خواهد داد. یادم هست که وقتی بچه بودم، پدرم یکبار درباره این مطلب موعظه کرد. از آن زمان به بعد همیشه حواسم را جمع کرده ام که هرگز تا این اندازه ناامید و دلسرد نشوم که خدا جایم را به دیگری بدهد. دوست دارم تا زمانی که خدا با من کار دارد، به خدمت او در آن زمینه ای که مرا دعوت کرده ادامه دهم. اگر ایلیا پافشاری کرده در درون غار می ماند و برای شنیدن آواز خدا بیرون نمی آمد، ممکن بود مسح خود را از دست بدهد. ولی چون به آواز ملایم او لبیک گفت، خدا هم اجازه داد دستیاری را برای کمک به خود مسح نماید. این دستیار عاقبت خدمت ایلیا را به ارث برد و نصیب مضاعف از روح و مسح وی را یافت.

ویژگی های ناامیدی

آیا می توانید سرآغاز نومیدی و یاس را تشخیص دهید؟ آیا می توانید غوغاها و چالشهای زندگی خود را از قدرت فلج کننده نومیدی جدا کنید؟ هفت ویژگی مشترک هست که در وجود همه کسانی که پا را از آستانه نومیدی به داخل گذاشته اند می توان سراغ گرفت. این نکات به شما کمک می کنند که ببینید آیا شما هم جزو این دسته از افراد هستید یا خیر.

1- فرد ناامید می ترسد

دلیلی وجود ندارد که ایلیا به مرگ فکر کند. او کسی بود که هرگز روی مرگ را نمی دید - قرار بود با اربابه های آتشین به آسمان بالا برده شود! با این حال به خاطر نومیدی، از ترس جان خود گریخت. چند سال پیش، خستگی بیش از حد باعث بروز چندین مشکل جسمانی شدید در من شد. یکی از اعضای کلیسا که پزشک بود، همان درمانی را که از آن می ترسیدم برایم تجویز کرد - هفت روز استراحت مطلق و دست کشیدن از خدمت! به اتفاق همسر و فرزندانم برای استراحت به مزرعه ای رفتیم. در خلال روزهایی که در تعطیلات می گذراندم یکی از دوستان شبانم تلفنی با من تماس گرفت و از من پرسید: «آیا می ترسی؟» با وجودی که در این باره اصلاً با هم صحبتی نکرده بودیم، این پرسش مرا متوجه کرد که در آن موقعیت زمانی از هر طرف ترسهای گوناگون به من حمله ور شده اند، پس به او پاسخ مثبت دادم. او در جوابم گفت: «می خواهم بدانی که شیطان درست از همان ناحیه ای به تو حمله ور می شود که قرار است خدا در آن قسمت تو را تجهیز و تقویت نماید.» به عبارت بهتر او میخواست به من بگوید که من در آینده قوت و توان بسیار زیادی خواهم داشت، و شیطان آمده تا مرا از همین نقطه بترساند. همین عبارت طوری به شفای من منتهی گشت که هیچ چیز دیگر نمی توانست این کار را برایم انجام دهد.

ایلیا از همان ناحیه ای مورد حمله قرار گرفت که قرار بود عطایی ویژه از سوی خدا دریافت کند. او اصلاً قرار نبود بمیرد. بلکه تقدیر این بود که به آسمان برده شود. از این رو شیطان با مورد تهدید قرار دادن جانش او را ترسانید. بسیاری از ترسهای ما کاملاً بی اساسند. شیطان متخصص سقط جنین است. او سعی می کند عطایای که خدا در وجود ما نهاده از میان بردارد. آژانس حفات محیط زیست که در راستای محدود کردن میزان آلودگی ها و سموم وارده به هوای آزاد فعالیت می کند، در مقاله ای که اخیراً منتشر کرده می گوید که آلودگی هو در داخل خانه یا دفتر کار بعضی از مردم خیلی بیشتر از آلودگی بیرون است و برخی از این آلودگی ها سرطان زا نیز هستند. دیگر آلودگی ها هم می توانند ناراحتی های جسمانی نظیر آسم و حمله قلبی را در مبتلایان تشدید نماید.

معضل آلودگی داخلی در سالهای اخیر به دلیل تلاشهایی که برای جلوگیری از اتلاف انرژی صورت گرفته بیشتر شده است. بخشی از این حادثه شدن معضل به خاطر این است که اکنون بشر می داند چگونه ساختمانها را عایق بندی کند، از این رو هوای تازه به درون خانه یا محل کار موارد نمی شود. اگر هوای داخل خانه به پاکی هوای کوهستان بود، این عایق بندی خیلی هم خوب بود - ولی معمولاً چنین نیست. هوای داخلی فضاهای در بسته معمولاً سنگین و آلوده است. من به شخصه یکی از کسانی هستم که دوست دارم در اتاقی که می خوابم پنجره ها باز باشند تا از هوای آزاد بهره مند شوم. همسرم برعکس پنجره های بسته را ترجیح می دهد.

بررسی های انجام شده نشان می دهند که عموم مردم جهان در خانه در معرض آلودگی شدید به مواد سرطان زا هستند. سازمانهایی تاسیس شده که در مورد این موارد و نحوه مقابله با آنها به مردم آگاهی می دهند. من در زمینه آلودگی هوا صاحب نظر نیستم، ولی در حال که مقاله مزبور را میخواندم به این فکر افتادم که وضعیت کلیسا هم به همین گونه است. بعضی از آلودگی هایی که ما در دلهایمان، افکارمان، خیالاتمان - و خلاصه در درون چهار دیواری کلیساهایمان داریم، ظاهراً بسیار مشکل آفرین تر از همه ضعفهای موجود در دنیای بیرون است.

وقتی ایزابل برای ایلیا پیغام فرستاد که: «تو را خواهد کشت»، ایلیا به سندرم «آلودگی خارجی» مبتلا نبود. مرض او ابتلا به «آلودگی داخلی» بود. مشکل او ناامیدی درونی خودش بود؛ نگرش و اندیشه او اشتباه بود. با وجودی که خدا از پیش مقدر کرده بود که او هرگز نمیرد، این آلودگی درونی باعث شد که وی تهدید خارجی را باور کند و از ترس جان خود بگریزد. لازم بود او از این آلودگی هراس را خلاصی پیدا کند. لازم بود هوایی تازه یعنی هوای روح خدا و مسح او را استنشاق نماید. خداوند همان گونه که در مورد ایلیا عمل کرد. می خواهد دلها و افکار ما را نیز پاکسازی نماید، تا بتوانیم از ترسهایمان رها شویم.

2- شخص ناامید خود تصمیم می گیرد که چه موقع برایش بس است

این خدا نبود که به ایلیا گفت: «دیگر بس است». حالا می خواهیم تو را به استراحت بفرستم. حالا می خواهیم تو را به آسمان ببرم.» این خود ایلیا بود که چنین تصمیمی گرفت و به خدا گفت که به آخر خط رسیده و دیگر ظرفیت ندارد! ناامیدی اینگونه عمل می کند؛ یعنی برای ظرفیت ما محدودیتهای کاذب به وجود می آورد.

ناامیدی باعث می شود که به خدا بگوییم که کی قرار است دست از خدمت به او بکشیم. ناامیدی نمی گذارد از خدا بپرسیم که آیا باز هم باید ادامه دهیم یا نه و اگر قرار است ادامه دهیم پس قوتش را بطلبیم.

هنگامی که در سفر آسیا بودم، مقاله ای در مورد مردم هنگ کنگ خواندم که می گفت در این شهر آمار برهم فشردن و برهم ساییدن دندانها بسیار بالا است. داشتن زندگی پر استرس در میان مردم هنگ کنگ بسیار شایع است و از این بابت خسارات زیادی به بهداشت دندانهای آنان وارد شده. کسانی که دندانهای خود را برهم می ساینند حتی خودشان از این موضوع آگاهی ندارند؛ اغلب این اتفاق در خواب می افتد.

بعضی از کسانی که با استرس زندگی می کنند، چنان عصبی و نگرانند که حتی در شب قادر به استراحت نیستند. حتی اگر هر شب هشت ساعت کامل بخوابند، خوابشان چنان آشفته است که بامداد خسته تر از شب گذشته از بستر بر می خیزند. استرس عارضه ای است در آمریکا- و سراسر دنیا - تقریباً همه بدان مبتلا می باشند. گاهی ما چنان از زندگی پر استرس خود خسته می شویم که به خداوند می گوییم «دیگر بس است».

خواهش میکنم خوب دقت کنید: شاید شما به اندازه کافی استرس داشته اید - اما به اندازه کافی به خدا خدمت نکرده باشید. خدا برای تک تک ما برنامه ای جداگانه دارد. برای من نقشه ای و برای شما هم نقشه ای دیگر دارد. خدا برای آینده ما برنامه زمان بندی شده با شکوهی در نظر گرفته. ولی وقتی تصمیم به کنار کشیدن می گیریم، مشکل می آفرینیم. اراده خدا این نیست که ما به میل خود برنامه او را نیمه کاره رها کنیم. شما مالک زندگی خویش نیستید؛ از این رو نمی توانید به خدا بگویید که چه موقع برای پایان دادن به پروژه اش مناسب است!

دعای من این است که آتش خدا بر زندگی شما فرود آید و آن وقت بگویید: «خداوندا، من هرگز خود را کنار نمی کشم، می دانم که ممکن است ضعیف شوم و ناله سر دهم، ولی با قدرت عیسی در زندگیم از خدمت به تو دست نمی کشم».

3- فرد ناامید اظهار عدم پیشرفت می کند

آنانی که در زندگی خود با نومییدی دست به گریبانند، خیلی زود می گویند که در کلیسا هیچ اثری از بیداری نیست و در فلان جلسه حضور خدا دیده نمی شود. گویی اینان می خواهند برای هر موضوعی بانگ وامصیبتا سر بدهند.

شبانی را به خاطر دارم که در شهر لاپلاتا به کلیسایی که آن وقتها شبانش بودم، آمد. او شنیده بود که ما با خداوند ملاقات داشته ایم و به قوت روح القدس در جماعتمان آیات و معجزات به ظهور رسیده است. در مدتی که او در کلیسای ما بود برایش دعا کردیم. ولی یکی از انتظارات کلیسا هنگام خروج وی ناخواسته شنیده بود که وی به دستیارانش می گوید: «اینجا هیچ خبری نیست، اصلاً چرا

ما به اینجا آمده ایم ؟ »

ولی داستان به همینجا ختم نیافت . چند هفته بعد خبری دیگر به من رسید . وقتی شبان مذکور به کلیسای خود برگشت ، هنوز نمی دانست همان موقع که برایش دعا کردیم ، آتش خدا را یافته است . تصورش بر این بود که نزول آتش خدا با غلیانهای شدید احساسی همراه خواهد بود ، در صورتی که او اصلا چیزی حس نکرده بود . اما هنگامی که کتاب مقدسش را گشوده بود تا موعظه را شروع کند ، ناگهان حضور خدا جلسه را فرو گرفته جنبشی نوین در آنجا آغاز شده بود . این مرد آموخت که آتش قدوسیت یک احساس نیست ، بلکه عمل موثر و بی چون و چرای روح القدس در زندگی ماست .

من به کشور خودم ، آرژانتین می اندیشم که موجهایی از قدرت خدا را تجربه کرده است . در برخی از جلسات بیداری ما در گذشته ، قوت خدا چنان شدید بود که با خود فکر می کردید که به آسمان رفته و باز گشته اید ، با این حال در آرژانتین کسانی – حتی در میان رهبران کلیسا – هستند که برای نوشتن مقالاتی در باب عدم وجود هرگونه بیداری روحانی در کشور کاغذ و جوهر حرام می کنند . شاید در شهرهای آنان هیچ بیداری روحانی به وقوع نپیوسته باشد . آنان همچون ایلیا می گویند : « به جهت خدای لشکرها ، غیرت عظیمی دارم ، و من به تنهایی باقی مانده ام و هیچ کس پارسا نیست . » آدمهایی از این دست ، دیگران را غمگین می سازند . آنها منفی بافی می کنند ؛ عملا دوست دارند مرگ بیداری را اعلام کنند . به جای آنکه از آنچه روح القدس انجام داده تجلیل به عمل آوردند ، روی کارهایی که هنوز انجام نداده انگشت می گذارند . مردم دوست دارند مدام عیب جویی کنند و بگویند که هیچ پیشرفتی صورت نگرفته است .

شاید شما هم با خداوند مخالفتی خاموش داشته اید و هیچوقت آشکارا سر به طغیان برنداشته اید ؛ بر سر خدا یا رهبرانتان فریاد نزده اید ، ولی در دل خود از سرخوردگی و نومید در رنجید . شاید دیگر دست کشیده اید . شاید مثل ایلیا عطایا ، وقت ، منابع و خلاصه هر چه داشته اید را با خود به غاری برده ، زانوی غم بغل گرفته اید .

شاید برای خود دلایلی داشته باشید . ممکن است دلالتان تهدید به مرگ از سوی ایزابل نباشد . ولی شاید رهبر کلیسایتان شما را آزرده خاطر ساخته . شاید همسران خانه را ترک گفته و با دیگری رفته است . شاید بر درد و اندوه خود فایق آمده اید ، ولی نتوانسته اید از چنگال ناامیدی که به سویتان حمله ور شده رهایی یابید . شاید خطاب به خدا فریاد بر می آورید که : « اگر واقعا آنجا بودی ، همه چیز فرق می کرد . آنچه من آموخته ام این است که نمی شود کاملا به تو اعتماد کرد . »

آیا فقط برای نجات خود به خدا توکل دارید و نه برای چیز دیگر ؟ آیا چون آخرین باری که در کلیسا دست به کاری زده اید و کارها خوب پیش نرفته ، ناامید شده اید و دیگر نمی خواهید خود را درگیر مسائل کلیسایی کنید ؟ وقتی نمی فهمند که بر سر خدمت قبلی شان چه آمده ، دیگر رغبتی به خدمت بعدی پیدا نمی کنند . باید در برابر کشش نومیدی که باعث می شود جزی از « تماشاچیان منفعل » بشویم – و در بسیاری از کلیساها همیشه می توان تعدادی از آنها را یافت – مقاومت کنیم .

خطای ناامیدی می تواند به هر مسیحی که خدا را سی ، چهل یا حتی پنجاه سال در کلیسا خدمت کرده ، حمله کند . می تواند به صورت گلایه ای پرهیزکارانه تغییر قهافه دهد و مثل پدیده ای دین دارانه به نظر برسد . اما چکیده اش چیزی نیست جز نومیدی از خدا .

4- فرد ناامید از فرط اندوه از پا در می آید

یک جور اندوه عاطفی وجود دارد که چنان شدید و مشکل آفرین است که می تواند بدن را از لحاظ جسمانی ضعیف و فرسوده نماید . ایلیا چنان از نظر جسمانی خسته بود که دوباره به خواب رفت . فرشته مجبور شد دو بار به سراغش آمده از خواب بیدارش کند و نان و آب به او بخوراند . افسردگی حتی می تواند سیستم ایمنی بدن را ضعیف و شما را در برابر بیماریها آسیب پذیر سازد؟ همچنین افسردگی مردم را به سوی داروها و روشهای درمانی ناسالم سوق می دهد .

5- فرد ناامید خود را کنار کشیده ، پنهان می سازد

بعضی ها چنان فریب خورده و گیج هستند که فکر می کنند با روحیه منفی خود دارند به خدا لطف می کنند و اعتقادشان بر این است که همه تلخی ها و کج خلقی ها و کنار کشیدن از دیگران و انزجار و دوری از آنها به خاطر این است که بقیه در اشتباه هستند . آنها تصور می کنند که فقط خودشان درست هستند . مدام شهید نمایی می کنند . هر وقت که وسوسه می شوم به این فکر بیفتم که از

دیگران روحانی ترم ، می فهمم که نزدیک است به تله بیفتم . این راهی بسیار پرخطر است و دیر یا زود دامی در کمین انسان گسترده شده. خدا ما را خوانده تا از این راه پرهیز کنیم چرا که بن بست است .

خیلی از مردم – از جمله خود من – عادت دارند مرتباً از این کانال تلویزیون به آن کانال بپرند . وقتی من پای تلویزیون می نشیم ، دوست دارم هر چه از آنتن دریافت می شود را در آن واحد ببینم . ما در عصر گزینه های متعدد زندگی میکنیم ، ولی با این وجود باز آرام و قرار نداریم . آدمهایی هستند که به همان راحتی که کانال تلویزیون را عوض می کنند ، کلیسای خود را عوض می نمایند . شاید ایشان با خود می گویند: « من از برنامه این ماه کلیسا خوشم نمی آید » پس کلیسای خود را عوض می کنند و هیچوقت به یکجا وصل نمی شوند . این چنین افرادی به هیچ چیز علاقه ندارند .

آدمهای افسرده غالباً جزو کسانی هستند که کلیسای خود را دائماً عوض می کنند . احساس بی قراری می کنند . ولی تصورشان بر این است که از غیرت مذهبی خویش پاسداری می نمایند . آنان حتی گاهی فکر می کنند که خدا ایشان را به فلان کلیسا فرستاده تا شبانش را اصلاح کنند . اما نمی توانند در هیچ کلیسایی ریشه بدوانند چون هیچ کلیسایی به اندازه کافی برایشان روحانی نیست .

7- شخص ناامید انجام نقشه خدا را در نظر نمی گیرد و غافل از این است که هنوز بهتری در راه است

ایلیا نمی دانست که خدا می خواهد کاری را که به او محول کرده ، تا به آخر انجام دهد و آن را به کمال برساند . او قرار بود حزائیل و ییهو را به عنوان پادشاه دو ملت مسح نماید و سپس الیشع را به جاشینی خویش منصوب و مسح کند . احتمالاً این بزرگترین و دیرپاترین کاری بود که او قرار بود برای خدا و پادشاهیش انجام دهد . شیطان دوست دارد مسیحیان را از دور مسابقه خارج کند . خصوصاً آنان را که در دور آخر هستند و پیروزی بزرگی در انتظارشان می باشد . باید نسبت به نقشه های دشمن هوشیار باشیم و دعا کنیم که خدا ما را حفظ کند و نگاه دارد تا نقشه ای که خود برای ما در نظر دارد تا به آخر اجرا شود . اگر قبلاً بر این باور بوده اید که حق دارید خود را از دیگران جدا سازید یا به خدا (با به شبانان یا رهبران روحانی تان) اعتماد نکنید ، بدانید که ممکن است از آنچه که من معضل مذهبی اش می نامم ، لطمه ببینید . دعای من این است که به حضور خداوند بیائید و این معضل را به پای صلیب عیسی ببندازید . با میل و رغبت ناامیدی خود را با امید، ایمان و قدرت مبادله نمایید .

در هم شکستن الگوی قدیم

اگر مدتی طولانی است که با ناامیدی زندگی کرده اید ، برای تغییر روش در نحوه نگرش و ابراز واکنش به واقعیت پیرامون خویش ، به زمان کافی نیازمندید . لوقا 22 به شما اصولی معرفی می کند که می توانید از آنها پیروی نمایید :

سپس عیسی بیرون رفت و بنا به عادت ، راهی کوه زیتون ش و شاگردانش نیز از پی او رفتند . چون به آن مکان رسیدند ، به ایشان گفت : « دعا کنید تا در آزمایش نیفتید . » سپس به مسافت پرتاب سنگی از آنها کناره گرفت و زانو زده ، چنین دعا کرد : « ای پدر ، اگر اراده توست ، این جام را از من دور کن ؛ اما نه خواست من ، بلکه اراده تو انجام شود . » آنگاه فرشته ای از آسمان بر او ظاهر شد و او را تقویت کرد . پس چون در رنجی جانکاه بود ، با جدیتی بیشتر دعا کرد ، و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می چکید . چون از دعا برخاست و نزد شاگردانش بازگشت ، دید از فرط اندوه خفته اند . (لوقا 22 : 39 – 45)

اجازه بدهید اصول نهفته در این آیات را از نزدیک و با دقت بیشتر مورد بررسی قرار دهیم .

ما باید به طور کامل تسلیم اراده خدا باشیم (آیه 42)

باید توکل کردن به خدا را یاد بگیریم ، حتی اگر از کل فرایند چیزی نفهمیم . باید خشم و تلخی ناشی از موضوعاتی که موجب لطمه یا دلسردی ما شده اند را رها کنیم و در این مشکلات خدا را مقصر ندانیم ، چون ما مثل خدا همه جوانب را نمی توانیم ببینیم . دید ما با دید خدا فرق می کند . سلیمان که حکیم ترین مرد روی زمین بود ، در جامعه 3 : 11 چنین می گوید : « او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز ابدیت را در دلهای ایشان نهاده ، به طور ی که انسان کاری را که خدا کرده است ، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.»

کتاب مقدس به ما می آموزد که راههای خدا کاملند . با این حال هر وقت اوضاع به هم می ریزد ، ما چه راحت خدا را مورد سرزنش

قرار می دهیم! آنکه دچار اشتباه می شود انسان است، نه خدا. در رومیان 3:4 می خوانیم: «حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند، خدا راستگو است.» به عبارت دیگر خدا درست است و ما نادرست.

عیسی در شبی که قرار بود فردایش بر صلیب شود، درضمن دعا خواش و میل خود را با خواست خدا مغایرت داشت بر زبان آورد: «ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود» (لوقا 22: 42). آنچه در دل دارید را به خدا بگوئید. همه را به خداوند بسپارید و او چیزی تازه به شما عطا خواهد فرمود.

تسلیم اندوه نشوید (آیه 44)

لوقا 22: 44 می گوید: پس چون در رنجی جانکاه بود، با جدیتی بیشتر دعا کرد. «عیسی غمگین بود ولی تلخ نه. او ناامید و سرخورده نبود. او در غار خود مخفی نشد. او با رضایت قلبی حاضر شد، صلیب بر دوش در خیابانهای اورشلیم گام بردارد و به سوی تپه جلجتا برود. ما هم باید از الگوی عیسی پیروی نماییم. تسلیم اندوه نشوید. توجه داشته باشید که شاگردان از فرط اندوه خفته بودند. در کلیسا عده ای وجود دارند که - دست کم از لحاظ روحانی - خوابیده اند، چون از فرط اندوه فرسوده و خسته شده اند. چیزهایی هست که خود ما قادر به حلشان نیستیم، ولی می توانیم با غمهایمان به نزد عیسی بیاییم. او بارهای ما را بر دوش خود میگیرد. همان گونه که کلام او به ما می آموزد:

بیائید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، که به شما آسایش خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا ملایم و افتاده دل هستم، و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت. چرا که یوغ من راحت است و بار من سبک. (متی 11: 28 - 30)

عیسی شما را در بر خواهد گرفت و قلبی نو و روشی نو برای اندیشیدن به شما خواهد بخشید. کلام خدا چنین تعلیم می دهد که با نو شدن ذهنمان، دگرگون خواهیم شد (رومیان 12: 2). عیسی یاری مان خواهد کرد تا طوری دیگر بیندیشیم و طوری دیگر عمل کنیم.

دعا کنید تا در وسوسه نیفتید

اگر ناامید هستید، احتمال اینکه در دام گناهان دیگر بیفتید، بسیار است. دعا کنید که در آزمایش نیفتید. این فراخوانی اضطراری است برای آنانی که در مسیر ناامیدی قرار گرفته اند. چاره ای جز بازگشت از این مسیر ندارید. یکی از جدیدترین هشدارهای کتاب مقدس این است: «مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود، و هیچ ریشه تلخی نمو نکند، مبدا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند» (عبرانیان 12: 15). تلخی، اگر در صدد علاجش برنیاوید، می تواند زندگی مسیحی تان را نابود سازد.

به جان خود بگوئید که چه باید باید انجام دهد

نذارید جانتان به شما بگوید که چه کار بکنید. سراینده مزبور می دانست که ما می توانیم اقتدار خود را بر احساسات سرکش و عنان گسیخته خویش اعمال نماییم.

ای جان من چرا منحنی شده ای؟ و چرا در من پریشان گشته ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است (مزمور 43: 5)

سراینده مزبور با جان خود سخن می گفت. او دیوانه نبود، بلکه به خوبی می دانست که این اقتدار را دارد که به جان خویش فرمان دهد.

اگر به غرق شدن در نومیدی ادامه دهیم، پیوسته احساس قربانی بودن خواهیم کرد. حتی ممکن است احساس کنیم که خدا باید به ما توجه بیشتری بکند. بعضی ها می خواهند با تاسف خوردن به حال خویش، ترحم خدا را برای خود بخرند. حتی بعضی ها ممکن است از خدا انتظار احساساتی شدن و در نتیجه به یاری برخاستن داشته باشند. من از روی تجربه شخصی ام می توانم بگویم که خدا اینگونه عمل نمی کند. هرگاه من دچار اوقات تلخی روحانی می شوم و یا احساس قزلنی بودن می کنم، هیچ نتیجه ای نمی گیرم.

اکنون بهتر می دانم که دیگر هرگز نباید از این تاکتیک استفاده کنم . او حتی یکبار هم به کارهایی که من برای جلب توجه و ترحمش کرده ام اعتنا نکرده است ! دیگر سعی نمی کنم با گرفتن حالت یک قربانی ، دل خدا را تحت تاثیر قرار دهم. در عوض می کوشم با ایمان خود به خدا برسم. شما چطور؟ آیا می خواهید به خدا برسید ؟

دعای توبه

پدر ، شکرت می کنیم که از طریق کلامت از افکار ما گره گشایی می کنی و ما را از سردرگمی در می آوری. شکرت می کنیم پدر که راه را به ما نشان می دهی و عقده های حقارت و ترس را از زندگی ما می زدایی. خداوند ، خدای قادر مطلق ، به نام عیسی از تو می خواهیم که آمده ما را از ناامیدی رهایی دهی هیچ چیز برای تو ناممکن نیست. دعا می کنیم که روح تو ما را ملاقات و تبدیل نماید . امید را جایگزین ناامیدی بساز . فرشتگان را برای کمک به ما بفرست . به خاطر آنکه ما را در برابر دشمن حفظ می کنی از تو متشکریم . به ما قوه تشخیص ببخش تا افکار خود را بشناسیم . ما را از افکاری که از تو سرچشمه نمی گیرند ، برهان و پاکمان بساز به نام عیسی مسیح ، آمین

((فصل ششم))

گناه یوشع : گناه پیش فرض غلط

کلیسایی را می شناسم که اعضایش زمان زیادی را صرف دعا و طلبیدن روی خدا کرده اند. آنان بارها از خداوند کلامی دریافت کرده اند که به ایشان نشان داده که به زودی بیداری روحانی به آن محل خواهد آمد. آنها هم با انتظار کامل چشم به راه آمدن بیداری بودند تا در جمع آوری حصاد عظیم شرکت نمایند. اوقات پرستش در این کلیسا حیرت آور و اوقات دعا مملو از قوت بود، ولی ظاهراً این کلیسا هیچ پیشرفتی نمی کرد. در این کلیسا مثل درهای گرادان بود؛ اگر خانواده ای به کلیسا افزوده می شد، گویی دو خانواده دیگر آن را ترک می گفتند.

پس از سالها که از این دور باطل گذشت، کشف به عمل آمد که شبان آن کلیسا در طی سالیان درگیر روابط جنسی نامشروع بوده است. شنیدن این خبر برای اعضای آن کلیسا بسیار تکان دهنده بود. نخست نمی توانستند باور کنند که خادم خدا با سالها سابقه وعظ کلام خدا و ایستادن بالای منبر کلیسا چنین افتضاحی به بار آورده باشد! هنگامی که از او پرسیدند: «چطور می توانستی با وجود چنین زندگی گناه آلودی، هر هفته به موعظه کردن ادامه بدهی؟» پاسخی داد که هرگز از یادها فراموش نمی شود. او گفت: «هر هفته، پیش از اینکه برای موعظه بالا بروم توبه می کردم و از خدا می خواستم مرا ببخشد.»

گناه او به زیان کلیسایش تمام شد. بسیاری از اعضاء کلیسا مزبور را ترک کرده به کلیسایی دیگر پیوستند - حتی با وجودی که خود شبان دیگر از آن جماعت رفته بود. ایمانداران اصلاً نمی توانستند باور کنند که خدا بگذارد کسی سالها به خدمت وعظ و شبانی پردازد و گناهش بر ملا نشود. عده ای هم به کل از کلیسا بریدند.

خطایا، گناهان یا ضعفهایی هستند که دیر یا زود ما را از جاده مسیحیت بیرون می کشند و زندگیمان را به شکست و فاجعه می کشانند. گناه پیش فرض غلط زمانی رخ می دهد که ما یقین داریم از خدا شنیده ایم، ولی بدون اینکه دلهایمان را تفتیش کنیم برای اجرای فرمانهای او می شتابیم. پیش فرض غلط روحانی یعنی عمل کردن به رما و از یاد بردن لوگوس. (Logos کلام ازلی خداست حال آنکه Rhema کلامی است که خدا در طول تاریخ به واسطه انبیا و یا کلیسا با قومش سخن می گوید). کلام رما حاوی هدایتی خاص از جانب خداست؛ ممکن است نبوت یا کلام علم باشد. خیلی ها عمر خود را صرف یافتن چنین دانش روحانی ای می کنند، با این حال در زندگی با ناکامی مواجه می شوند. نسبت به کلمات هدایت الهی حساس می شوند، ولی این حساسیت به قیمت فدا کردن کلام آموزنده و کاربردی خدا، یعنی لوگوس تمام می شود.

یوشع کلام رما را داشت که به او گفته بود: «برو و زمین را بگیر.» اما کلام لوگوس، یعنی قانون تقدس را که خیلی سال پیش خدا وضع کرده بود، نادیده گرفت.

وقتی ما بر اساس پیش فرض غلط عمل می کنیم، زندگی و خدمتمان آنگونه که تصور می کنیم پیش نمی رود. برخی از مسیحیان صرفاً بدین خاطر که گمان کرده اند، از خداوند مطلبی را شنیده و آن را درک کرده اند، زخمهای عمیقی برداشته اند. از این رو وقتی اوضاع بر خلاف انتظار پیش می رود، احساس می کنند که دیگر هرگز نخواهند توانست سرپا بایستند.

نشانه های پیش فرض غلط

در صورتی که در مسیر پیش فرض غلط گام بر می دارید. می توانید از روی نشانه هایی به این موضوع پی ببرید. تنها با انداختن

نگاهی به نمونه ای از زندگی یوشع ، می توانیم اصول مهمی که علایم پیش فرض غلط را آشکار می سازند ، یاد بگیریم . اگر خود را به جای یوشع بگذارید و این اصول را در زندگی خود پیاده کنید ، متوجه می شوید که آیا به پیش فرض غلط دچارید یا نه .

مات و متحیر شدن در هنگامی که کارها برخلاف انتظار پیش می روند

بلافاصله پس از اینکه بنی اسرائیل آن پیروزی پر جلال را بر شهر اریحا به دست آورد ، یوشع ایشان را به نبردی دیگر با دشمنانشان فرستاد. اما این بار نتایج تکان دهنده ای از جنگ عایدشان شد .

و خداوند با یوشع می بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت . و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عخان ابن کرمی ابن زبدی ابن زارح از سبط یهودا ، از آنچه حرام شده بود گرفت ، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد .

(27 - 7 : 5)

وقتی بنی اسرائیل از دشمنان شکست خوردند ، نه تنها در آن مقطع زمانی متحمل تلفات شدند ، بلکه برای آینده نیز اعتماد به نفس خود را از دست دادند و حس توکل و امیدشان در هم شکسته شد . زمانی که در آرژانتین دوره دبیرستان را می گذرانیدم ، یک مشکل داشتم : انگلیسی . همیشه از این درس تجدید می شدم . انگلیسی برایم خیلی سخت بود . فکر می کردم « استعداد » صحبت کردن به این زبان را ندارم و به کلی شجاعتم را از دست داده بودم . ولی در طی فرایند دست و پنجه نرم کردن با این موضوع ، عاقبت تصمیم گرفتم هم در این درس و هم در این زبان خبره شوم . هنوز چند سالی نگذشته بود که هم می توانستم به انگلیسی بخوانم ، هم حرف بزنم و هم فکر بکنم . در ابتدا تجربه ام تلخ بود ولی همین باعث رشد و پیشرفت در زندگیم شد .

مسیحیان با شکست روبرو شده اند و نمی دانند چگونه این شکست را جبران نمایند ، در نتیجه وا رفته اند و نسبت به خدا دلسرد شده اند . اما خدا از شکستها برای آموزش درسهای تازه به ما استفاده می کند ، نه برای مات و مبهوت نمودنمان . از شوک اولیه شکست بیرون بیایید و از تجربیات سختی که به دست آورده اید به نفع خود استفاده کرده بر طبق نقشه خدا به پیش بروید .

سردرگم شدن به جای تمرکز بر هدف

اگر بفهمید که در اثر شرایطی که پیش رو دارید ، سردرگم شده اید ، آنوقت می توانید از پیش فرض غلط خود بیرون بیایید. برای درک خدا و آنچه که او در زندگیتان می کند تلاش می کنید ، ولی نمی توانید منظور او را در همان وضعیت خاص بفهمید. از این رو خودتان هم هدف ندارید و در سردرگمی فرو رفته اید .

و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده ، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند ، و خاک بر سرهای خود پاشیدند . (یوشع 7 : 6)

امروز خیلی از اعضای بدن مسیح در مرحله سردرگمی به سر می برند . کلیساها و خانواده هایی هستند که از بودن در شرایطی که چیزی هم از آن شرایط درک نمی کنند ، سخت در عذابند . آنان در حالت تاسف مرتب از خود می پرسند : « چرا » اگر شما هم در چنین مرحله ای گرفتارید ، حتما پرسشهایی نظیر اینها دارید :

- * چرا به فلان شبان این همه مدت اعتماد کردم ؟
- * چرا اینقدر ساده لوح بودم ؟
- * چرا تا این حد به خدا ایمان داشتم ؟ دیدی نتیجه اش چه شد !
- * چرا اینقدر برای کلیسایمان زحمت کشیدم ؟
- * چرا واقعا باور کرده بودم که در زندگیم عطایای روحانی عمل می کنند ؟
- * چرا چنین رویای جنون آمیزی داشتم که خدا مرا به کار خواهد برد ؟
- * چرا این همه از وقتم را به خاطر دعا برای شفای فلانی تلف کردم ؟
- * چرا فکرم را روی کار و زندگی و مسایل دنیوی متمرکز نساختم ؟

به احتمال زیاد آن روز که یوشع تمام وقت در حضور خداوند به روی افتاده بود ، پرسشهایی نظیر سوالات بالا در ذهنش دور می زد . وجودش پر از سردرگمی شده بود . نمی توانست بفهمد که چرا خداوند اسرائیل را به جنگ فرستاده بود تا در نبرد شکست بخورد .

احساس تاسف کردن از پیروی خدا و اکراه از برداشتن گام بعدی

کسانی که در اثر یک پیش فرض غلط دچار شکست شده اند به کلی فلج و زمین گیر می شوند و قدرت ریسک برای پیشروی را از دست می دهند . یوشع برخی از این احساس های تاسف و افسوس را به خداوند بیان می کند :

و یوشع گفت : « آه ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده ، ما را هلاک کنی . کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم ! (یوشع 7 : 7)

نه تنها یوشع ، بلکه همه بنی اسرائیل در حسرت « آن طرف اردن » بودند . بعضی از شبانان برای جماعت خود در خواست بیداری روحانی می کنند و چون نتیجه ای نمی گیرند ، دچار سردرگمی می شوند . شاید با خود می گویند : « ای کاش این تشنگی برای خدا ، این آتش قدوسیت ، این پیشرفت و کشمکش برای گرفتن چیزهای تازه از خدا را به دست فراموشی سپرده بودیم . چرا نتوانستیم کلیسا را در وضعیت عادی اش نگه داریم ؟ »

امروز کلیسا با وسوسه ای شدید روبرو است . زیر پا گذاشتن دید و رویا برای بیداری روحانی ، کنار گذاشتن دعاها و پرشور و راضی شدن به وضعیت موجود . آنانی که تسلیم چنین وسوسه ای می شوند از معامله کردن با شیطان خشنود هستند و ایشان در اصل به شریر می گویند : « اگر مزاحم من نشوی ، من هم مزاحمت نمی شوم . بیا با هم قرارداد صلح امضا کنیم . تو دشمن بسیار نیرومندی هستی . من به کار خودم می رسم و تو هم به کار خودت برس .» تسلیم وسوسه شدن به این صورت ، غالباً نتیجه سردرگمی ما از مشاهده اعمال خداست .

وقتی مردم از یک بحران ایمان عبور می کنند ، از آنچه خدا انجام می دهد در حیرت می مانند . تردید ندارند که خود خدا ایشان را هدایت کرده تا دست به فلان بزنند . با این حال هنگامی که پا در راه می گذارند می بینند که انگار اوضاع چندان که انتظار داشته اند مساعد نیست . این همان چیزی است که ما از آن تحت عنوان ضربه های مذهبی یاد می کنیم - ضایعه هایی که برای کلیسا پیش می آید و در فکر و دل ایمانداران حل نشده باقی می ماند .

مسیحیانی که از اثرات ضربه مذهبی رنج می برند ، کماکان به کلیسا می آیند و می روند ، هنوز در شام خداوند شرکت می کنند و خیلی اعمال « مذهبی » دیگر انجام می دهند . ولی وقتی زمان برداشتن قدم ایمان و انجام دادن کاری بزرگ برای خدایشان فرا می رسد ، از حرکت باز می ایستند . صدایی در درونشان می گوید : « یک لحظه صبر کن ؛ شکست عای را به یاد می آوری ؟ به خاطر داری که هنوز نفهمیده ای که چرا آن دفعه شکست خوردی ؟ ولی به هر حال شکست خوردی . این بار هم حتما شکست خواهی خورد.» سپس این صدای حاکی از تاسف ، اشخاص را به حالت فلج درآورده از تلاش برای رسیدن به پیروزی تازه باز می دارد .

کنار زدن پیش فرض غلط

آیا نشانه های بلا رادر زندگی خود تشخیص دادید ؟ آیا احساس می کنید که دیگر نمی توانید به مقصود خدا از کارهایی که در زندگیتان می کند ، پی ببرید ؟ آیا هدف را گم کرده اید و یا سردرگم شده اید ؟

گامهایی است که با برداشتنشان می توانیم از پیش فرض غلط دور شویم . برای بازیافتن هدف در زندگیتان این گامها را بردارید . در حین برداشتن این گامها خدا کشفی تازه از هدفها و مشیتی که برایتان در نظر گرفته به شما عطا خواهد کرد

مسئله شکستهای پیشین خود را حل کنید

پیش از این که بتوانیم به مسئله سردرگمی خود پایان دهیم لازم است مسئله شکستهای قبلی خود را حل کنیم . از یوشع سرمشق بگیرید . به حضور خداوند بروید و آنقدر بمانید تا از او بشنوید . از او پرسید که کجای کار اشتباه بوده است . بخواهید شما را یاری کرده تعلیمتان دهد . به او بگوئید که خواهان آموختن هستید . شاید نتوانید آنچه در گذشته اتفاق افتاده را عوض کنید ، ولی یقیناً می

توانید طرز فکر خود را عوض کرده برای آینده روشنی دیگر در پیش بگیرید.

یوشع به سندرم پس از بیداری روحانی مبتلا شده بود. بنی اسرائیل درست پیش از شکست در نبرد عای، توانست بودند با دخالت مستقیم خدا به طرزی مافوق طبیعی براریحا پیروزمند شوند و آن شهر را فتح کنند. آنها توانسته بودند شهر حصارداری را که می توان مانع از ورود ایشان به سرزمین موعود و تملک آن شود شکست دهند. این پیروزی ترس به دل دشمنان بنی اسرائیل انداخته بود. دهکده های اریحا به خاطر نقشه و هدایت عالی خدا، به طرزی معجزه آسا فرو ریخته بود. آنها توانسته بودند شکست ناپذیران را شکست دهند! یوشع حتما خیلی اطمینان و امید به آینده پیدا کرده بود.

اصلا مهم نیست که در گذشته چه تعداد پیروزی به دست آورده اید یا چه تعداد اشخاص را به سوی خداوند هدایت کرده اید. حتی مهم نیست که شاهد چه معجزات پر جلالی بوده اید که خداوند از طریق شما به ظهور رسانیده است. اگر در زندگی خود یک عای - شکست غیر قابل توجیه - دارید، این شما را زجر خواهد داد و در کلیسا فلج تان خواهد کرد. اگر شبانتان می گوید: « بسیار خوب، کلیسا، موقع آن رسیده که وارد مرحله بعدی شویم »، قادر به برداشتن گامی به سوی جلو نخواهید بود. در دلتان احساس بدی می کنید - ممکن است بگویید: « من قبلا دست به این تلاش بی حاصل زده ام. » پس بدانید که این اکراه و بی اعتنائی شما می تواند به منجر به گناه شود.

حرمت خدا را پاس بدارید

وقتی در شرایطی قرار می گیریم که قادر به درکش نیستیم، نه تنها نام و آبرویمان، بلکه حرمت خدای قادر مطلق به مخاطره می افتد. اگر در پیش چشمان همسایگان متحمل شکست و ناکامی شویم، این خداست که در نظرشان شکست خورده، تنها تصویری که بسیاری از ایمانداران از مسیح می توانند ببینند، همان تصویری است که از تماشای شما و خانواده تان عایدشان می شود. وقتی به شما نگاه می کنند، چه می بینند؟ یوشع در ورای آبروی خود به عنوان یک رهبر، نگران چیز دیگری بود - آبروی خدا. آه ای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده اند، زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد، (یوشع 7: 8-9)

یوشع فقط نگران آینده اسرائیل نبود - دغدغه او به خاطر آبرو و حرمت خدا بود. اگر چه پیش فرض غلط بر فکر یوشع چیده شده بود، ولی او با ابراز نگرانی خود به خاطر حرمت خدا، عملا کار درستی کرد. او از خدا سوال درستی کرد. « تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟ »

در زمانهایی که نمی توانید به طریقه های خدا پی ببرید، از خود چه واکنشی نشان می دهید؟ اگر ایمان و قوت خود را از دست بدهید، ممکن است مسیحیت در نظر اطرافیان تان نوعی شکست جلوه کند. در مواقعی که ما از شرایط و علل بروز وقایع چیزی نمی فهمیم، واکنش هایمان دارای اهمیت بسیاری می باشند. نه تنها حرکت خود، بلکه پیش از آن حرمت خدا را پاس بدارید.

وفادار باشید

برای پرهیز از پیش فرض غلط، گام وفاداری حایز اهمیت حیاتی است. به موضوع وفاداری در هیئت رهبری کلیسا قدری بیندیشید. در اکثر مواقع می بینیم که اعضای هیئت رهبری (خادمان) بیش از آس و حیثیت شبانشان به فکر آبروی خود هستند. به طور مثال شاید روزی یکی از کسانی که روی نیمکت کلیسا نشسته، تصور کند دعوت دارد شبان کلیسا را اصلاح کند. پس به اشتباه شبان را به کجروی و تعلیم آموزه های تحریف شده متهم می نماید.

خیلی به ندرت پیش می آید که چنین شخصی بتواند با اتهاماتی که بر شبان وارد می سازد، راه را درست طی کند. در غالب موارد او دغدغه هایش را به صورت شایعه می پراکند. شایعه پراکنی بدون اینکه به آدمها فرصت دفاع از خود بدهد، ایشان را بی اعتبار می سازد.

وقتی شایعه از طریق اعضای کلیسا شروع به پراکرده شدن می کند، کادر هیئت شبانی دو گزینه مشخص پیش روی خود دارند . نخست آنکه یکی از اعضای هیئت شبانی ممکن است به جای دفاع کردن از شبان به حالت دفاعی درآید و از اینکه شایعه مزبور می تواند بر او نیز چه تاثیری بگذارد سخت به تکاپو بیفتد . اگر چنین شخص به جای وفادار بودن نسبت به شبان به فکر دفاع از شخص خودش برآید ، ترجیح داده که شخص خودش را جزیی از معضل سازد . اگر این فرد خود به شایعه پراکنی ادامه دهد ، عملاً به گسترش درگیری دامن زده است . غالباً این خادمان حتی به جایی می رسند که تصمیم به مخالفت با شبان می گیرند .

گزینه دیگر برای عضو هیئت شبانی این است که نقش خود را به عنوان پشتیبان شبان درک کند و به قول معروف از پشت به او خنجر نزند . شاید واقعا شبان تقصیرکار باشد ، ولی مشکل از راه شایعه پراکنی و غیبت پشت سر شبان حل نمی شود . تنها راه حل مشکل ، گفتگوی رودرو است . آنچه به مخاطره می افتد موضوع وفاداری است . نخستین واکنش اعضای هیئت رهبری کلیسا باید این باشد که به فکر آبروی شبان - و آبروی خدا - باشند ، تا نگران آبروی خودشان .

برادران و خواهران عزیزم ، لازم است که نه تنها در برابر همسایگانمان بلکه در میان قوم خدا نیز از حرمت و آبروی خدا پاسداری نماییم . مواقعی هست که به نظر می رسد دست به هر چه می زنیم یک فاجعه و ناکامی به بار می آید . اما در هر حال باید فراتر از خودمان و آبروی خودمان بیندیشیم . پای حرمت و حیثیت خدا در میان است . واکنش ما به بحران نباید منجر به خیانت به خدا گردد .

خدا را به پاسداری از حرمت خودش برانگیزید

موسی بارها این دعا را به درگاه خدا کرد : « ای خداوند ، مصریان چه خواهند گفت اگر تو اسرائیل را محو و نابود سازی . مردم چه فکری خواهند کرد ، اگر تو بگذاری ما شکست بخوریم و این قوم در بیابان هلاک شوند ؟ موسی به ما یاد می دهد که چگونه باید خدا را به حفظ حرمت خودش واداریم . موسی گفت : « حتی اگر از نسل من قومی عظیم به وجود آوری ، مصریان بت پرست درباره قومی که تو از مصر بیرون آوردی تا هلاک گردند ، چه خواهند گفت ؟ خداوندان گذار این قوم محو شوند . »

موسی در شکاف میان خدا و قوم اسرائیل ایستاد . او زیباترین تصویر از خدمت شفاعت را به ما ارائه می دهد . خدا راضی شده بود که قوم اسرائیل را برای ناطاعتی های مداومشان نابود سازد . ولی به خاطر شفاعتهای موسی برای قومش در حضور خدا ، ایشان را از خطر هلاکت رهیدند .

در باب 18 پیدایش نمونه ای دیگر از شفاعت کنندگان را می یابیم : ابراهیم . هنگامی که خدا ابراهیم را زامقصودش که نابودی شهرهای گناهکار سدوم و غموره بود ، آگاه ساخت ، ابراهیم بی درنگ از خدا طلب رحمت کرد . « آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد . شاید در شهر پنجاه عادل باشند ، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را به خاطر پنجاه عادل که در آن باشند ، نجات نخواهی داد ؟ (پیدایش 18 : 23-24)

پس خدا نرم شد و موافقت کرد که در صورت یافتن پنجاه نفر انسان پارسا در آن شهرها ، آنان را هلاک نسازد . اما ابراهیم شفاعت کننده به این هم بسنده نکرد ! باز به شفاعت کردن برای مردم پرداخت . « شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد ؟ ... هرگاه در آنجا چهل یافت شوند ؟ ... شاید در آنجا سی پیدا شوند ؟ ... اگر بیست در آنجا یافت شوند ؟ (آیات 28-31)

حتی زمانی که خدا پذیرفت در صورت یافتن بیست نفر پارسا دست از نابودی شهرها بردارد ، باز ابراهیم به شفاعت کردن ادامه داد . « خشم خداوند ، افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم ، شاید ده نفر یافت شوند ؟ » (آیه 32) .

شفاعت ابراهیم خدا را تشویق به پاسبانی از حرمت خویش نمود . خدا در پاسخ به درخواست ابراهیم گفت : « به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت . » (آیه 32) . چنین دعاهایی را در زندگی موسی ، ابراهیم و یوشع می بینیم دعوای که به ما نشان می دهند باید به فکر حرمت و آبروی خدا باشیم .

این واقعیت را بپذیرید که پیروزی اصیل باید تقدس به دنبال داشته باشد

وقتی گناهی در اردوگاه وجود دارد ، هیچ شانس برای پیروزی نیست ، حتی اگر جنگ از سوی خدا باشد . اگر بدن مسی در این کشور روی بیداری را نمی بیند ، به اعتقاد من بدین خاطر است که کلیسا هنوز به حساب همه گناهان خود نرسیده است . شاید این گناهان درصد کوچکی را تشکیل بدهد ، ولی حتی کوچکترین درصد گناه هم باعث شکست خواهد شد . نمونه آن را در شکست قوم اسرائیل شاهد هستیم :

خداوند به یوشع گفت : « برخیز چرا تو به این طور به روی خود افتاده ای . اسرائیل گناه کرده ، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم ، تجاوز نموده اند و از چیز حرام هم گرفته ، دزیده اند ، بلکه انکار کرده ، آن را در اسباب خود گذاشته اند (یوشع 7: 10-11) گناهی وجود دارند که ما آنها را خیلی عادی تلقی می کنیم . اما اکنون زمان آن فرا رسیده که نیک و بد را از هم جدا سازیم . دیگر نمی توانیم با گناه در اردوگاه کنار بیاییم . شاید خداوند می گوید : « زمان سستی و انعطاف نشان دادن نسبت به گناه ، مویه سردادن و افسوس خوردن ، به سر آمده . وقت آن نیست که احساس قربانی بودن بکنید و یا از عقده های حقارت رنج ببرید . اسرائیل گناه کرده ، آنان از عهدی که به ایشان امر فرمودم ، تجاوز نموده اند . آنان از چیزهای حرام گرفته ، دزیده اند ، دروغ گفته اند و این رویه را جزء زندگی عادی و روزمره خود کرده اند . از این روست که قوم من توان ایستادگی در برابر دشمنانش را ندارد . » یوشع به عنوان رهبر بنی اسرائیل نمی فهمید که چرا خداوند اجازه داده دشمنان لشکرش را شکست دهند یوشع سعی در پنهان کردن گناه خود ننموده بود . او شخصا کاری را کرده بود که خدا به او گفته بود بکند . او نه زنا کرده بود و نه پول کسی را دزدیده بود . نه وقتش را صرف خوشگذرانی کرده بود نه میگزساری . با این وجود در جنگ پیروز نشد ! شاید شما هم در موقعیت یوشع قرار داشته باشید . شاید در حالی که کارتان درست باشد ، باز شکست بخورید . شاید خدا آشکارا به شما چراغ سبز نشان داده و می دانید که در زندگی خود مطابق اراده خدا به پیش می روید . اما این امکان وجود دارد که در کلیسایان ، خانواده تان یا جمعی که بدان تعلق دارید ، گناهی وجود داشته باشد . شادی در اردوگاه گناهی نهفته است . ناطاعتی زمینه ساز نابودی است .

چیزهای حرام را نابود سازید

ضعف بین اسرائیل در این بود که خود را از شر گناه خلاص نکرده بودند ؛ آنها دامهایی را که گناه در میانشان گسترده بود ، نابود نکرده بودند . ضعف و آزار ایشان ، عاقبت آنها را به نابودی کشاند . خدا در کنار کسانی که چیزهای حرام را در زندگی خود نابود نمی سازند ، نخواهد ماند . خداوند می گوید : مادامی که بتهایی که در میان خود نگهداشته اید ، نابود نکنید ، با شما نخواهم بود .» من مسیحیانی را دیده ام که گویی خداوند دستش را از زندگیشان بیرون کشیده است . وقتی این وضع را می بینم می پرسم : « پس برکت کجاست ؟ پس ترس خدا کجاست ؟ »

چنین وضعیتی در یک لحظه اتفاق نمی افتد . اطفا کردن روح شاید سالها به طول انجامد . آلوده شدن ذهن و پر شدن چشمان از حرص و طمع ممکن است سالها طول بکشد . اما آغاز و انجامش وقتی است که ارضای نفس و جسم خودمان را به خشنود ساختن خدا ترجیح بدهیم . اگر به تغذیه جسم و نفس خود ادامه بدهیم ، به نقطه ای می رسیم که خداوند می گوید : « اگر چیز حرام را از میان خود تباہ نسازید ، من دیگر با شما نخواهم بود . »

شنیده بودم که بانویی مسیحی در مقطعی از زندگی خود به شوهرش خیانت کرده و با مرد دیگری رابطه نامشروع داشته است . وی در مدتی که با آن مرد رابطه داشت از او هدایایی گرفته بود که یکی از آنها زنجیر گردنبنند طلایی بود . بالاخره آن زن رابطه نامشروع خود را با فاسقش قطع کرده و به زندگی عادی خود برگشته بود . ولی تصمیم گرفته بود زنجیر طلا را برای خود نگهدارد . هر چه باشد ، آن زنجیر ارزش مادی داشت .

خلاصه ، هر یکشنبه بانوی مسیحی به اتفاق شوهر و دو فرزندش به کلیسا می آمد ، در حالی که زنجیر طلا را به گردن داشت . یک روز یکشنبه پس از آنکه واعظ همه را دعوت به توبه می کند ، روح القدس با قلب این زن صحبت کرده او را به خاطر نگهداشتن این یادگار گناه توبیخ می سازد . او به زور راهش را از میان جماعت باز کرده به جلوی محراب کلیسا می آید و این هدیه گناه را در حضور خدا می گذارد و بر می گردد . خدا از او خواسته بود از شر چیزهای حرامی که در زندگیش مانده و خدا دستور نابودی اش را داده ،

خود را خلاص سازد .

امروز فریاد خدا خطاب به کلیسا این است . به خاطر شکستهای خود، خدا را سرزنش نکنید و نگوئید : « خداوند، تو با ما چه کرده ای ؟ چرا ما دیگر کامیاب نیستیم ؟ چرا در زندگی گذشته مان این همه لطمه و شکست وجود دارد ؟ » نخست به خاطر داشته باشید که خدا از قومش تقدس می خواهد . هیچکس بدون تقدس خدا را نخواهد دید.

خود را تقدیس نمایید

راه حلی که خدا در هنگام شکست به بنی اسرائیل ارائه کرد این بود که خویشان را تقدیس کنند . آنان برای کسب پیروزی در جنگ راه دیگری نداشتند جز اینکه بتهای زندگی شخصی خودشان را بازشناسند و آنها را دور سازند .

برخیز ، قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشان را تقدیس نمایید ، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید : ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی ، پیش روی دشمنان خود نمی توانی ایستاد (یوشع 7: 13)

در همان روزی که قرار بود من در کنفرانسی در سیدنی استرالیا موعظه کنم ، گردهمایی بزرگی با شرکت هزاران همجنس باز در مرکز شهر برپا شده بود .

خیلی ها هم به گرد همایی مسیحی ما آمده بودند ، از جمله مقامات دولتی که در ردیف جلو نشسته بودند . همین مقامات به من گفتند که پارسال هم همجنس بازان جشنی برپا کرده بودند . در طی کنفرانس خداوند در مورد ایشان کلام نبوتی تندی داد و من تشویقشان کردم که این کلام را بنویسند . نبوت چنین می گفت : « آنچه امشب در خیابانهای شهر شما می گذرد (اشاره به راهپیمائی همجنس بازان) مایه انزجار من است . اما آنچه بیشتر مرا منزجر نموده گناه قوم خودم می باشد که اجازه داده اند درخت ناپارسائی در شهرشان بروید . »

سخن خدا با قومش این بود که وی بیش از گناهان همجنس بازان ، نگران گناهان کلیساست . نبوت مزبور چنین ادامه می یافت : « این درخت ناپارسائی در حال نمو است . آنقدر رشد کرده و تنومند شده که دیگر نمی توان آن را با تبر انداخت یا با اهره برید . تنها راه انداختن این درخت در شهر شما آن است که مواد غذایی لازم برای ادامه حیاتش قطع شود و این مواد غذایی چیزی نیست جز گناه قوم من . »

این کلام در مورد کلیسا در بسیاری از شهرهای جهان مصداق دارد . ناپارسائی در شهرهای ما چنان ریشه دوانیده که به نظر می رسد هیچ چیز قادر به تکان دادنش نیست و هیچ چیز عوض نخواهد شد . علتش این است که در کلیسا گناه و عدم پارسائی حاکم است .

قصد ندارم هیچ کلیسای بخصوصی را متهم به گناه کنم . من می گویم که بدن مسیح هنوز آنطور که عیسی می خواهد پاک نشده است . من چشم انتظار زمانی هستم که ما دیگر تقدس را در کلیساهایمان وعظ نکنیم . زمانی که کلیساهایمان بگویند : « دیگر در داخل کلیسا به کسانی که تقدس را موعظه کنند نیاز نیست . » من منتظر روزی هستم که پیغام تقدس را به میان خیابانها و استادیومها ببریم و به کسانی اعلام کنیم که هرگز انجیل را نشنیده اند .

من مشتاق زمانی هستم که ما قرار است تقدس را برای بی ایمانان موعظه کنیم ، چرا که ایمانداران این پیغام را شنیده و از آن اطاعت کرده اند . کلام خدا می گوید که خداوند عروسش ، کلیسا را آماده می سازد . عروس جامه ای بدون چین و لکه بر تن خواهد نمود . روح القدس آخرین لکه را هم از دامان کلیسا پاک خواهد کرد . با زدودن گناه از زندگی تان ، خویشان را مهیا سازید .

در برابر دشمن متحد شوید

ما در شهر خودمان ، لاپلاتای آرژانتین شاهد یک بیداری روحانی بزرگ و تاریخی بودیم . مبشری به نام کارلوس آناکوندیا در سال 1984 به شهر ما آمد تا در فضای باز جلسات بیداری خود را برپا کند و شش ماه در این شهر ماند . در این مدت بیش از پنجاه هزار نفر به مسیح ایمان آوردند . از آن زمان به بعد بیداری روحانی در سرتاسر آرژانتین گسترش یافته . گفته می شود که در پانزده سال اخیر و در نتیجه آن بیداری روحانی بیش از دو میلیون نفر به مسیح ایمان آورده اند . معجزات واقعی یکی پس از دیگری به وقوع می

پیوستند. ما به چشم خود می دیدیم که هزاران نفر نجات می یافتند ، شفا پیدا می کردند و از اسارت دیوها آزاد می شدند . خیلی از کلیساها که اعضای اندکی داشتند ، شمارشان به چند صد نفر رسید .

اما در هنگامه پیشرفت آن بیداری عظیم ، پدیده دیگری هم در حال وقوع بود . وقتی روح خدا در میان ما شروع به خرامیدن می کند ، چه ما متحول شویم و چه به زندگی گذشته خود بازگردیم ، در هر صورت بیداری را تجربه کرده ایم . برخی از شبانان آرژانتینی تصمیم گرفتند به روشهای گذشته خود بازگردند . آنها به کار کردن در میان اعضای کلیسای خود و فراموش کردن نیازهای شهرشان بسنده کرده بودند . آنان اتحاد و دید و رویا را از یاد برده بودند و فقط روی رشد خدمت و کلیسایشان ، آنهم در انزوا ، متمرکز شده بودند . در شهری کار به جایی رسید که بعضی از شبانان در برنامه های رادیویی لب به انتقاد از همگان گشودند و از می کروفنهای برای تهمت زدن به آنان استفاده کردند .

چرا چنین اتفاقی افتاد ؟ آنها گذاشته بودند گناه در کلیسایشان به حیات خود ادامه دهد و برای جلوگیری از آن اقدامی نکرده بودند . از قدیم گفته اند ، اگر می خواهید شرارت در همه جا پر شود، تنها کاری که باید کرد این است که همه پارسایان دست روی دست بگذارند و هیچ کاری نکنند . ما مصداق دقیق این مثل را در آرژانتین شاهد بوده ایم . اکنون بیشتر از هر وقت دیگری در گذشته ، مردم به مواد مخدر معتاد شده اند . آمار جنایت بالا رفته . کسانی هستند که تنها به خاطر سه دلار حاضرند آدم بکشند . پول طرف را می گیرند و یک گلوله هم توی شقیقه اش خالی می کنند . ناامنی و عدم ثبات در همه جا افزایش یافته . در زمانی که مشغول نگارش این کتاب هستم ، شهرهایمان به دلیل اضمحلال اقتصادی به منطقه جنگی شباهت یافته اند .

به عقیده من این وضع بدین خاطر پیش آمده که خداوند ما را ملاقات کرده و بعد نخواستہ ایم که قدوسیت خدا در زندگی و روابطمان جا بیفتد . به درخت ناپاراسایی اجازه داده ایم د ر شهرمان رشد کند . بسیاری از شبانان ، و از جمله خودم ، به جایی رسیده اند که فریاد می زنند ، « آه ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده ، ما را هلاک کنی ؟ » اگر هر روزه در پی تقدس و پاکی نباشیم ، بیداریها ، برکات و دستورهایی که خدا در گذشته به ما داده ، ممکن است منجر به هلاکت ما شوند . حمله های دشمن می تواند شدیدتر و رذیلانه تر از گذشته باشن .

با این وجود ، من خیلی امیدوارم . اکنون ما به لاپلاتا برگشته ایم و مردم شهر را به « رویارویی برای تبدیل » فراخوانده ایم . در سپتامبر 2000 ، شاهد بودیم که یک ورزشگاه با گنجایش بیش از شش هزار نفر ، کاملاً پر شد . وقتی سال بعد برگشتیم ، برای نخستین بار در تلویخ شهر لاپلاتا ، توانستیم چندین کلیسا را با هم متحد کرده همه را در یک استادیوم بزرگ فوتبال گرد آوریم . البته همه کلیساهای شهر حضور نداشتند ، ولی این حکایت همچنان ادامه دارد .

مکاشفه ، نه تاسف

وقتی در خانواده با مشکلی جدی روبرو می شوید و یا در زندگی زناشویی خود به بن بست می رسید ، لازم است از خدا بپرسید که چرا این شکست روی داده . از او بخواهید بر شما مکشوف سازد که در کجا اشتباه کرده اید . از او بخواهید به شما بگوید که بعد باید چه کنید . تاسف خوردن هیچ دردی را دوا نخواهد کرد . افسوس گذشته را خوردن زندگی زناشویی در شرف سقوط شما را نجات نخواهد داد . شما به مکاشفه نیاز دارید . لازم است خدا با قلبتان صحبت کند .

اگر در شرایطی هستید که آماده رها کردن کلیسا، کار ، خدمت ، دعا و دیگر جنبه های سودمند زندگی هستید ، به مکاشفه نیاز دارید . نیازتان این است که روح القدس با دلتان سخن بگوید و به شما کلامی امید بخش عطا کند .

گناه عخان مسبب دردسر برای همه قوم اسرائیل شد . تجاوز او از عهد خداوند باعث شد که همه بنی اسرائیل مورد غضب واقع شوند . پس بامدادان ، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید ، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله های خود نزدیک آیند ، و قبیله ای را که خداوند انتخاب کند ، به خاندانهای خود نزدیک بیایند ، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند . و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود، با هر چه دارد به آتش سوخته شود ، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده ، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است ! (یوشع 7 : 14-15)

عخان توضیح داد که چرا مرتکب گناه شده است. او آز و طمع خود را چنین تشریح کرد :

عخان در جواب یوشع گفت : « فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده و چنین و چنان به عمل آورده ام . چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعار و دویست منقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه منقال بود دیدم ، آنها را طمع ورزیده ، گرفتم و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می باشد (یوشع 7 : 20-21)

علت شکست ایشان همین بود . این اصل را همیشه در خاطر داشته باشید : اگر اوضاع خوب پیش نمی رود ، تقصیر از جانب خدا نیست.

ما به شخصیت و صفات خدا ایمان داریم . او در همه طریقه‌های خود کامل است . اگر در زندگی من اشکالی پیش آمده ، به جرات می گویم که اشکال از طرف من بوده ، یعنی یا به خاطر تمایلات شیطانیم بوده ، یا به خاطر نفس و یا به دلیل غفلت ابلهانه خودم . گناه یوشع این بود که به غلط پیش خود فرض گرفته بود که چون بنی اسرائیل قبلاً شهر اریحا را فتح کرده اند ، این بار هم در جنگ پیروز خواهند شد - ولی این بار بدون مداخله الهی - تنها مسئله ای که معادله را بهم زد این بود که این دفعه گناهی در اردوگاه مخفی شده بود .

یوشع خیلی چیزها را قطعی می دانست . خیلی مواظب آن ایمان یا عقیده ای باشید که می گوید : « اگر چیزی را به کرات بر زبان آورم ، اگر مثلاً یکصد مرتبه تکرارش کنم . خدا وادار به انجامش خواهد شد ، و به این طریق حرف من پیش خود رفت . » ما نمی توانیم خدا را آلت دست « راههای خودمان » قرار دهیم . دعا‌های ما باید در راستای اراده خدا باشد و گرنه شنیده نخواهند شد . من به این حقیقت ایمان دارم : « اگر کلام خداوند را اعتراف و اراده او را اعلام کنیم ، آن کلام واقع خواهد شد . اما اگر با یکدندگی خود پافشاری نماییم و آسمان را آلت دست برنامه های خودخواهانه خویش قرار دهیم ، آن وقت سخت ناامید خواهیم شد .

توبه کنید و ماً موریت خویش را به انجام رسانید

خوب توجه داشته باشید که در همین داستان کمی جلوتر چه اتفاقی افتاد . بنی اسرائیل توبه کردند ، با گناهی که در میانشان مخفی شده بود برخورد نمودند و سپس برگشته شهر عای را با یک پیروزی بزرگ تسخیر نمودند . پس از اینکه ایشان با گناه پیش فرض غلط مقابله کردند ، توانستند آن سرزمین را تصرف نمایند .

خداوند چشم انتظار است که شما با انجیل به سوی شهر خود حمله ور شوید . خداوند منتظر است که در خانه هایتان پیروزی را اعلان کنید . اما اگر در دلتان گناهی لانه کرده ، مسئولیتش را خود به عهده گرفته دلتان را پاک بسازید . سپس بار دیگر به میدان جنگ بازگردید . ما حق نداریم به خاطر شکست های قبلی ، از خودمان سلب صلاحیت نماییم .

به خاطر اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده اید ، ناامید نشوید . بعضی ها دیگر هرگز نمی توانند مثل قبل به خداوند توکل کنند . بوده اند کسانی که زمانی در آتش اشتیاق خدا می سوختند ولی حالا با احتیاط ، حرارتی ملایم از خود نشان می دهند . شاید در گذشته اشتباهی احمقانه از آنها سرزده ، ولی حالا می گویند : « دیگر به روح القدس اعتماد ندارم . » روح ترس این اشخاص را در خود پیچیده است . از این روح آزاد شوید . دوباره به خدا توکل کنید . مثل آن بچه ای باشید که به پدرش اعتماد کامل دارد .

باید ما به آن سادگی ایمان گذشته خود بازگردیم و بگوییم : « خدایا ، در گذشته تو توانستی فلان کار را برایم بکنی ، اکنون هم می توانی . اگر قبلاً در گرفتن اریحا کمک مان کردی ، می توانی در تسخیر عای نیز یاریمان دهی . برای تو ناممکن معنا ندارد . » خدا می خواهد ایلایایی را برانگیزد که به اطرافیان خود بگویند : « نزد من آید آن خدایی که به آتش جواب دهد ، او خدا باشد . » ما به مردان مبارزه نیازمندیم ، مردانی که جرأت ایمان آوردن داشته باشند .

زمانی که در دبیرستان بودم ، با جوانی به نام مارسلو دوست شدم . او شخص بی خدا و وحشی و بسیار نامقدس بود . یادم هست که یکبار به یکی از دوستانم گفته بودم : « این مارسلو هرگز مسیحی نخواهد شد . »

سالها پس از نخستین باری که کارلوس آناکوندیا به لاپلاتا آمد ، من هدایت یک گروهی مسیحی را بر عهده داشتم . هنگامی که در بالای بلندی ایستاده جمعیت شش هزار نفری را که در میدان شهر گرد آمده بودند نظاره می کردم ، ناگاه چشمم به شخصی افتاد که

روی سکوی وعظ ایستاده از جماعت فیلم برداری می کند. او خیلی شبیه مارسلو بود؛ همان جوانی که من درباره اش گفته بودم که محال است به مسیح ایمان بیاورد. پس از گردهمایی او به طرفم آمد تا با من سلام و احوال پرسی کند. در نهایت شگفتی دیدم که خود مارسلو است!

مارسلو به طرز اعجاز آمیزی نجات یافته بود. ما دوستی مان را از نو تجدید کردیم و او شروع به آمدن به کلیسایی کرد که من شبانش بودم.

هنوز مدتی نگذشته بود که او در زمره رهبران کلیسا قرار گرفت. او هنوز در همان کلیسا مشغول خدمت است، هر چند من دیگر در آنجا شبنانی نمی کنم. زمانی که من در دبیرستان بودم، دوستی ام را با مارسلو قطع کردم، ولی خدا او را رها نکرد بلکه نجاشش داد و از او یک خادم وقف شده مسیحی ساخت.

شاید شما هم مثل یوشع، پس از نخستین پیروزی بزرگش هستید؛ قادر به دیدن آینده نمی باشید و از خدا می پرسید که چرا شما را به این نقطه آورد. شاید شکست خود را به حساب تقدیرتان بگذارید. خدا برای شما و زندگیتان نقشه های عالی در نظر دارد. با کمک خدا خواهید توانست شهرها، جانها، خانواده خود و همسر خود را برای خدا فتح کنید.

سرزنش کردن خدا و سرباز زدن از انجام اراده او در هنگام شکست، از بار گناه و اشتباهات چیزی نمی کاهد. اگر یوشع توبه و اردوگاه را پاکسازی نمی کرد، قوم اسرائیل به کلی نابود می شد. برای اینکه بتوانیم در برابر دشمنان خود بایستیم، باید اول خود را اصلاح کنیم و مورد آموزش قرار بگیریم.

اگر نومید و دلمرده اید، خدا می خواهد به شما شادی ببخشد. من یقین دارم که خداوند مکاشفه خود را در دلهایتان خواهد گذاشت و از آسمان هدایت لازم را خواهید گرفت. از گذشته درسهای بیشتری خواهید گرفت و برای آینده ایمان بیشتری خواهید داشت. تجربه خفت بار عای زمینه ساز کسب پیروزی برای پادشاهی خدا خواهد شد.

دعای توبه

پدر، ما را ببخش که هر وقت دلیل شکستهایمان را نمی فهمیم، تو را سرزنش می کنیم. کلیسایمان را از بدیها و شکستهای اخلاقی پاک بساز. ای خدا، ما را آزاد کن. ما برای تبدیل دعا می کنیم. ما هم مثل یوشع فقط برای انجام اراده تو می کوشیم، ولی داشتن نیت و انگیزه خوب کافی نیست. خداوند از تو استدعا می کنیم بتهایی را که در زندگی مان مخفی کرده ایم، آشکار سازی. کمک مان کن تا اردوگاه را پاک بسازیم و چیزهای حرام را از آن دور کنیم. ما را افرادی مؤثر در پادشاهی خود بساز.

خداوند، من به تو قول وفاداری می دهم. قول می دهم که در مواقعی که راههای تو و شرایط خود را نمی فهمم، همچنان وفادار بمانم و از حرمت تو دفاع کنم، چون می دانم که تو راستگو و همه انسانها دروغگو هستند. حتی اگر هر بار که از تو تقاضا می کنم، مرا شفا ندهی، مثل ایوب خواهم گفت: «اگر چه مرا بکشی، باز تو را حمد خواهم گفت.» در زندگی تسلیم اقتدار و عظمت تو می شوم. به نام عیسی مسیح آمین.

((فصل هفتم))

گناه شائل پادشاه : هنگامی که حماقت به گناه تبدیل می شود

اخیرا در بولتن خبری دندان پزشکان که از طرف یکی از دوستان دندانپزشکم به دستم رسید ، به عنوانی برخوردی که نظرم را به خود جلب کرد : « یا مراقبت از دندان یا پیامدهای آن . » به این فکر افتادم که واقعا چه تعداد از آدمها با این قانون بهداشت دندان مبارزه می کنند با این تصور که ، « شاید مرور زمان از درد دندانم بکاهد یا به کلی شفا پیدا کنم . » پس به جای اینکه قرار ملاقات با یک دندانپزشک را در برنامه زمانی خود بگنجانند ، آنقدر صبر می کنند و صبر می کنند تا یک شب ، دیر وقت از شدت دندان درد از خواب بیدار شوند و وضع آنقدر خراب است که دیگر نمی توانند مراجعه به دکتر را عقب بیندازند .

عنوان بولتن خبری دندانپزشکان مرا به فکر واداشت تا این عنوان را از خود بسازم : « مراقبت از جان یا پیامدهای آن . » اگر بخواهیم خطایا و گناهایی را که در حال حاضر در کلیسا وجود دارند پنهان کنیم و از دیده ها مخفی نگه داریم ، عاقبت گرفتار عواقب دردناکی خواهیم شد . به همین خاطر است که تلفات و ضایعات اخلاقی در کلیسا اینقدر زیاد است . ما هنوز آماده رویارویی با گناه نیستیم . از این روست که این همه مسیحی نیکخواه سرانجام روحانی بسیار فاجعه باری پیدا می کنند

واژه حماقت را یکی از فرهنگهای لغات چنین توصیف کرده است : « نداشتن تفکر صحیح یا قضاوت درست و ابراز آن ، بی فکری . » در مدرسه کتاب مقدس استادی داشتم که همیشه می گفت : « جوهره گناه ، حماقت است . » بیایید با هم یکی از شخصیتهای کتاب مقدس را که در اثر حماقت در ورطه سقوط روحانی افتاد ، مورد بررسی قرار دهیم .

تقدس و حماقت را هرگز نمی توان با هم یکجا جمع کرد

گناه شائل پادشاه را می شود گناه حماقت نام نهاد . بدون شک من و شما کمتر پیش آمده که کسی را ببینیم که در اثر نداشتن احساس از لحاظ روحانی سقوط کند . اما خیلی ها را می شناسیم که به خاطر نداشتن عقل و حکمت به ورطه سقوط روحانی افتاده اند . در جایی که حماقت هست ، تقدس جایی ندارد - این دو مثل آب و آتش می مانند و در یکجا جمع نمی شوند . اگر می خواهید مقدس باشید ولی درعین حال از حماقت خود نیز بهره مند گردید ، زمانی می رسد که وادار خواهید شد یکی از آن دو را برگزینید . پیش از آنکه به نمونه حماقت از زندگی شائل نگاهی بیندازیم ، دلم می خواهد با ذکر مثالی از زندگی خودم به شما نشان بدهم که حماقت چگونه عمل می کند .

خیلی خوب یادم هست که وقتی تازه به سن نوزده سالگی رسیده بودم ، چگونه احساسی داشتم . در آن سن من در کلیسا هم وعظ می کردم ، هم تعلیم می دادم و هم رهبری می کردم . در ضمن رئیس سازمان رویال رنجرز (Royal Rangers - گروهی مسیحی ، شبیه به گروه پیشاهنگان پسر) آرژانتین هم بودم و حساسی احساس بالغ بودن می کردم .

مطمئن بودم که باید هر چه زودتر ازدواج کنم چون برایم خیلی مهم بود . اصلا دوست نداشتم مجرد پا به سن بیست و یک سالگی بگذارم . پس از آنجایی که اهل دعا بودم ، برای ظاهر شدن دختر مورد نظر در زندگیم شروع به دعا کردم . چون در این زمینه خیلی عجله داشتم ، به خود قبولاندم که آن دختر زیبا و جوانی که در مدرسه کتاب مقدس دیده بودم ، همان کسی است که خدا برایم در نظر گرفته . بعد از دعا نسبت به او حس خوبی داشتم و با خودم اندیشیدم که خوب ، خدایا ، مطمئنا تو این بار خیلی سریع جواب دعایم را دادی ! پس بی درنگ با هم دوست شدیم و مرتبا با هم قرار ملاقات گذاشتیم . دیگر انتظار برای چه ؟ من از خدا مکاشفه

گرفته بودم. اما تنها چند ماه بعد دریافتم که اصلاً نمی‌خواهم این دوشیزه جوان زنم بشود! پس به خدا لب به شکایت گشودم. « خداوند، تو این دختر را وارد زندگی من کردی ولی من دوستش ندارم! اما باشد، اگر تو می‌خواهی که من با او ازدواج کنم، به هر صورت این کار را خواهم کرد. » احساس قربانی بودن می‌کردم. به کلی گیج شده بودم. چون برداشتم از اراده خدا برای زندگی آینده ام اشتباه بود، احمقانه و با شتابزدگی عمل کرده بودم. بعدها آموختم که وقتی عجله می‌کنی، خوب نمی‌توانی صدای خدا را بشنوی. تصمیم گرفتم که همان روز رابطه‌ام را با آن دختر قطع کنم. اما چون هیچ درک درستی نداشتم، مدتها پس از آن قضیه دچار تردید و سردرگمی بودم، با خودم فکر می‌کردم که، شاید من اراده خدا را از دست داده‌ام و او دیگر هرگز از من استفاده نخواهد کرد. یک مورد دیگر: جوان که بودم خیلی برایم سخت بود دو دقیقه – که برایم یک عمر می‌گذشت – بایستم تا پدرم نصیحت‌های لازم یا دستورهای مقتضی را بدهد. وسط حرفش به راه می‌افتادم و پدرم مجبور می‌شد بگوید: « صبر کن پسر؛ بگذار حرفم تمام شود، بعد می‌توانی بروی. »

بعضی‌ها در مورد اراده خدا خیلی شتابزده و عصبی هستند. عده‌ای در سردرگمی روحانی مداوم به سر می‌برند. دیگران هم آن چنان گیج می‌شوند که از دست خدا عصبانی می‌گردند. در امثال 19: 3 می‌خوانیم: « حماقت انسان، راه او را کج می‌سازد، و دلش از خداوند خشمناک می‌شود. » عامل اصلی ناامیدی ما از خدا چیزی نیست جز شتابزدگی، اضطراب، تعبیرهای غلط از اراده خدا و خلاصه حماقت خودمان.

در مدتی که مشغول تکمیل تحصیلاتم در مدرسه کتاب مقدس بودم، همزمان برای مردی کار می‌کردم که به من اجازه داده بود کسی را به عنوان وردست خودم استخدام کنم. من هم جوانی اهل جنوب کالیفرنیا را که مورد کاملاً مناسبی به نظر می‌رسید، استخدام کردم. ولی هنوز چند روز نگذشته بود که رئیس به من گفت: « این شاگردت را ردش کن برو. » به عنوان یک مسیحی فکر می‌کردم که نباید چنین کاری کرد، از رئیس خواستم اول قدری بیشتر به او فرصت بدهید به او اطمینان دادم که شاگردم آدم خوبی است و روزی در کارش خبره خواهد شد. ولی رئیس (که او هم مسیحی بود) جواب داد: « ولی مگر نمی‌بینی؟ او اصلاً دل به کار نمی‌دهد. نمی‌خواهد چیزی یاد بگیرد. » هفته‌های متمادی تلاش کردم به او کار یاد بدهم، اما از هرگونه همکاری خودداری می‌کرد. او بر طبق قانون « حداقل تلاش » عمل می‌کرد. سرانجام چند هفته بعد، ناچار شدم عذرش را بخواهم.

من فقط وقف را تلف کرده بودم، اما در عوض درس گرانبهائی گرفتم. در دلم از او شخصی آرمانی و بی نقص ساخته بودم و حاضر نبودم واقعیت را ببینم. شاید شما فکر کنید، این داستان چه ربطی به مراقبت از جان یا پیامدهای آن دارد؟ چه ربطی به بیماری روحانی دارد؟

خیلی ربط دارد! بسیاری از بیداریهای روحانی ما به دلیل حماقت دل مردم، بی اعتبار و بدنام می‌شود. عمده کار خدا به هدر می‌رود چون قوم خدا نمی‌داند چگونه بیداری روحانی را پیش ببرد. تصمیمات ناعاقلانه پیاپی، بیداری روحانی را بی اعتبار می‌سازد و سرانجام سبب مرگش می‌شود.

در اول سموئیل باب 13 نمونه‌ای از زندگی شاول را می‌خوانیم. نمونه‌ای که نباید به آن تاسی جست. اگر چه این عبارت از کلام خدا، قدری طولانی است ولی ارزش آن را دارد که به طور کامل مورد بازخوانی قرار بگیرد.

و شاول (سی) ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود، 2 شاول به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول در میخماس و در کوه بیت ثیل بودند، و یک هزار با یوناتان در جبعه بنیامین. و اما هرکس از بقیه قوم را به خیمه اش فرستاد. 3 و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین گرتا نواخته، گفت که «ای عبرانیان بشنوید!» 4 و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شده اند، قوم نزد شاول در جلجال جمع شدند.

و فلسطینیان سی هزار اربه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کناره دریا بشمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در میخماس به طرف شرقی بیتآون اردو زدند. 6 و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره ها و بیشه ها و گریوه ها و حفره ها و صخره ها پنهان کردند. 7 و بعضی از عبرانیان از اردن به

زمین جاد و جَلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جَلجال بود و تمامی قوم در عقب اولرزان بودند.

پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به جَلجال نیامد و قوم از او پراکنده می شدند. 9 و شاول گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را نزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید. 10 و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسد و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد. 11 و سموئیل گفت: «چه کردی؟» شاول گفت: «چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در میخماس جمع شده اند، 12 پس گفتم: الاّ ن فلسطینیان بر من در جَلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشان را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»

– 14 تأکید از نگارنده است .)

ویژگی های کسی که در حماقت گام بر می دارد

سموئیل شاول را به خاطر تصمیم نسنجیده اش مبنی بر تقدیم قربانی توبیخ کرد. از این مثال می توانیم ویژگی های افرادی را که در حماقت به سر می برند. تشخیص دهیم. باشد که امروز خدا ما را نسبت به حماقت های باقی مانده در زندگیمان واکسینه کند.

شخص احمق بدون زمینه قبلی عمل می کند

چند وقت پیش، یکی از دوستانم که از دانشگاه الهیات فولر (Fuller) کالیفرنیا فارغ التحصیل شده بود، به شهر ما آمد تا با من دیداری داشته باشد. او در مورد تعمید تقدسی که در 1997 یافته بودم، پرسشهای بسیاری داشت. او با کنجکاوی چنین آغاز کرد: « سر جیو، من می دانم که تو چیزی شبیه به تعمید تقدس دریافت کرده ای، ولی می خواهم از تو چند پرسش الهیاتی بکنم. زمینه یا سابقه این تعمید چیست؟ »

فهمیدم که او صداقت دارد، پس برایش شروع به تعریف تجربه ام کردم. از آنجایی که رشته اصلی او در دانشگاه تاریخ کلیسا بود، در ارتباط با تاریخ پرسشهایی مطرح کرد. « آیا در تاریخ کلیسا چنین مسئله ای سابقه داشته؟ با شور و حرارت به او پاسخ دادم: « آه بله! » پرسید: « در کتاب مقدس چگونه؟ در آنجا هم زمینه قبلی دارد؟ »

گفتم: « بله وجود دارد. » از کلام خدا چند نمونه برایش آوردم. گفتگویی که قرار بود پنج دقیقه طول بکشد. ساعتها به درازا کشید. هنگامی که داشتم دوستم را به فرودگاه می بردم، از من پرسید: « می شود برای من دعا کنی؟ می خواهم همان آتش قدوسی را که تو یافتی، من هم بیابم.»

این شخص نخست خواسته بود مطمئن شود که این تجربه چیزی خارج از قاعده عملکرد خدا نیست. بعد آماده شد تا آن را دریافت کند. احتیاط او نشانه عقل بود، نه بی ایمانی اش. اهالی بیریه نیز مانند دوست من وقتی موعظه پولس رسول را شنیدند به خانه های خود رفته کتب مقدس را بررسی کردند تا « زمینه قبلی» گفته های پولس را بیابند (اعمال 17 : 11)

آدم احمق بدون مراجعه به پیشینه قبل عمل می کند. شاول کار خودش را کرد. او بر طبق یک برنامه خود محورانه عمل نمود.

امروز در کلیساها بسیاری هستند که در انزوا زندگی می کنند. آنان از هر گونه مشارکت و همکاری خودداری می نمایند و از هیچ کس هم اندرز و مشورت نمی گیرند. به عبارتی مثل تکاورها به صورت تکرر عمل می کنند.

شاول دوست نداشت تا امور آنگونه که خدا مقدر فرموده پیش بروند. به زور شرایط را طوری ترتیب داد که مردانش راهی جنگ شوند. من نیز سالها پیش از سر حماقت چنین کاری کرده ام. چندین سال پیش در جلسه هیئت مدیره سازمانی برای اخذ تصمیم در مورد خاصی به بحث و تبادل نظر نشسته بودیم. یکی از اعضای هیئت مدیره آقای دکتر پیتر واگنر بود، که در طی بحث، من با نقطه نظر وی سخت به مخالفت برخاستم. البته مخالفت کردن و نظر ناموافق داشتن اشکالی ندارد، ولی حالا که به گذشته نگاه می کنم، می فهمم که آن زمان چقدر احمق بودم.

در آنجا مردی حضور داشت با سالیان بسیار تجربه در کار خدمت، و داشت در زمینه ای که در آن خبره بود سخن می گفت. آن

وقت من که بودم ؟ یک جوان که به تازگی از دانشکده الهیات فارغ التحصیل شده بود و سعی می کردم به او بفهمانم چگونه باید عمل کند . خدا را شکر می کنم ، چرا که از آن زمان تاکنون خیلی رشد و بلوغ یافته ام . اکنون دیگر یاد گرفته ام که با دقت بیشتری به حرفهای این مرد حکیم گوش بدهم و در طول تمام این سالها روابط بسیار گرم و مهر آمیزی با یکدیگر داشته ایم . باید خیلی مراقب باشید که در انزوا زندگی کردن و اتکا به نفس زیادی باعث از هم گسیختن یگانگی و انسجام میان ما نشود . ما در نسلی زندگی می کنیم که همه دوست دارند به دور از اندرز نیکو زندگی کنند . می خواهند از آن برخوردار باشند ولی هرگز به سراغش نمی روند و وقتی که بیشترین احتیاج را به مشورت دارند آن را از یاد می برند .

یکی از رهبران مسیحی آمریکا پیشنهاد کرده که شورای ملی مسئولیت پذیری اخلاقی تشکیل شود . به پیشنهاد او بهتر است گروهی متشکل از یکصد تن از رهبران مسیحی گرد هم آیند تا به طرح و بررسی روشهای راهبردی بپردازند که مسیحیان بتوانند از طریق آنها نسبت به همدیگر پاسخگو و مسئول باشند . به عقیده من هر کشوری نیاز به چنین شورایی دارد . لطامات و ضایعات اخلاقی بسیاری وجود دارد که هیچکدام مطابق میل و اراده خداوند نیست . کتاب مقدس نمی گوید که « از فردا دیگر یقیناً گناه نخواهید کرد. » بلکه می گوید : « گناه بر شما فرمان نخواهد راند » (رومیان 6 : 14) . ما می توانیم در مسیر تشکیل و راه اندازی شبکه های مسئولیت پذیری اخلاقی یکدیگر را یاری دهیم .

بر اساس بسیاری از تازه ترین آمارهای ملی ، آمار طلاق در میان اعضای کلیساها به اندازه آمار طلاق در میان کسانی است که پا به کلیسا نمی گذارند . یک چیز درست نیست . ما نیازمند کمک هستیم . لازم است موج تازه ای از تقدس کلیسا را در بر بگیرد . حماقت است که ما به دست خویش ، خودمان را نابود کنیم . باید پاسخگو باشیم ؛ دیگر نمی توانیم در انزوا کار کنیم .

شخص احمق مفهوم زمان بندی را درست درک نمی کن

هنگامی که تازه ازدواج کرده بودیم ، من و همسر من کتی هر دو می خواستیم خدا را خدمت کنیم . من از خدا دید و رويا داشتم که به آرژانتین بروم و در آنجا یک مدرسه و یک پرورشگاه بسازم و برنامه مرکز پرورش رهبران مسیحی را نیز در آنجا راه اندازی نمایم . اگر امکان داشت ، می خواستم همه این کارها را در ظرف یک سال انجام دهم . وقتی موضوع را با همسر دیندارم در میان گذاشتم ، نگاهی به من کرد و گفت : « تو دیوانه ای ! »

این حرف او چنان ضربه روحی به من وارد کرد که احساس کردم بنیان های زندگی زناشویی مان به لرزه افتاده ، پس در دعا به حضور خدا رفتم و به او گفتم : « خداوند ، من یک مسیحی انجیلی هستم و نمی توانم همسر را طلاق بدهم . اما او برای تحقق رویایی که تو به من دادی ، همراهیم نمی کند . » گریستم و دعا کردم ؛ روزه گرفتم و منتظر ماندم . چیزی نگذشت که دریافتم هر چند دید و رویایی درست و از جانب خدا باشد ، اما ممکن است زمان تحقق آن هنوز نرسیده باشد . برای تحقق اراده خدا ، ما نه تنها نیاز به چراغ سبز از طرف او داریم که به سمت انجام اراده اش حرکت کنیم ... بلکه در مورد زمان حرکت نیز نیازمند چراغ سبز او هستیم . باید زمان بندی راهبردی او را درک کنیم تا به طور کامل از او اطاعت نماییم .

بعد از مدتی کم کم همسر من در مورد رویای مزبور شروع به پرسیدن پرسشهایی کرد : « خوب ، چه جور مدرسه ای می خواهی تأسیس کنی ؟ » کار پرورشگاه را چگونه می خواهی آغاز کنی ؟ » من هم رویاهایم را با او در میان گذاشتم . اندکی بعد او به من گفت : « شاید بتوانی در این کار موفق شوی ! » و وقتی برای انجام اراده خدا راهی آرژانتین شدیم ، کمک های روانی او به برپایی پرورشگاه ، مدرسه و برنامه پرورش رهبران در آرژانتین بسیار کارساز واقع شد و تا به امروز خدمات نامبرده ، با موفقیت ادامه دارند . خدا را شکر می کنم که شتابزده عمل نکردم چون توانستم برای انجام رویایی که خدا به من داده بود ، همسر را « به کار بگیرم » . مفهوم زمان بندی بخشی از تقدس (و البته موفقیت !) است .

مردی را به خاطر دارم که به پدرم گفت : « من دیگر حالا آمادگی کامل دارم که خودم شبان ارشد باشم . پس استقلال کلیسایم را به من بدهید . » ولی آن مرد آماده نبود . در ظرف یک سال او تمام زحماتی را که پدرم برای تأسیس آن کلیسا کشیده بود بر باد داد . پرورش حس ادراک زمان بندی الهی امری بسیار مهم است . نیاز مبرم ما آموختن پیروی از گاهشمار خداست . گاهی که کاسه صبر اعضای کلیسا از کندی یا تندی حرکت شبان کلیسا لبریز می شود . باید یاد بگیریم که در داخل کلیسا خودمان را با همدیگر هماهنگ

کنیم ، منتظر یکدیگر بمانیم و مثل اعضای یک بدن با هم کار کنیم . شاید خدا به شما عطایای روحانی بزرگی داده باشد . شاید به نظر تان همه جز خودتان آهسته حرکت می کنند . اما اگر بخواهید در کار خدمت از کلیسا - و از خدا - جلو بزنید ، خطر نابودی خدمتتان را تهدید خواهد کرد . اگر تنها بدوید ، امکان اینکه خارج از اراده خدا بدوید بیشتر می شود . بازگردید ! بیداری روحانی که خدا در حال بخشیدنش به کلیسا است ، با فروتنی ، اتحاد ، شکیبایی و احترام به هم خدمتی ها همراه می باشد . شاید یکی دو سال نخست ما بتوانیم تندتر از دیگران بدویم ، اما اگر کندی حرکت دیگران را به باد انتقاد بگیریم و از کلیسا ببریم ، دیر یا زود خودمان را در دردسر خواهیم انداخت . در اول سموئیل باب 13 می بینیم که شاول روند وقایع را شتابانید . او مثل بچه ای که تی شرت مورد علاقه اش را از زیر توده لباسها بیرون می کشد ، چون دیگر طاقت ندارد که لباسهایش را به ترتیب از بالا بردارد و بپوشد تا به تی شرت مورد نظرش برسد ، باعث شد که همه آن توده روی سرش خراب شود . او با ناپختگی به فلسطینیان اعلان جنگ کرد و خودش پیامدهای عمل شتابزده اش را دید .

شاول برای جنگ هم زمان بندی کرونوس را از یاد برده بود و هم زمان بندی کایروس را . این یعنی حماقت محض . زمان بندی کرونوس همانی است که ما می توانیم با ساعتایمان آن را اندازه بگیریم . زمان بندی کایروس همان زمان موعودی است که خدا به طور خاص مداخله می کند . گاهی ما هم ممکن است هر دو زمان بندی را گم کنیم . این امکان وجود دارد که در کلیسا ، پیوند زناشویی یا خانواده مان ، با هم راه رفتن را فراموش کنیم و در عین حال وقتی که خدا هم به دیدارمان می آید ، آن را هم گم کنیم ، چرا که نابسامانیم . برخی آدمها همیشه یا عقبنده یا جلو ، ولی هیچوقت با زمان خدا هماهنگ نیستند . وقتی نه ساله بودم ، یک روز بعد از ظهر به این نتیجه رسیدم که آنقدر شناگر قاطی هستم که می توانم طول یک استخر بزرگ و عمیق را شنا کنم . به دوستانم گفتم : « تا به حال این کار را نکرده ام ، ولی الان می خواهم برای نخستین بار انجامش دهم . » البته حرف من توجه آنها را جلب کرد و من از این موضوع لذت می بردم ، حتی اگر به بهای از دست دادن جاذ تمام می شد . اندکی غرور هم در این کار دخیل بود . بهر حال دست به کاری زدم که انجامش تنها از پسرهای بزرگتر بر می آمد . هنوز چند متری از لبه استخر دور نشده بودم که دیدم دیگر نمی توانم جلوتر بروم . مطمئنم که اگر نجات غریقها به دادم نمی رسیدند ، حتما غرق می شدم . آنها مرا از استخر بیرون کشیدند و با فشار ، آب را از معده ام خارج کردند و جانم را نجات دادند .

امروزه بسیاری از رهبران کلیساها با همین شتابزدگی احمقانه عمل می کنند . این یک هشدار برای بدن مسیح است . مادامی که در مسیر عقل و اتحاد گام برنذاریم ، حتی بیداری روحانی هم دردمان را درمان نخواهد کرد . هنگامی که قوت خدا ظاهر می شود ، باید روابط ، اتحاد و پاسخگویی و مسئولیت پذیری در میان ما جا افتاده باشد . باید از پیش تورهای خود را تعمیر کرده باشیم . باید دلهایمان آماده شده باشد .

بخشی از مسئولیت ما در قبال تقدس ، مسئولیت در قبال بدن مسیح است . وقتی تعمید آتش پا به زندگی من گذارد ، یکی از نخستین تغییراتی که در من به وجود آورد ، ایجاد محبت شدید نسبت به بدن مسیح بود ؛ محبتی که همه فرقه ها را در بر می گرفت . این محبت نمی گذارد که من باشتاب از بدن مسیح - و از خدا - جلو بزنم و وادارم می سازد وقت و تلاشم را حتی اگر شده نیمه کاره متوقف کنم تا با دیگران همگام و هماهنگ شوم .

شخص احمق نمی داند که چطور باید حد و حدود خود را بشناسد

شاول از انتظار کشیدن خسته شده بود . وقتی سموئیل از او پرسید : « چه کردی ؟ » شاول در پاسخ گفت : « خویشتن را مجبور ساخته ، قربانی سوختنی را گذارندم . » (اول سموئیل 13 : 12) . معنای حرف او این بود . « متأسفم ، شبان عزیز ، نتوانستم منتظر بمانم . »

سموئیل را خدا به عنوان نبی و کاهن منصوب کرده بود . شاول هم پادشاه برگزیده بود . اما شاول پا را از حدودی که خدا برایش تعیین کرده بود فراتر گذاشت . یک روح فردگرایی قوی بر او حاکم بود که این روح به خودی خود و ضرورتا بد نیست ، ولی همین روح نگذاشت که شاول منتظر زمان مناسب بنشیند . پس پا را از گلیم خود درازتر کرد و از چارچوب دعوتی که داشت خارج شد . وی

عملا به این نتیجه رسیده بود که می توانند خودش کار نبی را انجام دهد.

پادشاه دیگری که از حدود و چارچوب خود خارج شد ، آسا بود . او که دغدغه پیمان صلح با بنهدد ، پادشاه بت پرست ارام را داشت ، هر چه طلا و نقره در خزانه معبد خداوند موجود بود برداشته به عنوان هدیه صلح پیشکش پادشاه ارام نمود . او پیروزیهای متعددی به دست آورد ، ولی نهایتا پیامدهای عمل احمقانه خود را متحمل گردید . خدا حنایی را بی را به نزدش فرستاد تا با این سخنان وی را توبیخ کند :

چونکه تو بر پادشاه ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل نمودی ، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت ... زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است ، نمایان سازد . تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی ، لهذا از این به بعد در جنگها گرفتار خواهی شد . (دوم تواریخ 16 : 7 و 9 ؛ تأکید از نگارنده است) یکی از رموز حفظ آتش خدا در زندگیمان این است که پا را از حدود دعوتی که داریم فراتر نگذاریم . در انجام کارهایی که خداوند برای خدمت به شما داده ، جانب فروتنی را همیشه نگه دارید . بعضی ها هیچوقت یاد نمی گیرند که بدون دست زدن به صندوق عهد ، آن را حمل نمایند . لمس کردن صندوق عهد خدا پیامدهای هولناکی در بر دارد .

آدمهای احمق اغلب واقعیت را نادیده می گیرند

شائول یقین داشت که با آغاز کردن جنگ با دشمنانش ، در نام خداوند عمل می کند . ولی او هیچ وقتی را صرف محاسبه نفرات و امکانات دشمن و تعداد اربابه هایش نکرد . کتاب مقدس می گوید که آنها سی هزار اربابه و شش هزار سوار داشتند . هنگامی که شائول یورش دشمن به سویش را مشاهده کرد ، هراسان شد . داشتن ایمان برای رویارویی با دشمن یک چیز است و داشتن این پیش فرض غلط که برای شکست دادن دشمن توانایی کافی داریم چیزی دیگر . گاهی این تهور انسانی خود ماست که به شکست می انجامد . شائول واقعیتها را نمی دید ؛ او اصلا از واقعیت خبر نداشت .

شگفت آور است که چگونه گناه می تواند چشم آدمها را کور کند و آنها را به نتایج بسیار بدی برساند . مردی را می شناختم که تصمیم به جدایی از همسرش گرفته بود . او حتی ادعا می کرد که خدا به وی گفته که این کار را بکند و در مدت متار که هم هیچ نفقه ای به زنش نپردازد .

البته برای فهمیدن این مطلب که مرد مزبور از خدا چیزی نشنیده بود ، لازم نیست که آدم حتما یک مسیحی بالغ باشد خداوند هرگز به کسی نمی گوید که زنت را طلاق بده و حمایت مالی خودت را هم از وی دریغ کن ! ولی گناه این مرد باعث شده بود که در وضعیت اسفناک روگردانی از واقعیت قرار بگیرد .

در دادگاه ، قاضی حتی به این مرد گفت : « تو باید نفقه را بپردازی ، والا به دردرس خواهی افتاد . » اما او پافشاری کرد که یقین دارد صدای خدا را شنیده . او حتی ادعا کرد که این « یک مورد استثنائی » است ، اگر چه ناقض کلام خدا می باشد . با این حال چند روز بعد با خبر شدیم که او را به زندان انداخته اند . واقعیت سیلی محکمی به صورت او نواخت و خوشبختانه حکم دادگاه وی را به سر عقل آورد .

حماقت و نادیده گرفتن واقعیت بهایی دارد که احمق باید آن را بپردازد . شائول نه تنها اندازه سپاه دشمن بلکه توان نظامی اندک خود را نادیده گرفت . در اول سموئیل 13: 22 می خوانیم که شائول افراد خود را بدون اینکه سلاح مناسب نبرد داشته باشند ، به جنگ دشمن قوی و تا دندان مسلح برد . کلام خدا چنین می گوید : « در روز اول جنگ ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شائول و یوناتان بودند ، یافت نشد ، اما نزد شائول و پسرش یوناتان بود . » به همین ترتیب ، بسیاری از شبانان هستند که می گویند در کلیساها خود خواهان بیداری هستند ، ولی کوچترین وقتی را صرف تجهیز خود و اعضایشان (به ویژه رهبران کلیدی کلیسا) با سلاحهای ضروری برای نبرد ، نمی کنند . اینان مثل شائول هستند و کلیسایشان همچون لشکریان شائول – تجهیز نشده و ناآماده .

شخص احمق اندوخته های خود را هدر می دهد

کتاب مقدس در امثال 22: 20 می فرماید: « در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف می کند» این آیه به طور خاص با فرهنگ ما (غربی ها - م) که تا خرخره در بدهی فرو رفته ایم ، تناسب دارد . ما در ایامی بسر می بریم که هر چه بیشتر به سمت بدهی و قسط و وام رانده می شویم و دیگر مصرف نکردن برایمان کاری بسیار مشکل شده است . یکبار که در کلیسایی در جنوب آرژانتین موعظه می کردم ، اعضایش در آخر جلسه کارتهای اعتباری خود را جلوی محراب آوردند . شبان کلیسا به من گفت که روح القدس در کلیسایشان جنبشی جدید آغاز کرده است . بسیاری از اعضای آن کلیسا به واسطه کارتهای اعتباری گرفتار بدهی شده بودند ، چون وجود کارت اعتباری بی اختیار آنان را به خرید تشویق می کرد . اگر کارت داشتند ، پس ناگزیر باید از آن استفاده می کردند . بدهی آنان چنان سنگین شده بود که ابتدا نمی توانستند از کار خدا حمایت کنند و بعد در نهایت حتی از عهده تأمین مخارج خانواده نیز بر نمی آمدند . اما شهادت پشت شهادت شنیدم که از وقتی کارت اعتباری را کنار گذاشته اند ، روابط زناشویی شفا یافته و مستحکم تر شده ، خریدهای اضافی از فهرست نیازها حذف شده و بدهی های اعضا پرداخت و بحرانهای مالی رفع گردیده است .

برخی از صاحب نظران امور زناشویی گفته اند که موضوع اصلی بگومگوها در خانه ، مادیات است . ما در روزهایی زندگی می کنیم که برای انتخاب اینکه چه بخریم یا چه نخریم ، دستانمان باز است . مصرگرایی تبدیل به یک بیماری شده . وقتی متوجه این مطلب می شویم که خودتان چنان گرفتارش شده اید که حتی قادر نیستید ده یک تان را به کلیسا بدهید . ما مثل آن مرد احمقی هستیم که هر چه دارد تلف می کند .

جان و سلی به پیروانش آموخته بود که پیش از خرید هر چیز ، اول دعا کنند . من حکمت او را در فلسفه مالی می ستایم که می گفت : « تلجایی که می توانید پول دریاورید ، تا جایی که می توانید پس انداز کنید و تا جایی که می توانید ببخشید . » در مقطعی از زندگی و سلی ، خداوند چنان برکتی به مال اش داده بود که می توانست با ده درصد درآمدش گذران کند و 90 درصد بقیه را صرف کار خداوند نماید .

من از موضع برتر و مقدس تر با شما سخن نمی گویم . در کمال فروتنی می خواهم عرض کنم که این جزیی از تقدسی است که خدا از شما می خواهد به میان خانواده هایتان بیاورید . درستی در امور مالی بخشی از مقدس بودن را تشکیل می دهد . بعضی ها عقیده دارند که چون افراد اخلاقی هستند، پس مقدسند . تقدس چیزی فراتر از اخلاق نیک داشتن است . تقدس یعنی اینکه در برابر دیدگان غیر مسیحیان شهادت نیکویی از خود ارائه دهیم تا آنان جلب مسیح شوند .

اگر تقدس ما تمام جنبه های زندگیمان را در بر نگیرد ، پس ما مقدس نیستیم ! ممکن است بعضی ها فکر کنند که « تقویا » مقدس هستند . اما 98 درصد تقدس کافی نیست . لازم است که ما تقدس عیسی مسیح ، بره بی گناه خدا را دریابیم . لازم است تقدس را وارد حسابهای جاری ، امور مالی ، پیوندهای زناشویی ، روابط ، فیلمهایی که می بینیم و خلاصه همه ابعاد زندگیمان کنیم . کلیسایی که چنین تقدسی را دریابد ، هرگز با چیز دیگری متوقف نخواهد شد . هیچ دیوی در دوزخ پیدا نمی شود که بتواند جلوی یک کلیسای کاملاً وقف شده به تقدس عیسی مسیح را بگیرد . دلیل تأخیر بیداری روحانی ، تأخیر ما در اطاعت است . اگر آماده اطاعت باشیم ، خداوند قادر مطلق به ما قدرت خواهد بخشید تا هدایت یک بیداری روحانی را در میان قوم و ملتمان در دست بگیریم .

شخص احمق پایان خوشی نخواهد داشت

در گیاهان هورمونی وجود دارد که باعث رشد آنها می شود . گاهی این هورمون در گیاه بیش از اندازه لازم تولید می شود . در چنین شرایطی ساقه ها و برگهایش پیش از آنکه سیستم ریشه گیاه رشد کافی بکند ، رشد می کنند . در نتیجه نهال مزبور گل نخواهد کرد و معمولاً چنین گیاهی پیش از مرحله بلوغ خشک خواهد شد . مثالی که زدم به یک اعتبار بازتاب حماقت در درون کلیسا است . مراقب این بیماری در حیطه روحانی باشید . یک کلیسا یا خدمت به خصوص ، می تواند شبیه گیاه زیبایی باشد که باید در زمان مناسب به بار بنشیند ، ولی هورمون روحانی حماقت موجب می شود که نهال نوپا با آفت حماقت رشد کند در نتیجه کلیسا خیلی سریع رشد می کند ولی چون ریشه هایش بالغ نشده اند ، خدمت یا کلیسای مذکور پیش از بلوغ می میرد .

اول کار که کلیسا رشد می کند ، خیلی ها خادم مسئول آن را مورد تمجید قرار می دهند . « وای ، او واقعا باید شخص مسح شده ای

باشد. نگاه کن کلیسایش به چه سرعتی رشد می کند! » اما نباید فریب رشد سریع را خورد. آنچه شایان توجه است این مطلب است که آیا کلیسای مزبور بنیان مستحکمی دارد که قادر به نگهداشتن این رشد باشد یا خیر.

شمشون، سلیمان و شائول همگی پیش از رسیدن به بلوغ روحانی مردند. بسیاری از خدمات روحانی خیلی سریع گل می کنند ولی اندکی بعد، پیش از آنکه به بلوغ برسند، می میرند. مسیحیان نونهالی وجود دارند که می گویند: «خدا مرا مسح کرده، به واسطه فلان نبوت یا مشورت دوستان، من یقین داشتم در خدمتم موفق خواهم شد، اما چنین روی نداد.» نگذارید آفت حماقت بر شما و خدمتتان تأثیر بگذارد. نگذارید مجبوران کن که حتی پیش از رشد ریشه ها، میوه بیاورید. در مورد دعوتی که دارید خویشتان را با اراده خدا - و زمانبندی او - هم راستا کنید. در حضور خداوند خود را فروتن ساخته، منتظر حکمت او بمانید تا آنچه را باید بدانید به شما بیاموزاند.

دوست عزیزی را به یاد دارم که در دوره تحصیل در مدرسه کتاب مقدس در آرژانتین رفیق من بود. در سال نخست تحصیل همه ما خام و بی تجربه بودیم. فکر می کردیم که حالا کمی حماقت قابل قبول است. اما از همان زمان شروع به رشد و بلوغ کردیم و تجربه اندوختیم. با این وجود، دوستم هیچ عوض نشد. در طی سال دوم تحصیل هم همان بی مایگی و سبک مغزی ها را از خود نشان می داد. سال سوم هم به همین ترتیب سپری شد؛ او هنوز بالغ نشده بود. از آنجایی که او از خدا عطایای زیادی گرفته بود و برای خدمت مسح داشت، من هنوز فکر می کردم که در خدمت خود موفق خواهد شد اما امروز او حتی در کار خدمت هم نیست. زندگی او به معنای واقعی یک فاجعه است.

او شخص فرومایه ای نبود. از نظر اخلاقی هم فاسد نبود؛ او تنها فردی احمق بود، که از آموختن و رشد کردن امتناع می ورزید خدا برای مدتی او را تحت پوشش و برکت خود قرار داد. ولی پس از مدتی، همه چیز تمام شد.

نشانه های حماقت

اگر دوست دارید در مسیر تقدس حقیقی کتاب مقدسی گام بردارید، باید راه رفتن در جاده حکمت را برگزینید. نمونه های امروزی حماقت همان هایی هستند که در زندگی شائول پادشاه بدانها برخوردیم که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم.

ماندن در خدمت، حتی به بهای از دست دادن جان.

برخی خادمان شکست اخلاقی را تجربه می کنند، با این وجود حاضر نمی شوند به تدابیر انضباطی گردن بنهند و فرایند احیا را بگذرانند. آنها کماکان و مثل شرایط عادی به خدمت خویش ادامه می دهند. حکمت ایشان را به اعتراف گناهان و طلب احیا فرا می خواند، ولی غرورشان به آنها اجازه انجام چنین کاری را نمی دهد.

پیداختن به رشد کلیسای محلی و از یاد بردن شهر خود.

به رشد کلیسای محلی، به بهای قربانی کردن رویایی بزرگتر یعنی مشارکت با کلیساهای محلی دیگر برای نجات کل شهر، یک دلمشغولی نابخردانه است. عقل ما را فرا می خواند که برنامه های شخصی و فرقه ای خود را کنار بگذاریم و در مسیر اتحاد کتاب مقدسی گام برداریم و هم به فکر کلیسای محلی خود باشیم و هم شهرمان.

جنگیدن با کسان دیگری که آنها هم جزیی از پادشاهی خدا هستند.

به این عمل در هنگام جنگ می گویند: «آتش گشودن به روی نیروهای خودی». برخی از خادمان بدون اینکه دلیل موجهی داشته باشند، به فرقه ها و جنبش های مسیحی دیگر حمله می کنند. این حمله ها گاه از غرور، حسد و کینه سرچشمه می گیرد. شخصی حکیم گفته: «آنچه را که خدا برکت داده، شما مورد انتقاد قرار ندهید.» به خاطر داشته باشید که کلام خدا به ما می گوید که تقاص هر کلمه احمقانه ای که بر زبان آوریم، پس خواهیم داد. چقدر احمقانه و کودکانه است، بگو مگوها و نزاعهایی که می کنیم،

آن هم بر سر موضوعات کوچکی که هرگز باعث جدایی ما نمی شوند .

خودداری از رها کردن خادمان کلیسایی محلی برای انجام خدمتی دیگر ، به دلیل آنکه به وجود آن شخص در خدمت خود نیازمندید .

این کار معمولاً نشانه‌ی جاه طلبی احمقانه است . رهبری که در چنین روح خود خواهی به سر می برد، هرگز برکت کامل الهی را تجربه نخواهد کرد .

بازگشت به عادات کهنه مذهبی .

فرقه های مسیحی زیادی هستند که ابتدا در پی اتحاد و رابطه با روح القدس هستند، ولی پس از مدتی در اثر ترس یا اشتباه رهبرانشان جنبش جدید خود را منحرف ساخته به آداب و عادات قبل بازگشت می کنند . این بازگشت بیداری روحانی را بی اعتبار می سازد و پیشبرد پادشاهی خدا را کند می نماید . عقل حکم می کند که استراتژی های بی ثمر را که دیگر ارتباطی به نسل ما پیدا نمی کنند ، رها کنیم . من اخیراً از یکی از شهرهای آسیایی دیداری دوباره به عمل آوردم و در این دیدار سراغ رهبرانی را گرفتم که از پیش می شناختم . در سفر پیش شاهد بودم که با حرکتی که خدا در میانشان آغاز کرده بود ، چه پیشرفتهایی کرده اند، ولی این بار به من گفتند که « تحت فشارهای فرقه ای » به شکل گذشته خود بازگشته اند . حالا ایشان حتی از پیش از حرکت خدا در میانشان ، بسته نشده اند.

دچار توهم شدن در این باره که شخص خودش را صاحب دعوتی بیندارد که ندارد.

هر کسی این دعوت را ندارد که بیل برای یا مارتین لوتر کینگ شود . از خدا بخواهید شما را در همان چیزی که دعوتتان کرده متمرکز نگه دارد . از خدا بخواهید درونتان را از هر خودپسندی و غرور روحانی خالی کند.

رهبری که به دلیل غفلت و بی مسئولیتی قادر به رهبری نیست .

این مثل معروف که می گوید : « می توانی اسب را تا لب آب برانی ولی نمی توانی مجبور به نوشیدن کنی » از لحاظ روحانی نیز حایز اهمیت است . شاید خدا شما را خوانده تا کلیسای خودتان را با موفقیت هر چه تمامتر به سوی پادشاهی خدا هدایت کنید ولی اگر این دعوت را نادیده بگیرید و ترجیح بدهید دنبال امیال و برنامه های خود بروید و در مورد مسئولیتهای رهبری که خدا شما را برای انجامش خوانده غفلت کنید ، در کار رهبری شکست خواهید خورد . تنها به این دلیل که رهبری وظیفه ای سنگین است، از ادامه کار انصراف ندهید

زیستن در خدمت انزوا طلبانه .

همه ما به پدر ، مرشد و دوست نیازمندیم . اگر کسی را نداشته باشید که در کنارتان بایستد ، بسیار آسیب پذیر خواهید بود . خدا ما را درون یک بدن قرار داده است، و از ما خواسته که نسبت به یکدیگر مسئول و پاسخگو باشیم . خودتان را از کسانی که می توانند « پدر » یا « مرشد » شما باشند و برای رسیدنتان به بلوغ روحانی کمکتان کنند ، جدا نسازید . اگر تنها باشید ، در حماقت بسر می برید .

عطایای روح را در اولویت نخست قرار دادن و ثمره روح را نادیده گرفتن .

بعضی مسیحیان معتقدند عطایای روح که علنی و قابل رویت هستند از ثمره روح که درونی و غیرقابل رویت است اهمیت بیشتری دارند . « زندگی پرصدا و سنجی پرهیاهو » نباشید (اول قرنتیان 13 : 1) . آن صفات و خصایل رهبری را که ثمره روح در اختیارتان می گذارد ، در خود پرورش بدهید . ارجح دانستن عطا بر شخصیت مساوی است با شکست و نومیدی.

شاهراه تقدس

کتاب مقدس می گوید که شاهراه تقدسی وجود دارد که پارسایان در آن گام بر می دارند ، ولی « نجسان از آن عبور نخواهند کرد » (اشعیا 35 : 8) . روح القدس آنانی را که تن به حماقت داده اند دعوت به توبه و مصالحه با خدا میکند و او میخواهد کل کلیسا حکمت الهی را با آغوش باز بپذیرد . من در زندگی خودم یاد گرفته ام که خدا کارهای احمقانه مرا برکت نخواهد داد . در جلسه ای بزرگ هنگام دعوت از مردم برای جلو آمدن و سپردن خویش به خداوند ، در رویا زن جوانی را دیدم که سعی دارد خودش را بکشد . برای حضار این رویا را تعریف کردم و حتی نام سلاحی را که زن جوان قرار بود با آن خودش را بکشد به زبان آوردم . حرفهایم که تمام شد ، زن جوانی جلوی میز آمد و گفت : « آن زن من هستم ، تصمیم گرفته بودم در همین هفته با نقشه ای که کشیده بودم خودم را بکشم . » او در شرف انجام کاری احمقانه بود ولی خدای متعال برای او نقشه ای دیگر در نظر گرفته بود . شاید شما هم در دل خود به طلاق فکر می کنید . شاید با خود می گوئید : « همسر من زن خوبی است ، ولی من عاشق کسی دیگری شده ام . » این حماقت است – و می تواند زندگیتان را نابود سازد . اگر درصدد انجام عمل احمقانه ای هستید ، از خدا نگریزید . دعای توبه کنید و خویشتن را به او تسلیم نمایید . شاید عمل احمقانه شما ، مورد انتقاد قرار دادن آن چیزی است که خدا برکتش داده آیا روح انتقاد دارید ؟ آیا عادت دارید که همیشه اشتباهات دیگران را ببینید ؟ اگر چنین است امروز به حضور خداوند آمده توبه کنید . کلیسا به خاطر نفاق میان قوم خدا در رنج و عذاب است . انتقاد کردن باعث بنای ما نمی شود . انتقاد کردن حماقت است . البته باید نصیحت و توصیه کرد و جلوی اقدامات اشتباه را گرفت ولی این کار باید مطابق متی باب 18 یعنی رو در رو و با کلام راستی همراه با محبت انجام شود . اگر می بینید چاره ای جز سقط جنینی که در رحمتان رشد می کند ، ندارید به حضور خداوند بیایید او به شما مشورت خوبی خواهد داد . آیا نسبت به نوجوان عاصی خود احساس خشم شدید می کنید ، به حدی که میخواهید مثل خودش و با جیغ و فریاد و عصبانیت واکنش نشان دهید ؟ خشمستان را به حضور خداوند بیاورید و از او بخواهید با ثمره محبت لبریزتان سازد تا بتوانید با محبت واکنش نشان دهید . : 17 به ما می دهد ، به گوش جان بشنویم : « پس نادان نباشید ، بکله دریابید که خواست خداوند چیست . » اگر در دام حماقت افتاده اید و این منجر به بروز گناه در زندگیتان شده ، برای اجتناب از آن در آینده ، سه گام بردارید :

1- متوجه باشید که ریشه حماقت ، ترس از انسان است .

اگر بیش از آنکه نگران باشید که خدا در مورد تان چه فکر می کند ، در این اندیشه باشید که مردم چه فکری راجع به شما می کنند ، گزینشی احمقانه کرده اید . یاد بگیرید که فقط ترس خداوند را در خود جای دهید .

2- حماقت را گناه دانسته از آن توبه کنید .

از خداوند بخواهید شما را با علم به اراده اش پر سازد . هر روزه فکرتان را به حکمت کلام خدا آغشته کنید . حماقت یک ضعف نیست بلکه گناه است .

3- اولویت را به عقل بدهید .

کتاب امثال حکمت خدایی را « ارزشمندتر از یاقوت » می داند . تا می توانید آن را ببندوزید . حکمت را هر جاست بیابید و بیشترین ارزش را به آن بدهید .

دعای توبه

پدر ، من به اعمال و افکار احمقانه خود اعتراف می کنم و حقیقتاً توبه می نمایم . دعا می کنم حماقت منجر به فاجعه نشود . مرا ببخشا و پاک ساز . اما اگر باید با پیامدهای کارهای احمقانه خود روبرو شوم ، دعا می کنم که شجاعت لازم برای رویارویی با آنها را به همراه فروتنی به من عطا کنی . ای روح القدس ، می خواهم بیشتر بیاموزم . اشتیاق به حکمت و انزجار نسبت به حماقت را در من برافروز . خداوندا ، تو حکمت من هستی . یاریم ده تا در زندگی روزه مره ام شخصی حکیم باشم . سرتاسر وجودم را تقدیس نما ، به نام عیسی ، آمین

((فصل هشتم))

گناه داود : ناکامی در تعیین حد و مرز

با خودم گفتم فقط یک برش پیتزا می خورم و بعد به گیت (gate) مورد نظری که قرار است از آنجا سوار هواپیما شوم ، می روم . با سرعت پیتزایم را تمام کردم و به طرف گیت به راه افتادم . اما وقتی رسیدم فهمیدم که هواپیما لحظاتی پیش فرودگاه را به مقصد مورد نظرش ترک کرده است . به اعتراض خطاب به کارکنان خط هوایی مزبور گفتم : « ولی هنوز زمان پرواز فرا نرسیده است ! » به من گفتند که : « هواپیما این امکان را یافت که چند دقیقه زودتر از برنامه زمانی اعلام شده پرواز کند . ما هم چند بار در بلندگوها اعلان کردیم که مسافران پرواز مورد نظر در کنار گیت بمانند تا لحظه دقیق سوار شدن را متوجه شوئ. » راستش را بخواهید ، من هم این اعلان را شنیده ، ولی آن را جدی نگرفته بودم . هنگامی که برای خوردن یک برش پیتزا از گیت دور می شدم ، « انتظار گرفتن بهترین نتیجه » را هم داشتم . آن روز بعد از ظهر در حالی که ساعتها در فرودگاه دالاس قدم می زدم ، با خودم عهد کردم که دیگر این کار را تکرار نکنم . در حیطه روحانی هم خیلی ها هستند که « انتظار گرفتن بهترین نتیجه » را دارند . اما بدترین نصیبشان می شود، چرا که نتوانسته اند در زندگی خود حد و مرز تعیین کنند . اگر می خواهیم در زندگی از نظر روحانی و اخلاقی کامیاب شویم ، باید یاد بگیریم که در محدوده و چهار چوب مورد پسند خدا زندگی کنیم . این فصل از کتاب هشدار می دهد که هنوز یاد نگرفته اند یک زندگی مسیحی هوشیار داشته باشند . این واقعیت که شما قادر به دیدن وسوسه ای که بر سر راهتان قرار گرفته ، نیستید ، از نظر خدا توجیه مناسبی نیست . او از ما می خواهد که هوشیار باشیم.

وقتی شخص متوجه گناه ناکامی در تعیین حدود می شود - و از آن اجتناب می ورزد - مسئولیت زندگیش را خودش به عهده گرفته دیگر عنان اختیار خود را به گناهی که پیرامونش در کمین نشسته نخواهد سپرد . بسیاری بر این عقیده هستند که بزرگترین اشتباه داود این بود که مرتکب گناه زنا شد ، ولی به عقیده من بزرگترین اشتباه او طمع بود . داود خیلی چیزها داشت ، با این وجود انگار هر آنچه دارد برایش کافی نیست . هوس و خواهش نامحدود سلامت نفس را طور دیگری به مخاطره می افکند . مشکل اخلاقی تنها معلول قابل رویت است ، آنچه اهمیت دارد ، علت نادیدنی یعنی طمع است . داود پیش از آنکه به خاطر شکست اخلاقی اش مواخذه شود، به خاطر طمع ورزی اش مورد نکوهش قرار گرفت . کلام خدا همیشه روی گناه ریشه ای انگشت می گذارد . عمل اشتباه را می شکافد و وارد ژرفا شده انگیزه های بدی را که در پس رفتار نکوهیده پنهان شده اند ، رو می کند.

زیرا کلام خدا زنده و موثر است و برنده تر از هر شمشیر دو دم ، و چنان نافذ که نفس و روح ، و مفصل و مغز استخوان را نیز جدا می کند ، و سنجشگر افکار و نیت های دل است . (عبرانیان 4 : 12) طمع را چنین تعریف کرده اند : « میل شدید به چیزی که انسان نباید آن را داشته باشد . » طمع هنگامی روی می دهد که ما از مرز قناعت تجاوز می کنیم . غالب اوقات متوجه نیستیم که طمع گناه کوچکی نیست . طمع یکی از گناهانی است که باعث عدم پیوستگی در اجتماع می شود . « طمع مورز » یکی از محدوده هایی است که خداوند برای حفظ نظم اجتماعی و تمدن قرار داده است . اکثر جنایاتی که در خیابانهای شهرهای ما به وقوع می پیوندد ، ثمره طمع و فزون خواهی ما انسانها است . آزمندی باعث شده که میلیونها انسان برده مال و ثروت شوند . کتاب مقدس به ما می گوید که

زمین حاصلخیز یک دل آزمند

عیسی هوسها و امیال یک دل آزمند را به کثافت درونی تشبیه کرده است . وی خطاب به رهبران مذهبی زمان خود که از انجام گناهان اصطلاحاً قابل مشاهده پرهیز می کردند ، ایشان را به خاطر آنچه که در دلهایشان مخفی کرده بودند نکوهش می کند:

وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار ! شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می کنید ، اما درون آن مملو از آز و نا پرهیزی است . ای فریسی کور ، نخست درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد . (متی 13 : 25-26)

گناهان روح ، گناهان نفس و گناهان جسم همه پیامدهایی به همراه دارند . گناهان روح پیشتران همه گناهان دیگر است ؛ گناهی چون طمع و غرور . این گناهان که اغلب نادیدنی هستند ، در گوشه ای در درون دل انسان کمین می کنند و در موقع مناسب همه وجود انسان را با بیماری عفونی کثیف خود آلوده می سازند . نخستین گام برای پاک شدن از این کثافت گناه ، عوض شدن دل است - « نخست درون پیاله را پاک کن » به مجردی که درون پاک شد ، بیرون هم به طور طبیعی پاک خواهد شد .

امروزه فروشگاههای زیادی وجود دارند که بیست و چهار ساعت شبانه روز و هفت روز هفته باز هستند . زندگی مدرن ، به ویژه در شهر چنین ایجاب می کند که فروشگاههای شبانه روزی همیشه در دسترس باشند . در برخی حرفه ها هزینه نگهداری ، نظافت و سازماندهی در شرایط بیست و چهار ساعته خیلی کمتر از مواقعی است که کار را چند ساعتی از شبانه روز تعطیل کنند ؛ علاوه به این دردرسش هم کمتر است .

خود ما در شهری که در آن زندگی می کنیم چند فروشگاه شبانه روزی می شناسیم و می دانیم که دیر یا زود گذرمان به آنها خواهد افتاد . کتی ، همسرم خرید کردن در ساعات پایانی شب هنگامی که بچه ها به رختخواب رفته اند را راحتتر و لذتبخش تر می داند ، چون دیگر اضطراب زودتر به خانه برگشتن را ندارد . در شب او دقت کافی دارد تا با خاطر آسوده و بدون شتاب ، ساعتها به خرید کردن بپردازد.

روح القدس هم به دنبال کسانی می گردد که بیست و چهار ساعت شبانه روز و هفت روز هفته ، بدون تعطیلی در دسترس باشند و همواره در قلبهایشان به روی او باز باشد تا در هر لحظه که خواست کار تقدیس دلها را در آنها انجام دهد . اینان افرادی هستند که خواه در حال کار کردن باشند و خواه در حال استراحت ، خواه در حال دویدن و خواه در حال ایستادن پیوسته در حضور او هستند و چراغ دلهایشان در هیچ لحظه از شبانه روز خاموش نمی شود . همیشه پاکند و همیشه در حال پاکسازی خویشند . چنین اشخاصی هستند که جهان را برای مسیح فتح خواهند کرد!

آیا می خواهید یک مسیحی پر از روح 7/24 (بیست و چهار ساعت شبانه روز / هفت روز هفته) باشید ؟ برای این کار باید یاد بگیرید که از پنج اشتباهی که داود در زندگیش مرتکب شد ، پرهیزید .

گامهای داود به سوی یک فاجعه

طمعی که در دل داود لانه کرده بود و شاید در آن موقع اعتنای چندانی هم به آن نمی کرد ، باعث شد که چند گام اشتباه در زندگی بردارد.

1 - در خانه ماندن به هنگام جنگ

و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرن رفتن پادشاهان که داود ، یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عمون را خراب کرده ، ربه را محاصره نمودند ، اما داود در اورشلیم ماند (دوم سموئیل 11 : 1)

در کتاب جامعه آمده که « وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح » هست (جامعه 3 : 8) . داود در زمان جنگ به سر می برد . اما او به پیروزیهای گذشته و به سپاهش توکل کرد و مردانش را به تنهایی به میدان نبرد فرستاد. داود قادر به درک این واقعیت نبود که رهبری مستلزم کوشایی است . جای او در میدان کارزار و در میان مردانش بود . امروز هم برای ما وضع به همین منوال است . قوم

ما در هنگامه جنگ نیاز دارند ما را کنار خود ببینند و شگفتا که ما هم نیازمندیم کنار آنان باشیم. من در مورد مسیحیان بسیاری شنیده ام که در دام پورنوگرافی اینترنتی گرفتار شده اند. این قضیه چنان همه گیر شده که کل کلیساها برای رهایی از این بلای اعتیاد جنسی فراخوان داده اند. من از همه این کلیساها سپاسگزارم، ولی می خواهم بدانم که اگر این خادمان مسیحی راهی میدان جنگ شده بودند، آیا باز هم در دام پورنوگرافی سقوط می کردند؟ اگر با ابلیس دست و پنجه نرم می کردند و در کمال هوشیاری روحانی پیش می رفتند و مردم را برای مسیح صید می کردند، شاید دیگر فرصتی نمی یافتند تا از تماشای تصاویر مستهجن سکسی لذت ببرند یا اصلاً به آن فکر کنند. چقدر اهمیت دارد که بفهمیم که به میدان نبرد فرا خوانده شده ایم.

2 – استفاده نادرست از وقت آزاد

و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد (دوم سموئیل 11: 2). من پیرامون حمله تروریستی 11 سپتامبر به نیویورک در روزنامه ها و مجلات مقالات زیادید خوانده ام. در تمام مقاله هایی که خواندم، نویسندگان در یک نکته اتفاق نظر دارند؛ اینکه از زمان حمله مزبور ایالات متحده ناگزیر به یافتن راههای نوین تقویت سیستم دفاع ملی خود شده است. افزودن تدابیر امنیتی در فرودگاههای اصلی کشور، کافی نیست. سردمداران کشور باید برای حفظ منابع آب آشامیدنی، تجهیزات هسته ای و تأمین مواد غذایی به چاره جویی بپردازند. یکی از مقامات دولتی برای پر اهمیت تر شمردن مسئله هوشیاری، نام آن را «برنامه چشمان کاملاً باز» نامیده است. اگر داود هم برنامه چشمان کاملاً باز را در زندگی خود اعمال می کرد، خیلی سود می برد! او به جای پیوستن به مردانش در جبهه جنگ، به خود اجازه بهره مندی از اوقات فراغت داد – که البته از این اوقات فراغت هم به خوبی استفاده نکرد. او استراحت سالم را با آزمندی زهر آگین به هم آمیخته بود. او اصلاً گوش به زنگ نبود. او مصداق آن ضرب المثل قدیمی شد که می گوید: دستهای بی کار، ابزار شیطان است.»

اگر روی این موضوع که «مقدس باشید زیرا او قدوس است»، جدی هستید پس باید برایتان مهم باشد که ساعات آزاد خود را صرف چه سرگرمی هایی می کنید. از خود این پرسشها را بکنید:

*** آیا این سرگرمی فرح بخش است یا آلوده کننده؟**

*** آیا وقتی ساعت استراحت و سرگرمی ام فرا می رسد، از راه و رسم اخلاقی دیگری تبعیت می کنم؟**

*** آیا در زندگی واقعی هرزگی را مردود می شمارم، اما در عالم خیال از آن لذت می برم؟**

*** آیا میان ارزشهای فکری و ارزشهای رفتاری من ناهمخوانی به چشم می خورد؟**

ما باید دنبال سرگرمی های «بی پشیمانی» باشیم. می توانیم با خانواده مان – یا حتی تنهایی از تفریحات سالم لذت ببریم، بخندیم، آواز بخوانیم و در ضمن همه اینها حرمت خدا را نیز نگاه داریم.

روند افزایش سرگرمی های ناسالم – حتی در میان مسیحیان – به چشم می خورد. یک کارگر مسیحی به من می گفت «من تنها اوقاتی به سراغ سایتهای پورنو (سکسی) می روم که خیلی خسته هستم.» هرزگی راه درستی برای آرامی یافتن نیست! اگر سرگرمی سالم ارضایتان نمی کند، پس شاید در نفستان آس و طمع لانه کرده و این آس است که شما را به بیراهه می کشاند.

در اینجا اصلی مهم وجود دارد: نحوه استفاده ما از وقت آزادمان، بر انجام کارهایمان تأثیر می گذارد. نمونه این اصل را می توانیم در زندگی نیکولینو لوجو (Micolino Loccho) مشت زن مشهور آرژانتینی مشاهده کنیم. او چنان مشت زن با استعدادی بود که میتوانست شب پیش از مسابقه را یکی از کلوپهای شبانه به باده گساری و خوش گذرانی بپردازد و با این حال روز بعد مسابقه بوکس را هم ببرد. ضربات مشت او خیلی سریع بود، آنقدر سریع که حریفانش گیج می شدند. او همیشه با دستان آویخته برابر حریفش می ایستاد؛ وقتی حریف مشت حواله صورتش می کرد، در ثانیه ای جا خالی می داد و ضربه حریف هوا را می شکافت؛ یان کار بارها و بارها تکرار می شد تا اینکه حریف مستأصل می گشت و امتیازهای خود را از دست می داد.

نیکولینو یک قهرمان مسلم بود ، ولی به تدریج به دلیل نبود آمادگی و عدم حفظ تناسب اندام و شیوه زندگی بی نظم، افت زیادی کرد . به زودی آرژانتین شاهد شکست های آسان و شرم آور او شد . دیگر نمی توانست به موقع از خود واکنش سریع نشان دهد . کار نیکولینو به شکست کامل انجامید . او در رینگ بوکس خیلی خوب ظاهر می شد ولی نتوانست از اوقات فراغت خود به خوبی استفاده کند و همین باعث سقوط او شد .

از وقت آزاد خود با غیرت پاسداری نمایید . آیا در هنگام استراحت بیشتر در معرض وسوسه قرار می گیرید ؟ حتی در اوقات فراغت هم گارد دفاعی خود را باز نکنید و تسلیم وسوسه ها نشوید . موفقیت روحانی شما به عنوان یک مسیحی ، یک همسر ، یک بازرگان یا یک رهبر تا حد زیادی بستگی به این دارد که هنگام « فراغت از کار » چقدر حکیمانه رفتار می کنید .

3 - افسار خود را به دست امیال دادن

داود در مسیر گناه قدم به قدم جلوتر می رفت . او با نبودن در جایی که باید باشد ، شروع کرد . سپس در حالی که دوستانش در میدان کارزار مشغول پیکار بودند ، به استراحت پرداخت و در ضمن راه رفتن در پشت بام کاخ وقتی چشمش به بانوی زیبایی افتاد که در حیاط خانه اش سرگرم شستشو بود، نگاهش را برنگرفت و به میل خود تن در داد .

از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسا نیکو منظر بود (دوم سموئیل 11: 2) . من در خانواده ای مسیحی پرورش یافته ام ، پدر و مادرم هر آنچه را که موعظه می کردند ، همان را عملاً زندگی می کردند . در خانه ما هرگز نه از مجلات مستهجن اثری بود و نه از لطیفه ها و جوکهای غیراخلاقی . با این وجود وقتی به سن جوانی رسیدم ، مثل هر جوان دیگری با انواع وسوسه های غیراخلاقی بمباران شدم . اگر چه وسوسه پدیده ای طبیعی است ، اما فشار شدیدی که وسوسه بر من وارد می آورد ، به من فهماند که یک جای کار ایراد دارد .

به عقیده من به دو دلیل وسوسه به سراغ هر مرد یا زن جوان مسیحی - از جمله خودم - در هر جای عالم که باشد ، می رود : الف- نیروهای شیطانی بیکار ننشسته اند . شیطان و لشکر دیوها و ارواح شریری که به دنبال دارد ، وسوسه و نابودکردن اخلاقیات در میان جوانان را در صدر برنامه کاری خود قرار داده اند . این نیروهای اهریمنی غالباً فرزندان خادمان مسیحی را هدف قرار می دهند . ب - امروزه فیلمها و مجلات پورنوگرافی در هر جا و آزادانه در معرض دیدگان ما عرضه می شوند . وقتی من نوجوان بودم ، به ویژه پس از سرنگونی رژیم دیکتاتوری نظامی ، مجلات پورنوگرافی را در هر جای کشور می شد آزادانه در خیابانها و قفسه روزنامه فروشی ها دید . پس از آزادی کشور ، ما وارد یک نوع جریان « بی پردگی » شده بودیم . دوره ای بود که در واکنش به سرکوب آزادی بیان در رژیم دیکتاتوری سابق ، بی پردگی غیر اخلاقی همه گیر شده بود و این روند سالها ادامه داشت .

من به عنوان نوجوانی که در یکی از شهرهای بزرگ آرژانتین زندگی می کرد، در مسیر رفت و آمد به مدرسه و خانه چشمم به تصاویر مستهجنی می افتاد که جلوی دکه های روزنامه فروشی که در فاصله هر چند صد متر از هم سبز شده بودند ، قرار داده شده بودند . در آرژانتین روزانه این تصاویر در برابر دیدگان هزاران کودک و نوجوان آرژانتینی قرار می گیرد ، ولی در ایالات متحده و دیگر کشورها هم وضع بدین منوال است . من هیچوقت برای تماشای این تصاویر نمی ایستادم ، و با وجودی که خیلی کنجکاو بودم به راهم ادامه می دادم . اما به هر روی ناخواسته نظرم به آنها می افتاد و وسوسه بیدار می شد و جنگ روحانی تمام عیاری در درونم بر پا می شد . این همان پدیده شهوانی سازی است که جامعه مدرن ما را دچار اختلال کرده است . آنچه که زمانی برای پدر بزرگهای ما دشوار بود ، اکنون برای فرزندانمان بسیار بسیار دشوارتر شده است .

چالش و خود انضباطی هر روزه من این است که نگاهم را برطبق هدفم جهت دهم ، نه هدفم را بر طبق سیر نگاهم . حسی که از وظیفه و هدف والای خود دارم ، بر ماهیچه های چشمانم فرمان می راند . هدفم به من می گوید که به چه چیزهایی نگاه کنم و به چه چیزهایی نگاه نکنم .

من هر روز مأموریتی والا و مهم دارم که ارزش دارد به خاطرش هر چیز بد بیهوده را از زندگیم بزدایم . تنها زمانی در مسیر درست گام بر می دارم که با اشتیاق به کار تقدس پیوسته مشغولم . همانطور که می بینید تقدس امری جهت دار است ، نه ثابت . آن جایی که دل انسان می رود خیلی مهمت از جایی است که پایش می رود . شاید اکنون من در خیابان مشغول راه رفتن باشم ولی دلم پیوسته در مسیر تقدس سیر کند . مأموریت هر روزه من این است که در راه صلیب بیشتر پیش بروم .

هر وقت خودم را از مقصد یعنی تقدس دائمی دور می بینم و خود را در حال در جا زدن در تقدس نسبی مشاهده می کنم ، می فهمم که راه را اشتباه آمده ام . پیشروی به سوی مقصد به حیات منتهی می گردد و تقویتان می کند ، ولی چشمان را از مقصد برگرفتن و قانع بودن به همان جایی که هستید ، از توانتان می کاهد و سرانجام شکست می خورید .

همواره در پی تقدس بودن ، پیوسته دل شما را در مسیری هدایت خواهد کرد که خدا برایتان در نظر گرفته . در کشتی که نشسته اید هر چه باد مخالف تندتر بوزد و بخواهد شما را منحرف سازد ، باید سکان کشتی را محکم تر در دست بگیرید و از انحراف کشتی از مسیر اصلی اش جلوگیری نمایید . از خدا بخواهید که « هر دقیقه » تقدیستان نماید . شاید بهتر باشد که دقیق تر بگویم ، از خدا بخواهید هر ثانیه تقدیستان کند .

روزی ، به اتفاق پسرانم در یکی از خیابانهای یکی از شهرهای ساحلی آرژانتین مشغول پیاده روی بودیم که ناگهان چشمانمان به تابلو تبلیغاتی بزرگی افتاد که تصویر زن نیمه لختی رویش دیده می شد . دیدم که بچه هایم با چشمان گشاد شده به تصویر پیش رویشان خیره شده اند. فرصت را غنیمت شمردم تا اصل ثانیه دوم را بدیشان بیاموزم.

به آنها گفتم : « ببینید بچه ها ، وقتی سر چهارراه به این طرف پیچیدیم و چشمانمان به تابلو تبلیغاتی افتاد ، در آن لحظه مشاهده صحنه اجتناب ناپذیر بود . این ثانیه اول است . با این حال ، هر کدام از ما می توانیم تصمیم بگیریم که آیا به خانم عریان روی تابلو خیره بمانیم یا نه . این گزینه هم همان ثانیه دوم است. باید یاد بگیریم که در ثانیه دوم دست به گزینش عاقلانه ای بزنیم .»

4 - سو استفاده از اقتدار یا اختیار

پیشروی داود به سوی گناه باعث شد که او از اقتدارشاهانه خود سواستفاده کند . وقتی هوشش او را به سوی انجام عملی منافی عفت کشیده ، از اختیاراتی که داشت در جهت به دست آوردن آن زن زیبایی که از پشت بام دیده بود استفاده کرد و دستور داد او را به کاخش بیاورند.

پس داود فرستاده ، درباره زن استفسار نموده و او را گفتند که « آیا این بتشیع ، دختر الیعام ، زن اوربای حتی نیست ؟ و داود قاصدان فرستاده ، او را گرفت و او نزد وی آمده ، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت . و آن زن حامله شد و فرستاده ، داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم (دوم سموئیل 11 : 3-5).

شاید من و شما اقتدار یک پادشاه را نداشته باشیم تا بتوانیم هر هوس دل خود را برآورده سازیم . ولی هر کس در حد خود در زندگی دارای اقتدار و اختیاراتی است که می تواند بر مبنای آنها مسیر زندگی روزانه خود را تعیین کند. از اقتدار یا امتیازاتی که دارید هیچوقت سوء استفاده نکنید . از رویدادها و شرایطی که در زندگی پیش می آید به نفع خود سوء استفاده نکنید تا از روی دیوار تقدس و اخلاق بپرید و وارد قلمرو دیگری شوید . داود نتوانست حد و مرز زندگی را تعیین کند و از آن تجاوز ننماید . از او سرمشق بگیرید. در مواقعی که به شدت وسوسه می شوم و مسافرت و دوری از خانواده هم به درازا کشیده ، با خود اینگونه فکر می کنم : پول این اتاق زیبای هتل را کلیسا پرداخته تا من در آن استراحت کنم و خودم را آماده جلسه کلیسایی نمایم. این یک امتیاز است . پول ملکوت خدا صرف این کار شده . چطور می توانم حتی از یک دقیقه آن برای سرگرمی ناسالم یا افکار پلید استفاده کنم ؟ آن وقت با یادآوری دو نکته با وسوسه مقابله می کنم . عشق و وفاداری . عشق به خدا و وفاداری به قوم خدا که به من اعتماد کرده اند و مرا مثل میهمان خویش پذیرفته اند .

ما در روزگاری زندگی می کنیم که مردم به اهمیت و لزوم ایجاد دیوار دفاعی برای مقابله با تروریسم پی برده اند تا ترور به زندگیشان دست اندازی نکند هر بار که می خواهید به فرودگاهی وارد شوید یا از یک ساختمان دولتی دیدن کنید ، چندین مانع امنیتی جلوی شما را می گیرد. ایجاد موانع روحانی برای مقابله با « تروریستهای شیطانی » از این هم مهمتر است ، چون پای نجات روحتان در میان است . از اقتدار خداداد خود استفاده کرده به این نیروها فرمان بدهید که دور از شما بمانند .

5 - پنهان کردن گناه به جای اعتراف کردن به آن

چندین سال پیش زمانی که تازه رانندگی یاد گرفته بودم، به اتفاق یکی از دوستان سوار اتومبیل شدیم تا به یکی از شعبه های کلیسای پدرم در شهر لاپلاتا سری بزنیم . هنوز خیلی چیزها بود که می بایست در مورد جاده بیاموزم . در راه میان لاپلاتا به سیتی بل (City Bell) ، بخشی از جاده خاکی بود. در روزهای بارانی ، این جاده خاکی به خیابانی گلی تبدیل می شد، گویی سطح آن را با شکلات آب

کرده و چسبنده ای پوشانده اند .

دست بر قضا آن روز زمین گلی بود و ما در گل فرو رفتیم . من راننده ای ناشی بودم پا را روی پدال گاز گذاشته فشار دادم . هر چه بیشتر گاز می دادم ، چرخهای اتومبیل بیشتر در گل فرو می رفت . سرانجام هنگامی که دیدم اتومبیل تا زیر درهایش در گل فرو رفته ، دست به دامان دیگران شدیم . اتومبیل چنان در گل گیر کرده بود که بعید می دانستم بتوان آن را بیرون کشید . چند تن از همسایگان با خود الوارهای بلند ، آجر و یک بیل آوردند . خلاصه پس از تلاش بسیار و صرف وقت و گلی شدن چند نفری که اتومبیل را هل می دادند ، بالاخره اتومبیل از گل درآمد.

ایمانداران ناشی هم به همین ترتیب وقتی در گل روحانی گناه گیر می کنند ، پا را روی پدال گاز می گذارند و فشار می دهند تا بلکه از این طریق وضع را به حال عادی بازگردانند . آنان در چنین شرایطی نمی دانند که باید کمک بگیرند !

من این الگو را در خیلی از کشورها مشاهده کرده ام . اگر واعظ نامداری در ورطه سقوط اخلاقی بیفتد ، رهبران از او خواهند خواست تا برای یکسالی از کار ، « کناره گیری » کند تا هم پاسخگوی عملی خود باشد و هم از لحاظ روحانی به وضعیت مطلوب بازگردد . در موارد بسیار ، پاسخ او به درخواست رهبران چنین است : « در طی این دوره استطاعت مالی اداره زندگیم را ندارم ، نمی توانم به این دوره باز پروری روحانی تن در دهم . » نتیجه این می شود که چون شخص مذکور حاضر به ترک خدمت به صورت موقت نمی شود ، کار خدمتش به کل به تباهی می انجامد .

داود ترجیح داد بر روی دو گناه قبل ، گناه سومی هم مرتکب شود . نخست به زن دیگری نظر شهوت انداخت ، بعد با او مرتکب عمل زنا شد و بالاخره هم گناه قتل را بر گناهان پیشین افزود . داود با ارتکاب هر گناه ، بیشتر و بیشتر در گل فرو رفت .

و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته ، به دست اوریا فرستاد . و در مکتوب به این مضمون نوشت که « اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید ، و از عقبش پس بروید تا زده شده ، بمیرد » (اوریا 11 : 14 - 15)

گناه اعتراف نشده انسان را به پیشروی در اعمال گناه آلود تشویق می کند . گناهان پیاپی هم پیامدهای پیاپی خواهند داشت . انسان برای پوشاندن گناه موجود ناگزیر است گناه بزرگتری مرتکب شود ، پس زنجیره ای از گناهان پشت سر هم ردیف می شوند و این مهره های دومینو آنقدر ادامه پیدا می کنند تا آخرین مهره که « گناه منتهی به موت » است . گناه اعتراف نشده راه را برای عصیان بعدی هموار و دل انسان را سخت می سازد . اگر شخص برای مدتی به این وضع ادامه بدهد ، رفته رفته وجدانش داغ می شود . آن وقت اصلاً نسبت به گناهی که مرتکب شده هیچ احساس جرم و خطا نمی کند . می تواند دعا کند ، خدمت نماید و دیگران را هم به پاکی توصیه کند و درعین حال خودش غرق گناه باشد . روح چنین شخصی مرده و در راه رسیدن به محکومیت ابدی است . وه که چه موقعیت اسفناکی !

متوجه باشید که افتادن در دام گناه امری خطیر است . ولی پوشاندن گناه خانمان برانداز می باشد . اگر در گل گناه فرو رفته اید ، سعی نکنید با تقلای بیجا بیشتر در آن غوطه ور شوید . کمک بخواهید ! به نزد رهبران مسیحی با تجربه و قابل اعتماد بروید تا با گفتن حقیقت توأم با محبت یاریتان دهند و از نو شما را احیا نمایند . با طیب خاطر به اندرز ایشان گردن نهید و هیچ جنبه ای از آنچه مرتکب شده اید را مخفی نکنید . شفای حقیقی را تنها در اعتراف صریح و بی پرده می توان یافت .

پیامدهای گناه

داود با وجودی که بر سر قضیه بتشیع به گناه ادامه داد ولی باز در اسرائیل پادشاهی موفق بود . هنوز قدرت عظیمی برای رهبری کشور خود داشت و هنوز خدا او را بسیار دوست می داشت . در عهد جدید می خوانیم که خدا داود را « مرد دلخواه » خود می نامد (اعمال 13 : 22) . ولی گناه داود پیامدهایی به دنبال آورد و وی چاره ای جز پذیرش و رویارویی با نتایج خطایش نداشت . در دوم سموئیل 11 : 27 چنین می خوانیم : « اما کاری که داود کرده بود ، در نظر خداوند ناپسند آمد . »

همیشه باید به خاطر داشته باشیم که ناخشنود ساختن خداوند پیامدهایی در پی خواهد داشت . هر وقت متوجه می شوم که اولویتهای زندگیم به هم خورده اند ، این دعای قدیمی را به یاد می آورم که می گوید :

خداوندا ، تنها از تویک چیز می خواهم ؛ اینکه بگذاری خشنودت سازم .

اگر بتوانم لبخند تو را بر زندگی خودم ببینم

دیگر همه چیز برایم دلپذیر و گوارا است .

بگذار خشنودت سازم.

من این دعا را بارها کرده ام - در خانه ام ، در هنگام رانندگی و در هتل . این دعا گویی هر بار دیدگاهی درست از زندگی به من می دهد . داود ، مردی که چون دلش پیش خدا بود ، جایگزین شائل شد تا بر اسرائیل پادشاهی کند ، اکنون مایه خشنودی خدا را فراهم ساخته بود . وجود او باید برای ما یادآور این حقیقت باشد که پارسایی ما در گذشته هرگز برای خدا کافی نیست ! باید همواره پارسایی خویش را حفظ کنیم. این اصل به روشنی در آیات ذیل بیان شده است:

تو ای انسان ، به پسران قوم خود بگو : عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رها کند . و شرارت مرد شیر در روزی که اواز شرارت خود بازگشت نماید ، باعث هلاکت وی نخواهد شد . و مرد عادل در روزی که گناه ورزد ، به عدالت خود زنده نتواند ماند . چینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند ، اگر او به عدالت خود اعتماد نمود، عصیان ورزد ، انگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد، بلکه در عصبانی که ورزیده است خواهد مرد... هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته ، عصیان ورزد ، به سبب آن خواهد مرد (حزقیال 33 : 12 - 13 و 18)

هنگامی که داود در حضور خدا به گناه خود پی برد ، روزه گرفت و نزد خدا استغاثه کرد تا بلکه جان فرزند نوزادش را حفظ کند. او عاجزانه درخواست کرد که طفل زنده بماند . اما خدا از پیش تصمیم خود را گرفته بود . پیامد گناه داود آن شد که صحنه ای غم انگیز را تجربه کرد... مرگ فرزند نوزادش . پایداری و سماجت ما در ارتکاب به گناه ، گاه پیامدهای برگشت ناپذیر به دنبال خواهد داشت. پیامدهای گناه داود با مرگ نوزادش پایان نیافت . پیامد دیگری که او با آن روبرو شد، هتک ناموس زنانش در ملاعام بود . خدا به واسطه ناتان نبی به داود فرمود:

توارویای حتی را به شمشیر زده ، زن او را برای خود به زنی گرفتی ، و او را با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی . پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد ، به علت اینکه مرا تحقیر نموده ، زن اورایای حتی را گرفتی تا زن تو باشد . خداوند چنین می گوید: « اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته ، به همسایه ات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید . زیرا تو این کار را به پنهانی کردی ، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و درنظر آفتاب خواهم نمود(دوم سموئیل 12 : 9 - 12)

اندک زمانی بعد ، داود از مملکت خود رانده شد ؛ و شرم بسیاری را متحمل گردید . وقتی ما می کوشیم گناهان را از ترس شرمندگی مخفی نماییم ، در دراز مدت متحمل شرمی سنگین تر خواهیم شد ، که اگر همان موقع به گناه خود اعتراف و از آن توبه می کردیم هرگز اینقدر خجالت نمی کشیدیم.

از نمونه گناه داود می توانیم درسهای مهمی یاد بگیریم . اگر از اصول زیر پیروی کنید خواهید توانست با تعیین حد و مرز اخلاقی برای خود از گرفتار شدن به گناه داود بپرهیزید و خویشتن را از پیشروی در گناه حفظ کنید .

* تنهایی به پشت بام نروید. در اکثر مواردی که من به صفر می روم ، همسرم یا یکی از اعضای گروه در سفر مرا همراهی میکنند . این گام مهم در پاسخگویی ، مرا از هر تهمت بی پایه و اساس حفظ می کند و به من کمک می کند تا بر انجام کاری که دارم متمرکز باشم . هنگامی که با دوستان دیندار احاطه شده اید ، مقاومت در برابر وسوسه برایتان بسیار آسانتر است .

* به کسی اجازه ندهید در پیرامون کاختان در هوای آزاد دوش بگیرد . از هر نوع ادبیات شهوانی خود را خلاص کنید . نهایت تلاش خود را بکنید تا از دیدن تصاویر سکسی و لخت جلوگیری کنید. در جهت درستی و اخلاقیات بکوشید . اگر جاهایی را می شناسید که

در آنها فیلمهای پورنوگرافی به نمایش می گذارند ، پا به آن مکانها نگذارید . وارد جاهایی که می دانید از لحاظ جنسی وسوسه کننده هستند نشوید .

* افرادتان را در خط مقدم جبهه تنها نگذارید . وقف ، مسیح و فداکاری کسانی که هم خدمت شما هستند فراموش نکنید . حس وفاداری نسبت به اعضای خانواده و دوستان و هم قطاران خود در کار خدمت یا همکاران دیگر را در خود تقویت کنید . مرتکب اشتباه داود نشوید که به مرد شریفی چون اوریا خیانت کرد.

* نگذارید مجاز بودن یک چیز بر اخلاقی بودن یا نبودن آن بچربد . پولس در اول قرتیان 6 : 12 می گوید : « همه چیز بر من رواست ، اما نمی گذارم چیزی بر من تسلط یابد . » صرف اینکه چیزی قانوناً مجاز می باشد ، دلیل نمی شود که انجام دادنش برای شما درست باشد . معیارهای خدا برای ما همیشه از معیارهای دنیا بالاتر است .

* دنیا را دوست مدارید . در رساله یعقوب 4 : 4 چنین می خوانیم : « آیا نمی دانید که دوستی با دنیا دشمنی با خداست هر که در پی دوستی با دنیاست ، خود را دشمن خدا می سازد . » این آیه به ما پند نمی دهد که با کسانی که در دنیا هستند و هنوز خدا را نمی شناسند دوستی نکنیم . بلکه لزوم خودداری از پذیرش معیارها و قواعد رفتاری دنیوی را بهما خاطر نشان می سازد . این به معنای مردود شناختن فعالیت‌های غیر خدا پسندانه دنیوی است و این فعالیت‌ها شامل نگاه شهوانی انداختن و بازگو کردن جوک‌هایی با معانی دوپهل و زشت نیز می شود.

* چیزهایی را که در دنیاست دوست مدارید . نه تنها از رفتارها و آداب دنیا ، بلکه باید از بسیاری چیزهای دیگر که دنیا ارائه می کند ولی خدا را جلال نمی دهند ، دوری کرد . توصیه کلام خدا در این مورد چنین است : « دنیا و آنچه را در آن است ، دوست مدارید . اگر کسی دنیا را دوست بدارد ، محبت پدر در او نیست » (اول یوحنا 2 : 15 ؛ تاکید از نگارنده است) . این اصول به ما کمک می کنند تا از ارتکاب گناه خودداری نماییم . باید حد و مرز زندگی مان را خیلی روشن و واضح مشخص کنیم . هنگامی که بنی اسرائیل پا به سرزمین موعود گذاشتند تا آن را بر طبق وعده خدا به ملکیت خویش در آورند ، نتوانستند برای جلوگیری از ورود دشمن به درون اردوگاهشان مرزی مشخص کنند . حتی پس از آنکه دشمن را در بیرون اردوگاه شکست دادند ، با همان دشمنان از در مصالحه و سازش بیرون آمدند و ایشان را به خود راه دادند . دشمنانی که موجودیت آنها رابه مخاطره انداخته تهدید به نابودی کرده بودند .

قواعدی برای نگاهبانی از دیدگان

یکی از دامهایی که داود را به کام خود کشید این بود که داود نمی دانست چگونه چشمان خود را پاسبانی کند . او روی پشت بام خانه اش نشست و گذاشت چشمانش به هر سو بگردند و وقتی نگاهش به بتشیع افتاد ، وسوسه شد تا خوب او را ورنداز کند . باید یاد بگیرید که برای نگاهبایتان با جدیت و دقت حد و حدود بگذارید . به دشمن اجازه ندهید دزدکی وارد دل‌هایتان شود و برکت و میراث خدا را از آنها بدزدد . با پاسداری از چشمانتان شروع کنید که این یکی از مهمترین مرزهایی است که همواره از سوی دشمن تهدید می شود . برای نگه‌بانی از دیدگان خود از قواعد زیر پیروی کنید .

به هر چیز چون سرراحتان است ، چشم ندوزید

کنترل ماهیچه های چشم با مغز است ، نه کنترل مغز با چشمان . پس هرگاه چشمتان به تصاویری می افتد که در شما واکنشی غیر خدایسندانه ایجاد می کند ، از این ماهیچه ها برای بستن چشمانتان یا گرداندن آن به سویی دیگر استفاده کنید . وسوسه تا زمان که وارد مرحله عمل نشده ، گناه نیست — ده ثانیه یا بیشتر چشم دوختن به صحنه ای که نباید دید ، و امیال شهوانی را در روح انسان بر

می‌انگیزد، همان عملی است که از وسوسه گناه می‌سازد.

به نمونه یوسف در کتاب پیدایش قدری بیندیشیم. هنگامی که زن فوطیفار یک روز به سراغ یوسف رفت و آستین جامه او را گرفت و از وی خواست تا با او بخوابد، یوسف حتی صبر نکرد تا به او بگوید: «آستین جامه مرا لطفاً رها کن.» بلکه آنگونه که کتاب مقدس می‌گوید: «اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت» (پیدایش 39: 12). فکر می‌کنید اگر او می‌ایستاد و به زیبایی و جذابیت آن زن از نزدیک خیره می‌شد، بعد چه واکنشی از خود نشان می‌داد؟ او خیلی سریع و قاطعانه عمل کرد و ما نیز باید چنین کنیم.

نباید چون چیزی صرفاً جذاب است، خواهانش باشید

برای این کار به پایداری و عزم راسخ نیاز دارید. هر سال من برای موعظه بیش از پنجاه بار به نقاط مختلف سفر می‌کنم، من خودم دریافته‌ام که برای نه تا ده روز می‌توانم به خوبی دوری از خانه را تحمل کنم. بنابراین جز در موارد استثنایی که سفری به دلایل استراتژیک طولانی‌تر می‌شود، برنامه سفرهایم را بر مبنای تحمل تنظیم می‌کنم. هر سفری که بیش از این طول می‌کشد، هم از لحاظ جسمانی و هم عاطفی بر من فشار زیادی وارد می‌کند. من محدودیتهای خودم را شناخته‌ام و یاد گرفته‌ام که از قوتی که خداوند برای خدمت به من ارزانی داشته بهتر استفاده کنم.

هرگاه مدتی دراز از خانه دور باشم وسوسه و تحریک‌پذیری جنسی شدت بیشتری می‌یابد بنابراین این خوب میدانم که باید احساساتم را طوری با دقت کنترل و برنامه زمانی سفرم را طوری تنظیم کنم که به خودم اجازه ندهم در وضعیت دشواری گرفتار شوم.

نبایع چون می‌توانید، چیزی را صاحب شوید

یکی از دوستانم برای یک سفر کاری به کارولینای شمالی رفته بود. پس از شام به هتل اقامتش بر می‌گردد تا بخوابد. هنگامی که مشغول پارک کردن اتومبیل خود است کتاب کوچکی در گوشه پارکینگ نظرش را جلب می‌کند. پس از پارک کردن اتومبیل از سر کنجکاو به طرف کتاب می‌رود، در حالی که احساس درونی عجیبی به او می‌گفته که این کتاب پورنوگرافی است. وقتی کتاب را به دست می‌گیرد می‌فهمد که احساسش درست و این هشدار از روح القدس بوده است.

کنجکاو سرپای وجود او را فراگرفته بود. جلو رفت و کتاب را برداشت و وقتی آن را باز کرد دیگر کاملاً مطمئن شد که رمانی سکسی است. در درون مرد جوان جدالی برپا شد. با خودش اندیشید: «می‌توانم آن را با خودم به اتاق هتل ببرم و بخوانم و هیچکس هم متوجه نخواهد شد. نه همسرم اینجاست و نه کسی مرا می‌شناسد.» اول کتاب را بر میدارد و در جیب می‌گذارد، ولی بلافاصله روح القدس او را ملزم می‌سازد. او می‌داند که حتی اگر به راستی این کتاب را سر راهش گذاشته بودند، باز نمی‌بایست آن را بردارد. پس بر می‌گردد و کتاب را در سطل آشغال پارکینگ می‌اندازد.

نباید صرف اینکه مجاز است، قبولش کنید

هر چیز که مجاز است لزوماً بنا کننده نیست. سقط جنین در ایالات متحده سالهاست که آزاد شده، ولی از نگاه خدا این کار درستی نیست. ما در خیلی از کشورها هنگامی که مردم را دعوت به جلو آمدن می‌کنیم، از آنها می‌خواهیم خود را از شر «یادگاری» های روابط گذشته خود که در اراده خدا نبوده است، خلاص کنند. مردم جواهرات، نامه‌های عاشقانه و عکس‌هایی که از روابط نامشروع گذشته خود دارند، می‌آورند و پای صلیب می‌ریزند. در یهودا 22-23 چنین می‌خوانیم: «نسبت به برخی که متزلزلند، رحیم باشید، برخی را از آتش بیرون کشیده نجات دهید و بر برخی دیگر با ترس رحمت نشان دهید. در عین حال حتی از جامه‌های آلوده به شهوات نفسانی متنفر باشید.»

چند وقت پیش یادداشت قشنگی از یک بانوی مسیحی دریافت کردم. نامه چنان تملق آمیز و آکنده از تعریف و تمجید بود که وسوسه شدم نگاهی دارم. موضوع علاقه روحانی در کار نبود، بلکه نوعی کشش عاطفی در خود حس می‌کردم. فوراً نامه را پاره کرده دور انداختم. با وجودی که مطالب آن یادداشت به هیچ وجه غیراخلاقی نبود، ولی فهمیدم نگهداشتن این نامه برای من مناسب نیست.

آیا در اطراف دیدگان خود پاسبانی گذاشته اید؟ آیا محدودیت ها و ظرفیت خود را می شناسید؟ آیا آنها را پذیرفته اید؟ در کمال حماقت نگویید: «با ایمان هر محدودیتی را نادیده می گیریم.» این حرف خود، حماقت نامحدود است. خدا هیچوقت تصمیمات احمقانه را محترم نمی شمارد.

برای خاموش کردن آتش شهوت آماده باشید

بر روی درهای بیشتر هتلها نقشه هایی نصب شده که همه خروجی های اتاقها و خروجی های هتل را نشان می دهند تا در موارد اضطراری نظیر آتش سوزی، مردم بتوانند در کمترین زمان خود را به هوای آزاد برسانند. در چند سال گذشته «آتش سوزی» های اخلاقی متعددی در کلیسای رخ داده که موجب کم اعتبار شدن انجیل گشته است. بیشتر این آتش سوزی ها برخاسته از جرقه کبریت شهوت درون بوده است. برای جلوگیری از آتش سوزی در اثر شهوت، می توانید گامهای عملی را زیر را بردارید:

مسیر خروج اضطراری را به خاطر بسپارید

در لحظه وقوع حادثه اضطراری شاید نور یا صدایی نباشد که شما را راهنمایی کند. با این وجود، اگر مسیر خروج را بلد باشید، می توانید به سوی خروجی ساختمان بدوید. سرعت داشتن خیلی مهم است. حتی لازم است است اشیای گرانبها را جا بگذارید و جان بدر برید. آنچه اهمیت دارد این است که در هنگام یورش وسوسه، پا به فرار بگذارید. در مواقع اضطراری اشکالی ندارد که واکنش انسان قدری تند و بی رحمانه باشد.

اگر حس می کنید که وسوسه می شوید، آن قرار وسوسه انگیز را لغو کنید. آدرس ایمیل مذکور را از حافظه پایگاه داده های خود پاک نمایید. دیگر به سراغ چت اینترنتی که شایسته نیست نروید و خدمات تلویزیون کابلی خود را اگر کثافت به خانه تان می آورد، قطع کنید.

زمانی دفتر کار من دری شیشه ای داشت. اما برای رعایت خلوت شخصی کسی که از دفتر استفاده می کنند، آن را رنگ کرده بودند. من از یکی از زیردستانم خواهش کردم تمام رنگ روی شیشه را بتراشد. هر از گاه پیش می آمد که من با یکی از اعضای مونث هیئت شبانی یا کادر کلیسا جلسه و گفتگو ترتیب می دادم. اگر قرار بود مرا به کاری متهم کنند یا پشت سرم بدگویی نمایند، اعضای هیئت شبانی و سایر همکاران می توانستند از من دفاع کنند چون آنها به راحتی قادر بودند هر آنچه را که در دفتر من می گذرد، مشاهده کنند. در شیشه ای دفتر، در واقع «در خروج اضطراری» من بود.

اگر در داغ است، بازش نکنید

یاد بگیرید که تشخیص دهید چه رابطه ای خارج از اراده خداست و می تواند منجر به بروز فاجعه شود. زمانی که در کالج کتاب مقدس در کانادا بودم، یک دوره مقدماتی مبانی آتش نشانی را گذراندم. مربی به ما می گفت: «اول به در دست بزنید، بازش نکنید. چون احتمالاً اتاق در شرف انفجار است!» پیوسته باید مراقب باشیم. درهایی که تا دیروز ممکن بود عادی بوده باشند، می توانند امروز خیلی خطرناک شوند چون آتش شهوت در پشتشان شعله ور گردیده است. باز کردن چنین دری برابر است با یک دردسر بزرگ.

پله فرار یا نردبان آتش نشانی دم دست خود داشته باشید

من و خانواده ام در یک خانه دو طبقه زندگی می کنیم. هنگامی که به این خانه اسباب کشی کردیم، من یک نردبان آتش نشانی خریدم تا در هنگام حادثه یا آتش سوزی بتوانیم از نردبان خودمان را از اتاق خواب که طبقه دوم است به حیط برسانیم. با همسر و پسرانم چندین بار آتش نشانی کردیم. البته برای بچه ها سرگرمی جالبی بود ولی من و تی خجالت می کشیدیم از پنجره اتاق خارج شده از نردبان پایین بیاییم. اما همین تمرین آتش نشانی به ما حس ایمنی خوبی داد. به راستی این کار ارزش وقت گذاشتن را داشت

به همین ترتیب ، اگر ایمنی دل‌هایمان را بالا ببریم ، می‌توانیم حیاطمان را برای همیشه حفظ کنیم ! من هیچوقت با جنس مخالفی که جزو بستگانم نیست ، یکجا تنها نمی‌مانم . البته این دستور کتاب مقدس نیست ، ولی یک جور قاعده اخلاقی است که من برای خود وضع کرده‌ام و مصرانه از آن تبعیت می‌کنم . این عمل متضمن امنیت است . در واقع همان پله فرار یا نردبان آتش نشانی من است . لزومی ندارد که من اول شرایط را ارزیابی کنم که آیا در این مورد بخصوص اشکالی دارد با فلان خانم در جایی تنها بمانم یا نه . درنگ و در همه حال از این اصل خود پیروی می‌کنم . پله فرار روحانی من ، بی‌اغراق ، بارها جانم را در شرایط گنج‌کننده حفظ کرده است.

زنگ خطر نصب کنید که عمل کند

آیا از سالم بودن لبتریهای زنگ خطر خانه به هنگام آتش سوزی یا جمع شدن دود ، اطمینان دارید ؟ همانطور که زنگ خطرهای حساس دود را در خانه مورد بازبینی قرار می‌دهیم باید هر چند وقت یکبار زنگ خطرهای روحانی خود را بازرسی کنیم . آیا وقتی همکاران ، همسر یا دوستان نزدیک مسیحی تان علایم « دود » اخلاقی را در زندگی شما می‌بینند ، زنگ خطر را به صدا در می‌آورند ؟ به چه کسانی اجازه داده‌اید تا در صورت مشاهده (یا استشمام) دود در منش ، کردار یا روابط شما ، بهتان هشدار دهند ؟ بیائید خود را فروتن سازیم . بگذارید زنگ خطر ، هروقت که لازم است کار خودش را انجام دهد . دست روی دست نگذارید منتظر حملات بعدی وسوسه‌نشینید . وقتی آتش سوزی شروع می‌شود ، دیگر برای سفارش دادن نردبان آتش نشانی یا ساختن پله فرار دیر است . باید از قبل آن را مهیا و در جای مناسب نصب و در مواقع غیر ضروری با آن بارها تمرین کرده باشید . وقتی آتش به پا می‌شود ، برای خریدن باتری نو برای زنگ خطر دیگر دیر شده است.

زن من می‌تواند در مورد هر یک از کارهای که انجام می‌دهم از من سوال کند . او حق دارد بداند که من در هر لحظه از زمان کجا و با چه کسی هستم . اخیرا برایش تعریف کردم که برادر عزیزی مرتکب عمل زنا شده است . او از من پرسید : « می‌شود از تو خواهش کنم که هر وقت دچار سقوط اخلاقی مشابهی شدی ، خودت به من بگویی ؟ » به او گفتم : « بله ، به تو قول میدهم . » می‌دانستم که این حس پاسخگو بودن به همسر ، طریق خدا است برای استعظام بخشیدن به زندگیم در مسیر صحیح – البته مادامی که تصمیم نگیرم به او دروغ بگویم . من با همسرم عهد بسته‌ام که حتی اگر در هتلی ، یک فیلم مستهجن دیدم یا با زنی مکالمه نادرست یا عمل خلافی انجام دادم ، به او بگویم . با گذاشتن این حد و مرزها در اطراف حریم زندگی و با یاری خدا خواهم توانست از گناه دوری جویم . تنها فکر کردن به اینکه باید « گزارش » کار خطایی که کرده‌ام را به دیگری بدهم به من قوت می‌بخشد تا معیارهای بالای اخلاقی را رعایت نمایم.

با آتش به جنگ آتش بروید

وقتی جنگلی آتش می‌گیرد و آتش نشانان نمی‌توانند آن را مهار کنند غالبا نوار جنگلی پیرامون کانون آتش را خودشان آتش می‌زنند تا وقتی آتش به آن نوار رسید دیگر چیزی برای سوختن باقی نمانده باشد ، بدین گونه آتش مهار می‌شود . آتش خدا مثل همان آتش مهار کننده‌ای است که آتش نشانان برای کنترل دامه آتش به کار می‌برند . آتش خدا شهوات نفسانی را می‌سوزاند و آنها را متوقف می‌سازد . وقتی شهوات نفسانی ما بسوزند ، آتش وسوسه خود به خود محدود می‌شود ، منتها به شرط آنکه ما همه خواهشها و امیال خود را به مسیح بسپاریم .

شهوت گناهی انگل مانند است که معمولا به گناه می‌چسبد و از آن تغذیه می‌کند . شهوت یعنی دل سپردن به چیزی که نباید مال ما باشد . ناتان نبی داود را به خاطر طمع مورد توبیخ قرار داد ، نه شهوت :

ناتان به داود گفت : « آن مرد تو هستی ، و یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید : من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شائول رهایی دادم . خانه آقایت را به تو دادم و زنان آقای تو را به آغوش تو ، و خاندانت اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم . و اگر این کم می‌بود ، چنین و چنان بر تو مزید می‌کردم . پس چرا کلام خداوند را خوار نموده ، در نظر وی عمل بد به جا آوردی و اورپای حتی را به شمشیر زده ، زن او را برای خود به زنی گرفتی ، و او را با شمشیر بنی‌عمون به قتل رسانیدی . پس حال

شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده ، زن اورپای حتی را گرفتی تا زن تو باشد» (دوم سموئیل 12 : 7-10 ؛ تاکید از نگارنده است) .

ضعف اصلی داود آن بود که یگانه گوسفند مرد فقیر را دزدید ، یعنی آزمندانه زن شخص دیگری را از چنگش به در آورد . این طمع بود که زنا و قتل را با خود آورد . از نقطه مقابل قناعت است . دل آزمند نمی تواند بگوید : « من به اندازه کافی دارم . خداوند شکر تو.» نفوس طماع پیوسته نا آرام هستند . طمع یا جاه طلبی همه نوع نتایج شیطانی به بار می آورند . زیرا هر جا حسد و جاه طلبی باشد ، آنجا آشوب و هرگونه کردار زشت نیز خواهد بود (یعقوب 3 : 16) اگر از اصولی که در این فصل بدانها پرداختیم ، پیروی کنید ، دیگر نگران این نخواهید بود که با تجاوز از حدود خود مرتکب گناه شوید. اگر حد و مرزتان سرجایش باشد ، این نتایج عایدتان خواهد گردید :

* آزادی بیشتر . وقتی با اتومبیل مسافرت می کنید ، هر چه به علایم راهنمایی توجه بیشتر و از آنها اطاعت کنید ، سفر راحتتر و بی خطرتری خواهید داشت . اگر به جای راندن بر روی جاده ، از مسیری که پر از چاله است یا از وسط یک مزرعه یا پیاده رو اتومبیل برآیند ، مسلماً مشکلات زایدی به بار خواهد آمد و اخراج هم پلیس شما را دستگیر و جریمه خواهد کرد! اگر به راندن در جاده پاسخگویی و مسئولیت پذیری ادامه دهید و از گودالهای گناه دوری کنید ، خیلی سریعتر به مقصد خواهید رسید و تازه در طول مسافرت هم ایمن خواهید بود .

* شادمانی بیشتر . وقتی بار تلاش برای یافتن راههای پرهیجان برای رسیدن به موفقیت های زودگذر از روی دوشهایتان برداشته شود ، روحتان بر بالهای شادمانی اوج خواهد گرفت . تعیین حد و مرز شما را قادر می سازد تا آرام و پیوسته و یکنواخت پیش بروید و از این کار احساس خوشی و افتخار نمایید .

* نیروی بیشتر . حد و مرز هر چیز را در جایی که بدان تعلق دارد ، نه می دارد . اگر دور حیاط خود پرچینی درست کنید ، بزهای همسایه وارد نمی شوند و گلهایتان را نمی خورند . اگر دور گودال دیواری کشیده شود ، در تاریکی شب کسی در آن نمی افتد . با تعیین حد و مرز سرانجام به مسیحیان ثابت قدم و استواری تبدیل خواهید شد ! دیگر هیچ چیز قادر به مغلوب ساختن شما نخواهد بود . حد مرز شما را در زیستن مطابق وعده اول یوحنا 2: 7 یاری می کند : « دنیا و هوسهای آن در گذر است ، اما آن که خواست خدا را به جا می آورد ، تا ابد باقی می ماند . »

دعای توبه

خداوند عزیزم ، من از همه افکار نگاه ها و سخنان شهوت آلود ، ناپاک و غیر اخلاقی ام توبه می کنم . از مشکل ریشه ای آز دست می کشم ! نقاب از طمعی که در دلم مخفی شده بر می دارم و به هر کردار ، گفتار و اندیشه ای که با انگیزه طمع داشته ام ، اعتراف می کنم . اعلان می کنم که به آنچه تو به من داده ای قانعم . ترجیح می دهم با خویشتن داری و تحت هدایت روح القدس زندگی کنم. قول می دهم همواره تعدادی از افراد دیندار را پیرامون خود داشته باشم تا در صورت لزوم مرا اصلاح نمایند. لطفا کمکم کن تا حد و مرز اخلاقی درستی پیرامون خود ایجاد کنم. به فیض تو متکی هستم. در کمال صداقت به پیش می روم . سپاسگزارم که عیسی پارسایی من شده است. آمین

((فصل نهم))

گناه سلیمان : حواس پرتی های مرگبار

یک روز صبح زود در حوالی منزل ما تصادفی روی داد. یک کارگر ساختمانی جوان سوار بر کامیون خود به سوی محل کارش رهسپار بوده که ناگهان کلاهش کف کامیون می افتد. او دولا می شود تا کلاه را بردارد ولی در این هنگام ناخواسته فرمان کامیون را نیز می چرخاند و کامیون از مسیر خود خارج شده شاخ به شاخ به سوی کامیون دیگری که از روبرو می آمده می رود و هر دو به هم می خورند و راننده سر به هوا در جا می میرد.

وقتی این مطلب را در روزنامه خواندم ، با خودم اندیشیدم که زندگی عجب نامرد و بی انصاف است. مرد بیچاره نه مشروب خورده بود نه سعی کرده بود از روی قصد خلافی بکند ؛ نه از قانون سرپیچی کرده بود و نه خواسته بود برای کسی دردسر بیافریند و تنها به خاطر یک لحظه غفلت و حواس پرتی کشته شد.

با این حال ، مخاطره آمیزتر از حواس پرتی های در حین رانندگی ، غفلتهایی است که در بدن مسیح به وقوع می پیوندند . گاهی ما دچار عادت حواس پرتی روحانی می شویم . حتما آن راننده بیچاره بارها اتفاق افتاده که در حین رانندگی حواسش به چیز دیگری پرت شود ولی اتفاق خبری نمی کند. حواس پرتی هنگام رانندگی اشکال گوناگون داشته که هر بار به قول معروف به خیر گذشته ولی یکبار برای همیشه جان او را گرفت .

برهم زدن تمرکز

حواس پرتی در میان رانندگان ، یک معضل بزرگ در ایالات متحده است . اخیرا کمپانی نفتی شل بروشوری تمام رنگی با عنوان « حواس پرتی های مرگبار » منتشر ساخته است . در این بروشور آمده :

حواس پرتی در همه جا هست ... حواس پرتی اصلا چیست ؟ هر آنچه که دستان شما را مشغول کند، توجه و نگاه شما را به خود جلب نماید و از رانندگی غافل سازد، حواس پرتی است. می تواند ، تابلوهای بزرگ تبلیغاتی باشد ، یا سرنشینان اتومبیل خودتان ، و یا اتفاقی که در بیرون از ماشین در حال رخ دادن است ، و یا حتی کوشش‌تان برای تعیین سرعت برف پاک کن شیشه جلوی اتومبیل‌تان . خواندن این بروشور مرا نسبت به جدی بودن خطر حواس پرتی بیدار کرد. حتی عوض کردن موج رادیو یا صحبت کردن با تلفن همراه می تواند حواس راننده را پرت کند . این هشدار در مورد رانندگی روحانی نیز صادق است . حواس پرتی های روحانی هم می توانند مرگبار و حتی مرگبارتر از حواس پرتی های رانندگی باشند . چون زندگی روحانی انسان را به خطر می افکنند . زندگی سلیمان پادشاه بهترین نمونه برای خطر حواس پرتی است:

و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه ، خدایش کامل نبود (اول پادشاهان 11 : 4)

سلیمان حواس پرتی های روحانی مرگباری را تجربه کرد . این حواس پرتی ها هنگامی آغاز شد که او جوان و از نظر جسمانی نیرومند و در خدمت خدا بود و پادشاهی اش در اوج اقتدار قرار داشت . زمانی که او پادشاه جوانی بود مسح خدا بر زندگیش قوی بود . حکمت خدا چنان واضح با او بود که مردم از اطراف و اکناف دنیا برای آموختن به نزدش می آمدند . او نه تنها پادشاه بلکه آموزگار حکمت

بود. خدا به او توان و پتانسیل بالایی بخشیده بود، زیرا با حکمت الهی باورنکردنی مجهز شده بود. سلیمان با خداوند دوبار ملاقات داشت. خدا به او مکاشفه الهی، حکمت و ثروت بخشیده بود. او به طور شگفت آوری در زندگی کامیاب بود، ولی چون توجهش از خدا منحرف شد، در نهایت کارش به سقوط روحانی انجامید. شیطان نه تنها از طریق گناه، بلکه به واسطه حواس پرتی می تواند زندگی مسیحیان را تباه سازد. وقتی حواس ما پرت شود، دیگر نمی توانیم روی آن چیزی که خدا ما را برای انجامش فراخوانده تمرکز کنیم. اگر این فرایند حواس پرتی ادامه پیدا کند، انسان فرسوده و خسته می شود. حواس پرتی توان بسیاری از خادمین خدا را به تحلیل می برد شاید در آغاز کار آنقدر بی اهمیت باشد که اصلاً متوجهش نشویم، ولی در آخر کار می تواند ما را از پا در آورد. به هشدار در مورد خطر حواس پرتی توجه کنید. اگر به این هشدار توجه کنیم حفاظت و قدرت خدا در زندگی در اختیارمان است.

گامهایی به سوی حواس پرتی

برای پرهیز از حواس پرتی چراغهای هشدار دهنده ای هست که باید به آنها توجه کنیم. موضوع حواس پرتی را از زندگی سلیمان پی می گیریم و جلو می رویم.

سلیمان به زنانی وابستگی پیدا کرد که بت پرست بودند

آنچه که حواس سلیمان را پرت و او را از راه اصلی منحرف کرد، کششی شهوانی و عاطفی بود. شیطان از راه احساسات طبیعی و عادی که خدا در درون هر فرد نسبت به جنس مخالف گذاشته، به او حمله ور شد. عشق و کشش به سمت جنس مخالف و میل به ازدواج چیزهایی هستند که خدا در دلهای ما انسانها نهاده، ولی همین چیزها حواس سلیمان را پرت کرد.

سلیمان اسیر احساساتش بود کلام خدا در این باره می گوید :

و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادمیان و صیدونیان و حیتان دوست می داشت. از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیابید و ایشان به شما در نیابند، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند (اول پادشاهان 11: 3-1)

خیلی ها فکر می کنند که مشکل سلیمان زنا کاری بود، در صورتی که اینطور نیست. موضوع ژرفتر از اینهاست. او مرتکب نهایت بی وفایی به خدا - یعنی بت پرستی - شد. او برای جلب خشنودی زنان بیگانه اش به پیروی از خدایان بیگانه پرداخت. به عقیده من مهمترین موضوعی که مردم هنگام خواندن آیات بالا فراموش می کنند، همین است. شاید باخود فکر می کنند، سلیمان چه ربطی به من دارد؛ من که نه حرمسرا دارم و نه چند زنه هستم. ولی همه ما، یا دست کم اکثریت ما در معرض خطر آرزو، شهوت و امیال درونی هستیم که همه اینها نخست با غفلت از دستور العمل های ویژه ای که خدا به ما داده، آغاز می شوند. اخیراً یکی از ایمانداران اهل اروپا به من می گفت که اینترنت باعث شده حواس وی از انجام امور خدا منحرف گردد وی از طریق اینترنت با زنی که سابقاً دوست دخترش بوده تماس برقرار می کند و به این تماسها ادامه می دهد. در این کار ظاهراً هیچ اشکالی وجود نداشت. آنان جسته و گریخته با هم چت می کردند. اما پس از گذشت چند هفته، مرد احساس می کند که گلویش پیش دوست دختر سابقش گیر کرده. او به من می گفت: «حالا به جایی رسیده ام که او را حتی از همسرم هم بیشتر دوست دارم». او پاک قافیه را باخته بود.

بعد از اینکه با هم درباره این موضوع دعا کردیم، به او متذکر شدم که من این دلبستگی را یک درگیری عاطفی ساده نمی دانم. من نفوذ شیطان را برای نابود کردن خدمتی که او در آن هنگام مشغول انجامش بود، احساس می کردم. از او پرسیدم: «آیا می دانی که اینجا فقط احساسات خالی در میان نیست؟ جادوگرانی برضد تو در کارند تا پیوند زناشوئی ات را تباه کنند.» در ادامه به او چنین اندرز دادم: «در این باره احساس جرم و تقصیر نکن چون این هیچ کمکی به تو نخواهد کرد. این رابطه را به خداوند بسپار. بدان که

اکنون درگیر جنگ روحانی شده ای.» او هم بر طبق آنچه با هم دعا کرده بودیم، عمل کرد.

بسیاری از مسیحیان درگیر گرفتاریهای عاطفی هستند که به راحتی می توانند از شرش خلاص شوند. خیلی از آدمهایی که نه اشخاص بدی هستند و نه عصیانگر، به آسانی درگیر روابطی می شوند که خارج از اراده خداست. من در ترس خداوند به شما می گویم که اگر درگیر دوستی یا رابطه ای هستید که می دانید خارج از اراده خداست، باید همین امروز این رابطه را به خدا بسپارید.

شاید از لحاظ عاطفی خود را چنان وابسته به این رابطه احساس کنید که فکر کنید اگر این رابطه را قطع کنید، دچار از هم پاشیدگی عاطفی خواهید شد و یا حتی خواهید مرد. ولی من به شما اطمینان می دهم که خداوند قدرت و اختیار کافی را برای رها شدن از چیزهایی که باعث حواس پرتی و انحراف فکرتان می شود، به شما عطا خواهد کرد. اگر رابطه و ملاقاتهای شما با دیگران شما را از امور خدا منحرف می کند و دور می سازد، باید این رابطه را عوض کنید. اگر متوجه شده اید که هر روز از روز قبل و هر هفته از هفته پیش، به کار خدا بی علاقه تر می شوید و نسبت به علایق مغشوش دیگر اشتیاق بیشتری احساس می کنید، باید همین امروز آن رابطه را به خداوند بسپارید! وقتی به روابطی که مانع نزدیکتر شدنن به خدا می شوند، پشت پا بزنید، او به طرزی معجزه آسا آن رهایی از اسارتی را که لازم دارید به شما خواهد داد.

اگر پرت شده یا گذاشته اید روحتان درگیر یا مجذوب رابطه ای عاطفی شود که خارج از اراده خدا است، امروز همان روزی است که سردرگمی خویش را به خداوند بسپارید. اگر با ایمان قدم اول را بردارید، خدا کمکتان خواهد کرد تا خلاص شوید. این گام نخست را با گفتن این کلمات در قالب دعا، بردارید:

ای خداوند، من این رابطه را به حضور تو می آورم. می خواهم قلبم را آزاد کنی. من به قوت خودم نمی توانم به طور کامل این رابطه را قطع کنم، ولی با قوت و نیروی تو در زندگیم خواهم توانست

تنها چیزی که خداوند از ما می خواهد، تسلیم کامل به اوست. آن وقت او قوت کافی برای رهایی از هر اسارتی را خواهد داد. برای شما چنین مقدر شده که از لحاظ عاطفی آزاد باشید.

سلیمان مغلوب بت پرستی شد

پیرامون «گناهان جوانی ما» هشدار و اخطار بسیار وجود دارد. اما من می خواهم برای لحظه ای هم که شده درباره گناهان کهنسالی به آنانی که میانسالند، هشدار بدهم. من خادمان و ایمانداران زیادی را می شناسم که اول خوب بودند ولی در سالهای بعد پرخاشگر، تلخ، نامطبوع یا بی عفت شدند. این افراد رفته رفته اشتیاقی را که در جوانی به خدا داشتند، از دست داده اند.

من خادمی را در آرژانتین می شناختم که چند سال پیش از مرگش، تمام فکر و ذکرش آزار دادن ایمانداران شده بود. او در مورد یکی از خادمان خداوند نامه ای می نوشت و به سایر خادمان در سراسر کشور می فرستاد و خادمان را رو در روی یکدیگر قرار می داد و به جان هم می انداخت.

من مراقب روند این کار بودم و حواسم را جمع کرده بودم تا در دام نیفتم. شاید بهتر می بود که او هم مثل حزقیای پادشاه در سنین جوانی می مرد - پیش از آنکه در سنین پیری برای همیشه از خود شهادتی بد برجای بگذارد - (نگ به دوم پادشاهان بابهای 18 - 19). دعایی که من همیشه به حضور خداوند می کنم این است: «خداوند، یا اجازه بده تو را جلال دهم یا مرا از این دنیا ببر، نگذار وجود من برای دیگران سنگ لغزش شود یا نام تو را بی اعتبار سازد.» البته، اگر خدا قصد تاخیر در بردن من داشته باشد، بدم نمی آید زیاد عمر کنم. ولی می خواهم تا هنگامی که در پیشگاه خدا حاضر می شوم، نسبت به روح القدس حساس باشم و قلبم مملو از اشتیاق به خدا و محبت به همسایگانم باشد.

من یقین دارم که دلیل پرخاشگر شدن آدمها در سنین بالا این است که ایشان به قانون زندگی و خرده گیری و عیب جویی اجازه می دهند تا در قلبشان ریشه بدوانند. این ریشه ها هیچوقت از زمین دل آنها کنده نمی شود. به تدریج که سن این افراد بالا می رود، آنقدر خسته و فرسوده و پریشان می شوند که بر اطرافیان و دیگران تاثیر منفی می گذارند. بعضی چیزها هستند که اگر به موقع اصلاح نشوند، وضع بدتر می شود و ریشه کن کردن ریشه علفهای هرز از قلب در سنین جوانی یکی از همین اصلاحات است.

چند وقت پیش، خانواده ای که از دوستان ما هستند طبق معمول هر شب به رختخواب رفته بودند که بخوابند. غافل از اینکه وقتی در

خوابند گاز منواکسید کربن در خانه اشان نشست کرده و همه جا را پر ساخته است. خوشبختانه یکی از اعضای خانواده در اثر صدایی به موقع از خواب بیدار می شود و با آخرین رمقی که در تنش باقی مانده بوده، بقیه اعضای خانواده را کشان کشان از خانه خارج می کند و همه را نجات می دهد. چقدر تاسف انگیز است که بعضی مسیحیان حتی متوجه این واقعیت نیستند که در معرض چنین خطر روحانی - گناه - قرار دارند. گناه هم مثل گاز منواکسید کربن خطرناک است و آرام آرام وارد می شود. من این مطلب را در کتاب دیگر «آتش قدوسیت خدا» به طور کامل تر توضیح داده ام (نگ به فصل «پویایی وسوسه»).

سلیمان سالیان سال در زندگیش به ریشه های بت پرستی اجازه رویش و رشد داده بود، تا اینکه در سنین کهولت مغلوب آن شد. ریشه های شهوت پرستی، قانون زندگی و عیب جویی هم ممکن است سالها با بی توجهی از جانب ما روبرو شوند. این گناهان مثل گاز خطرناک و غیرقابل رویت می توانند در زندگی هر کس وارد شوند، بدون اینکه آن شخص از وجودشان آگاهی داشته باشد. لازم است به طور پیوسته دلهایمان را تفتیش و بررسی کنیم و از روح القدس بخواهیم به ما قوه تشخیص عطا کند تا گناهان مخفی را در زندگیمان پیدا نماییم. ما نیازمند این هستیم که فراتر از فهرست موارد غلط نیز که در زندگی خود داریم و از آنها آگاهیم، خود را پاکسازی کنیم. ما به پاکسازی ای نیاز داریم که عیسی با تقدس خود به زندگیمان بیاورد.

سلیمان در اطاعت ناقص خبره شده بود

سلیمان خداوند را کامل و به تمامی دل پیروی نمی کرد. پیروی از خداوند نسبی و ناقص بود. پس سلیمان در عقب عشورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود (اول پادشاهان 11: 5-6).

من هم چنین وضعی داشتم. تا آن زمانی که خداوند در سال 1997 مرا با آتش قدوسیت خود تعمیم داد، من هم با تمام توان و وجودم سعی می کردم او را پیروی کنم. ولی نتیجه تمام توان من چیزی نبود جز اطاعت ناقص. آنگونه زندگی می کردم که یاد گرفته بودم زندگی کنم، و همه چیز را با خط کش و معیار خودم می سنجیدم. فکر می کردم آنچه انجام میدهم، بهترین است. اما وقتی در درونم به مکاشفای از قدوسیت عیسی دست یافتم، فهمیدم که خداوند مرا فراخوانده تا به طور کامل پاک و وقف شده باشم. خداوند حتی وجود 2 درصد ناپاکی را در فکر جایز ندانست. دعوت خدا برای همه ایمانداران است. او می خواهد دلهای ما کاملاً پاک و کاملاً وقف اراده او باشد.

سلیمان از عطایای خود هم برای خدا استفاده کرد و هم برای شیطان

خدا به سلیمان عطایای چون حکمت، مدیریت و استعداد در ساخت و ساز بخشیده بود. او می توانست قوم خدا را رهبری کند. می توانست به آنان انگیزه بدهد. می توانست برای انجام کارهای بزرگ همه منابع لازم را گرد آورد. اما او همین عطایایی که برای ساختن معبد خدای واقعی به کار برده بود، صرف ساختن بتکده هایی برای خدایان بیگانه نیز نمود. آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است، مکانی بلند به جهت کموش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد. و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می سوزانیدند و قربانی می گذرانیدند، عمل نمود (اول پادشاهان 11: 7-8).

وقتی دچار حواس پرتی و انحراف شویم، دشمن عطایا و استعدادهای ما را غصب می کند. وقتی اسیر یک درگیری عاطفی می شویم، دیر یا زود، چه بخواهیم و چه نخواهیم، به جای خدا برای شیطان چیزهایی خواهیم ساخت. خدا حاضر است تا به ما کمک کند؛ او می خواهد که اندیشه ها و انگیزه های درونی ما را پاک سازد، ولی باید بدانیم که انحراف از مسیر اصلی خیلی خطرناک است. چقدر غم انگیز است. همان مردی که خدا برای سلختن معبد خود در اورشلیم به کار برد، بعدها پایگاهی برای نیروهای شیطانی ساخت تا از آنجا کنترل خود را بر اسرائیل اعمال نمایند!

سلیمان حتی با وجودی که دیگر مسح را از دست داده بود، باز با موفقیت نسبی به زندگی خود ادامه داد. چرا سلیمان هنوز موفق بود؟ این خیلی حیرت انگیز است. امروزه کسانی هستند که کارهایی انجام می دهند که باعث می شود شخصیت خود را از دست بدهند

و یا حتی تبدیل به افرادی بی بند و بار و غیر اخلاقی شوند ، با این وجود هنوز می توانند « خدا را خدمت کنند » و با موفقیت دست به کارهایی هم بزنند ، چگونه چرن چیزی ممکن است ؟

خود کتاب مقدس به ما کمک می کند که بفهمیم چرا سلیمان می توانست هنوز موفق باشد چنین می خوانیم :
پس اخیا جامه تازه ای را که در برداشت گرفته آن را به دوازده قسمت پاره کرد . و به یربعام گفت : « ده قسمت برای خود بگیر ؛ زیرا که یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می کنم و ده سبط به تو می دهم . و به خاطر بنده من ، داود به خاطر اورشلیم ، شهری که از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده ام ، یک سبط از آن او خواهد بود » (اول پادشاهان 11 : 30 - 32).

سلیمان دیگر مبارک نبود، بلکه هنوز تحت برکت پدرش قرار داشت . او هنوز از مزایای کوتاه مدت مسیحی عاریه ای برخوردار بود . مادامی که دوره پادشاهی وی به پایان نرسید، عواقب فاجعه بار انحراف و حواس پرتی هایش هویدا نشد . گاهی اوقات ما عواقب و نتایج کارهای دنیوی ای که انجام می دهیم بی درنگ مشاهده نمی کنیم ، بلکه ممکن است دود آن به چشم نسل بعد از خودمان برود . اگر توبه نکنیم ، باید روزی آنچه را کاشته ایم با اشکها درو نماییم . گناه ما پیامدهایی به همراه خواهد داشت . کلام خدا صراحتاً می گوید : « بدانید که گناه شما ، شما را در خواهد گرفت » (اعداد 32 : 23)

من همیشه به خودم یادآوری می کنم که هر آنچه با چشمان خودم می کنم ، روزی بر چشمان فرزندانم تاثیر خواهد گذارد . این اصل مرا از چشم چرانی باز می دارد و کمک می کند تا چشمانم را پاک نگه دارم . امروزه افتادن در کام شهوت ، خیلی آسان شده است ؛ بورنوگرافی بدون اینکه پولی در ازایش داده باشیم ، وارد خانه های ما شده است . به همین خاطر یادآوری هر روزه من به خودم در مورد تاثیر گناهانم بر زندگی فرزندانم ، اینقدر اهمیت دارد . اگر افکارم مغشوش و حواسم پرت باشد و از نظر خدا فکرهایم ناپاک ، ممکن است تاثیرش را در زندگی زناشویی خودم و نیز در فرزندانم ببینم . شاید در خانواده ام تنش بروز کند و حتی خانواده با فشاری از جانب شریر روبرو شود . من نمی خواهم روزه ای برای ورود این فشار به زندگی خانوادگی ام بگشایم و مطمئنم که شما هم دوست ندارید چنین اتفاقی در خانه تان بیفتد . از این روست که باید مراقب پاکی افکارمان باشیم .

مواظب اصل زنای احساسی (عاطفی) باشید . این زنا هنگامی روی می دهد که مرد یا زنی بگوید : « کاش می توانستم با شخصی دیگر ازدواج کنم . » وقتی شخصی حسرت داشتن همسر فرد دیگری را می کشد، در احساس خود مرتکب زنا شده است . حتی اگر هرگز هیچ رابطه ای میان نشان نبوده و یا در این باره گفتگویی هم رد و بدل نشده باشد، اگر اندیشیدن به این موضوع موجب سردرگمی فرد را فراهم کند و از فکر کردن به آن لذت ببرد ، او نسبت به همسر خود مرتکب خیانت شده است .
ما در طول هفته باصدها وسوسه روبرو هستیم . وسوسه مرتباً می آید و نمی شود جلویش را گرفت، ولی اگر برای خدا اشتیاق شدیدی داشته باشیم ، دیگر لزومی ندارد به هر فکری اجازه انحراف در جهت غلط بدهیم . من تعمید آتشی را که یافته ام به هیچ قیمتی نمی دهم و با هیچ چیز دیگری عوض نمی کنم . با این حال ، به شما می گویم که هیچ تعمید یا ملاقات یا داشتن تجربه ای با خدا وجود ندارد که انسان را از قرار گرفتن در معرض وسوسه در امان نگاه دارد . مادامی که اینجا روی کره خاکی زندگی می کنیم ، وسوسه خواهیم شد.

اما از سوی دیگر به شما می گویم که با پرورش دادن انضباط روحانی و مسح شدن ، می توانید بر خود عیسی مسیح متمرکز بمانید و با طیب خاطر و بی درنگ توبه کنید . اگر چنین انضباطی داشته باشید ، سقوط نخواهید کرد . مواقعی بوده - در فرودگاه ، در هواپیما، هر جا - که متوجه شده ام بیش از اندازه لازم روی موضوعی ناخداپسندانه متمرکز شده ام . یک ثانیه ایرادی ندارد ؛ من اسم آن را وسوسه می گذارم . اما اگر شد دو ... سه ... ده ... یا پانزده ثانیه ، دیگر وسوسه نیست! از این رو هر جا که باشم ، همانجا زانو می زنم و توبه می کنم . به خدا می گویم : « خدایا ، من برای مدت پانزده ثانیه به تو خیانت کردم . مرا ببخش و پاک بساز . »

شاید فکر کنید که یوغ انضباط روحانی برایتان غیرقابل تحمل است . ولی دوستان عزیزم ، آنچه تحملش برای ما ناممکن است بار کشنده ای به نام آمیزه تقدس و گناه است - این آمیزه به راستی مثل زهر مرگ آور است . سلیمان برای موفقیت ساخته شده بود، ولی سرانجامش فاجعه بار شد . او سلطنتش را با مسح الهی آغاز کرد . او حتی دوبار با خداوند ملاقات کرد و بدین وسیله متبرک گردید (اول پادشاهان 11 : 9). خداوند به او وعده هایی هم داده بود ولی چون او از راه صحیح منحرف شد ، خدا آن وعده ها را لغو

نمود.

پس خداوند به سلیمان گفت: چونکه این عمل را نموده و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده آن را به بنده ات خواهم داد» (اول پادشاهان 11: 11)

با اینکه در دوران فرمانروایی وی در اسرائیل صلح برقرار بود، خدا در زمان حیات وی دشمنانی بر ضد اسرائیل برخیزانید. پیروزیهای نسل قبل برای نسل بعد به شکست و مصیبت بدل شد. وقتی حواس ما پرت و از مسیر اصلی منحرف می شویم، شیطان از نو سازماندهی می کند. وسوسه های پیشین با قوت بیشتری بازمی گردند. وقتی دلهایمان را با اراده خداوند و قوت روح القدس پر نمی سازیم و می گذاریم خالی بمانند، دیوها رفته چند تا بدتر از خود را به همراه می آورند و وسوسه نیرومندتر از دفعه اول بر ما فشار خواهد آورد. می آید تا توی دل ما را خالی کند و از درون نابود سازد.

حواس پرتی هایی که باید از آنها پرهیز نمود

بیائید حواس پرتی ها یا انحرافات را که باید از آنها دوری بجویم از نزدیک و با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم. نگذارید هیچیک از این چیزها تمرکزتان را از وقف و سرسپردگی به مسیح به هم بزند.

حواس پرتی ناشی از مصرف گرایی

همانطور که پیشتر گفتم، هنگامی که در جنوب آرژانتین بودم، در کلیسایی موعظه کردم که در آن اعضا روزه ای عجیب گرفته بودند – روزه کارتهای اعتباری! خیلی ها شهادت می دادند که از وقتی که از کارتهای اعتباری استفاده نمی کنند، از بدهی و قسط آزاد شده اند. این کار خود جوش روح القدس حواس پرتی ناشی از مصرف گرایی را که با خود خرید کردن ناخواسته و بی اختیار آورده بود، از بین برد.

«هیاهو» ی رسانه ها

هر رسانه ای که در پیرامونتان سرصدا می کند، خاموش کنید تا «در سکوت صدای آرام خدا را بشنوید.» هر صدایی که پیوسته از طریق گوشهایتان وارد مغز می شود می تواند حواس شما را از شنیدن آواز خدا که از اعماق روحتان برمی خیزد، پرت نماید – حتی اگر این صداها، سرو صداها «مسیحی» باشند. نگذارید «هیاهو» ی رسانه ها جایگزین مصاحبت با خدا شود.

کار کردن با بی میلی برای خدا

کلام خدا به ما چنین پند می دهد: «هر کاری را از دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می کنید، نه برای انسان» (کولسیان 3: 23). با بی صبری و عدم علاقه به کارهای خدا، باعث حواس پرتی خود نشوید. برای خدا با تمام وجود و از ته دل کار کنید.

مخالفت همیشگی با دید و اهداف کلیسا

اگر همیشه روشهای کلیسایتان را به باد انتقاد می گیرید یا سعی می کنید آن را کامل یا اصلاح نمایید، دچار انحراف می شوید. ببلی گراهام گفته: «اگر توانستید کلیسایی کامل پیدا کنید، هرگز به آن ملحق نشوید، چون حتما آن را خراب خواهید کرد!» عمل کردن بر ضد بدن مسیح، کاری زیان بخش است؛ با بدن خداوند همکاری کنید.

نداشتن هیچ هدفی در زندگی

از هم اکنون تصمیم بگیرید تا برای زندگی و خانواده تان چند هدف خدایسندانه تعیین نمایید. اگر اهدافی که باری زندگی خود و خانواده تان در نظر گرفته اید، با اراده خدا هم راستا باشید، او بسیاری از هدفهای شما را محترم خواهد شمرد و برای رسیدن به آنها یاریتان خواهد نمود. اگر هدف نداشته باشید، به سادگی از مسیر منحرف خواهید شد.

وجود شهوات و امیال غیراخلاقی در زندگی

کتاب مقدس نه فقط ارتکاب علنی زنا و فجور، بلکه حتی هر نوع ناپاکی ذهنی را محکوم می کند. هر نوع خیال پردازی شهوانی خارج از اراده خداست. عیسی در این مورد خیلی بی پرده سخن گفته است. اگر مردی به زنی نظر شهوت آلود بیندازد، در دل خود با او مرتکب زنا شده است.

انتظار قدردانی داشتن

با انتظار مورد قدردانی و احترام قرار گرفتن از کار خدا منحرف نشوید، چون شاید هیچوقت زمان آن فرا نرسد. حتی اگر دیگران متوجه زحمات و تلاشهای شما نشوند، آیا باز حاضرید برای خداوند کار و به او خدمت نمایید؟

ویژگی های کسی که حواسش پرت نیست

آن خادم خدا که از گناه حواس پرتی دوری می کند، جهت را به روشنی تشخیص می دهد، در اینجا به ذکر ویژگی این گونه افراد می پردازیم.

*** آنان پیوسته مشتاق این هستند که به شباهت عیسی در آیند**

*** برای جانهای گمشده اشتیاقی خاص دارند.**

*** آدمهای قابل اعتمادند، چون توانایی ماندن در مسیر درست را دارند.**

*** به کل بدن مسیح عشق می ورزند.**

*** خدمتشان به خدا، خدمتی اثربخش است.**

*** یک جور حس بزرگ منشی دارند – حتی هنگامی که مشغول انجام کار کوچک برای خدا هستند.**

آیا این ویژگی ها در شما هست؟ آیا نسبت به قوم خدا عشقی مقدس دارید؟ در مورد گمشدگان چطور؟ آیا دعاها را به جای اینکه مردم را متفرق کند، متحد می سازد؟ آیا پیرامون خدمت به خدا حس خوبی دارید، خواه این خدمت در نظر مردم بزرگ و با اهمیت باشد و خواه کوچک و کم اهمیت؟

عیسی، خود نمونه ماست. او مردی پایبند به قول خود بود و هدفی روشن در پیش داشت. در لوقا 9: 51 چنین می خوانیم: « چون زمان صعود عیسی به آسمان نزدیک می شد، با عزمی راسخ رو به سوی اورشلیم نهاد.» او حتی نگذاشت شاگردانش حواسش را از مقصود منحرف سازند. او « به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد» (عبرانیان 12: 2). عیسی اهداف بلندی داشت، یک ایده آل والا برای نسل بشر. او به خاطر این آرمان، حاضر شد متحمل مرگی خفت بار شود. ما در عصری به سر می بریم که خداوند از ما می خواهد ریشه بدوانیم و از لحاظ روحانی پا بگیریم. با حواس پرتی و انحراف از هدف نمی توان به سلوک مسیحی ادامه داد. از سلیمان و زندگیش این درس را می گیریم که حتی مردان و زنان بزرگ خدا هم که در گذشته برای او شاهکارها کرده اند – ممکن است در اثر حواس پرتی و انحراف از میدان به در شوند. باید نگاهمان را از جایزه ای که برایمان در نظر گرفته شده برنگیریم و در مسیر رسیدن به مقصود، به چپ و راست منحرف نشویم.

دعای توبه

پدر، متشکرم که با کلمات به من هشدار می دهی. همین حالا به من آزادی الهی عطا کن تا هر رابطه ای که خارج از راده تو با کسی دیگر دارم، قطع کنم. کمک کن تا بر هر میل و خواسته ای که از تو نیست فایق آیم.

خدا بسیار رحیم، اکتو بیا و حضورت را برایم ملموس بساز. فرشتگانت را به یاریم بفرست. یوغ گناه را در هم بشکن. یوغ را در هم بشکن. باشد که به قدرت تو هر اعتیادی علاج شود؛ باشد که هر عادت ناپسند ترک گردد. خداوندا، بیا و مرا از حواس پرتی های خود مهلک رها ساز باشد که من هر روزه در زندگیم اراده تو را به جای آوردم. به نام عیسی مسیح آمین

حواس پرتی های خود را به خداوند واگذارید. حسد را کنار بگذارید خداوند چشمانتان را لمس کند. اگر خانواده در آستانه سقوط و از هم پاشی است، امروز با اطمینان به نزد عیسی بیایید انحراف عدم تعهد، شما را نابود خواهد کرد. بی ارادگی و عدم تصمیم گیری شما را از اراده خدا منحرف و پرت خواهد ساخت.

عیسی جذب کننده است نه دفع کننده. از هر اسارت عاطفی که شما را از عیسی دور می سازد، دست بکشید. در زندگی تان بر او و بر اراده اش متمرکز بمانید.

((فصل دهم))

گناه یونس : خدا را با بی میلی خدمت کردن

روزی میسیونری در مرخصی به سر می برد که در برابر حضار در جلسه کلیسایی ایستاد تا در مورد دعوتی که برای آن خوانده شده و محل ماموریت مسیحی اش سخن بگوید . اما پیش از او ، همسرش بالای سکو رفت و رشته سخن را به دست گرفت ، او پشت منبر ایستاد و شروع کرد به صحبت کردن در این باره که چقدر جدایی از خانواده و زادگاهش و زندگی کردن در سرزمینی دور دست برایش دشوار بوده ، او از شبهایی حرف زد که به خاطر این تصمیم گیری تا صبح گریسته . زن میسیونر از رابطه نزدیکش با مادر خود سخن گفت و اشاره نمود که بچه هایش تا چه اندازه به مادر بزرگ خود وابسته اند و در غربت احساس دلتنگی می کردند . سپس وی شروع به گریستن نمود و در حال گریه کردن گفت : « به هر روی ، من مطیع خداوند هستم و هر جا که مسیح اراده کند خواهیم رفت. » وقتی قصه سوزناک زن میسیونر به پایان رسید ، بر نیمی از اعضای کلیسا این احساس حکمفرما شده بود که « تو را به خدا اگر می شود ، به خانوات برگرد ! »

من شبانی را می شنایم که در طول سی سال خدمت روحانی اش در کلیسا ، کمتر هفته ای بود که به جماعت یادآور نشود که به خاطر شبانی آنها از چه شغل و موقعیت خوبی چشم پوشی کرده است . او همیشه می گفت : « شما نمی توانید درک کنید که من در اینجا چه فداکاری عظیمی به خرج داده ام . هرگز نمی خواستم به اینجا بیایم ، ولی ترجیح دادم از خدا اطاعت کنم . » من مطمئن نیستم که او چندان هم از اینکه شبان شده ، احساس پشیمانی کرده باشد ، ولی دست کم می خواست مطمئن شود که همه می دانند که او چه فداکاری بزرگی در حقشان کرده که به آنها خدمت می کند .

مخالفت با رویای خدا

پولس رسول در پیشگاه آگریپاس پادشاه چنین گفت : « از رویای آسمانی سرپیچی نکردم » (اعمال 26 : 19) . شاید این حرفی باشد که هر فرد مسیحی نتواند بزند . کسانی هستند که در سکوت عصیان می وزند ، و به قول معروف « مخالف خاموش » خدای قادر مطلق محسوب می گردند . ما باید چقدر متکبر باشیم که فکر کنیم می توانیم هر جنبه اراده خدا را که دلمان خواست ، دستچین و گزینش نماییم !

کلام خداوند به یونس به طور ویژه برای کسانی پرمعنی خواهد بود که در دلشان پیغامی را دو ، سه بار یا بیشتر تکرار کرده و هنوز به دعوت خدا لبیک نگفته اند . آیا خدا به شما می گوید: « برو » و شما در برابر ماموریت او مقاومت می کنید ؟ خدا می خواهد اکنون از طریق باز خوانی داستان یونس ، چیزی را که مدتها پیش در دلتان گذاشته ، بار دیگر تکرار کند . یونس آواز خداوند را شنیده بود . او مکاشفه ای دریافت نموده و می دانست چه باید بکند ، اما یک مشکل داشت: او نظری مخالف نظر خدا داشت.

کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده ، گفت : « برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است. » اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده ، کشتی ای یافت که عازم ترشیش بود . پس کرایه اش را داده ، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. (یونس 1 : 1-3) یونس این نخستین کلام خداوند را شنید ، اما در جهت مخالف پا به فرار نهاد . ما از همه دلایل گریز وی اطلاعی نداریم . شاید وی از

روبرو شدن با مردم نینوا واهمه داشته . شاید فردی ، متعصب بوده و نسبت به آنان و دیگر غیر یهودیان نظر خوشی نداشته است . آنچه می دانیم این است که او از ستم مردم نینوا شاکی بوده و دلش به حال آنان نمی سوخته است . به هر روی ، یونس به خدا نه گفت . هر چند او یکبار این فرصت را از دست داده بود ، خدا بزرگوارانه به او فرصتی دوباره داد . پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده گفت : « برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت ، به ایشان ندا کن.» (یونس 3 : 1-2)

شاید وسوسه شده بگویید : « چرا خدا به این آدم فرصتی دوباره داد ؟ او شایسته دعوت خدا نبود ! » اما من نمی توانم بر یونس خرده بگیرم که چرا در دادن پاسخ مثبت به خداوند تاخیر کرد ، چون خودم هم تجربه ای مشابه او داشته ام .

دعوت برای گرد هم آوردن کل شهر

هنوز مدت زیادی از ملاقات ویژه ای که خداوند در سال 1997 از من کرد و با آتش تعمیدم داد ، نگذشته بود که خداوند مرا برای گرد هم آوردن همه کلیسا های شهرم ، لاپلاتا فراخواند . او برای فهماندن خواست خود عملا به من رویایی نشان داد . وقتی چشمانم را می بستم ، می توانستم یک ورزشگاه را ببینم که مالامال از جمعیتی است که طالب تقدس از خدا هستند . پس از دیدن این رویا ، طبق معمول با چند تن از شبانانی که از جمله دوستانم بودند ، صحبت کردم . آنها مرا از انجام چنین کاری به کلی ناامید کردند . آنان به من اطمینان دادند که شبانان کلیساهای شهر با یکدیگر دعا یا همکاری نخواهند کرد . به من گفتند که شهر دچار تفرقه شده و دودستگی چنان شدت یافته که عملا کلیسا در شهر لاپلاتا به دوباره شده است . حتی برای چند تن از شبانان کلیساهای شهر نامه هایی تایپ کردم تا بفرستم ، ولی وقتی دریافتم که شهر در آن هنگام سرگرم برپایی جشنواره غیرمذهبی است ، مسئله را مسکوت گذاردم . با خودم فکر کردم که خوب ، حتما این فکر از خدا نبوده است . سه سال بعد ، آواز خدا در زندگیم رو به خاموشی گرایید . هفته ها از پس هم می آمدند و می رفتند ، بدون اینکه کلامی از او بشنوم برای خدمت در کنفرانسی به انگلستان سفر کردم ، ولی او با من سخن نگفت . به جلسات می فتم و حضورش را علنا می دیدم ، ولی نسبت به شخص من همچنان خاموش می ماند و چیزی نمی گفت . جلالش ظاهر می شد ، معجزات عظیم به وقوع می پیوست ، اما وقت به هتل محل اقامتم بر می گشتم خدا به طرز حیرت آوردی خاموش می شد . اصلا نمی توانستم حضور خداوند را حس کنم . من که از این وضع به شدت نگران شده بودم در دعا علت را جویا شدم .

یک روز بعد از ظهر که باری دویدن بیرون رفته بودم ، واکمن خود را هم همراه بردم تا موعظه واعظی کهدر کنفرانس پیش از من سخنرانی کرده بود ، گوش بدهم . قصدم این بود که نسبت به آنچه که خدا پیش از سخنرانی من در کنفرانس انجام داده دیدی کلی پیدا کنم . در حالی که می دویدم ، شنیدم که واعظ می گوید . « خدا دوست ندارد حرف خود را دوبار تکرار کند . او یکبار چیزی به ما می گوید و بعد در سکوت منتظر اطاعت ما می ماند . » به محض اینکه این کلمات را شنیدم از دویدن بازایستادم . اول به آرامی به راه رفتن ادامه دادم و سرانجام گوشه ای زانوزدم و گفتم : « خداوندا ، من را می گوید . سه سال پیش تو از من خواستی که همه کلیساهای شهرم را گرد هم بخوانم و من اطاعت نکردم . مرا ببخش . اگر فرصتی دوباره به من بدهی ، قول می دهم دیگر این ناطاعتی را تکرار نکنم . » در آن لحظه بو که یونس ، نبی نامطیع و بی میل به خدمت را درک کردم !

بعد از آن احساس کردم خدا چراغ سبز نشان داد . او فرصتی دوباره به من بخشید ، اما حال دیگر ما حتی در لاپلاتا هم زندگی نمی کردیم . بار نخست که خدا از من خواست ترتیب گردهمایی را بدهم ، خودم یکی از شبانان کلیساهای آن شهر بودم ، اما در ظرف این سه سال من از شبانی کلیسایم استعفا داده بودم تا رویای جهانی را که خداوند به من داده بود جامه عمل بپوشانم .

پس با پخش برنامه های رادیویی در یک ایستگاه رادیویی مسیحی که در لاپلاتا پخش می شد ، کارم را شروع کردم . نقشه ام این بود برای همه کلیساهای شهر یک گردهمایی ترتیب دهم . در برنامه های رادیویی ام پیرامون گردهمایی حرف زدم و از همه کلیساها دعوت کردم در آن شرکت کنند . با یکی از شبانان لاپلاتا تماس گرفتم و از او درخواست پشتیبانی و مشارکت نمودم . به من جواب داد : « الان بدترین موقع برای گرد هم آوردن کلیساها است ! شبانان دچار اختلاف و چند دستگی هستند . یک انشعاب تازه در شهر به وجود آمده و جو روحانی اصلا مساعد نیست . اگر قبلا اوضاع بد بود ، اکنون بدتر شده . بی خود سعی نکن ورزشگاه کرایه کنی ،

چون این کار تلف کردن پول است.» ولی این بار من اجازه ندادم سخنان تردید آمیز دیگران مرا از هدفم منحرف کند.

می دانستم که در این رابطه از خداوند هدایت مستقیم گرفته ام و به او قول صریح داده ام. پس تصمیم گرفتم بر طبق نقشه ها پیش بروم، چه دیگران از من پشتیبانی کنند و چه نکنند - فقط اجازه آنها برایم کافی بود. بالاخره ایمیلی دریافت کردم که فحوای کلامش این بود که برای شکست خوردن مجازی»، ولی همین اجازه برایم بس بود. باید اعتراف کنم که خودم هم فکر می کردم کارم با شکست مواجه خواهد شد، اما خود را متقاعد ساختم که اگر در انجام اراده خدا شکست بخورم، بهتر از آن است که راه خودم را پیش بگیرم و در کار خودم موفق شوم.

گفتم: «خداوندا، من می دانم که مردم نخواهند آمد. برخی شبانان از پیش به من خبر داده اند که از م هیچ پشتیبانی نخواهند کرد و کلیسایشان در این گردهمایی حضور نخواهند داشت. بعضی از آنها حتی قدغن کرده اند که اعضایشان در جلسات شرکت نکنند. هیچ راهی برای کشیدن مسیحیان به این گردهمایی وجود ندارد. ولی خداوندا، به خاطر اطاعت از فرمان تو، من ورزشگاه را اجاره خواهم کرد. حتی اگر فقط پنجاه نفر هم خودشان را آفتابی کنند، برای من کافی است و من وظیفه ام را در این شهر به انجام رسانده ام و شاید دیگر هرگز این کار را تکرار نکنم!

هنوز دو سه هفته ای به آغاز جلسات نمانده بود که شبانان کم کم احساس کردند، این گردهمایی در اراده خداست. جوانان از کلیساهای مختلف دور هم جمع شدند و شروع به سازماندهی کردند. آنان آگهی هایی چاپ کردند و در سراسر شهر پخش نمودند. چیز جدیدی داشت به وقوع می پیوست.

زمانی که من و همسر من به ورزشگاه گذاشتیم، جای سوزن انداختن نبود. روز دوم گردهمایی هنوز مردم و آنچه که بیشتر به تردید من دامن می زد، رگبار شدیدی بود که تمام روز باریده بود. اما شب هنگام بار دیگر ورزشگاه از جمعیت پر شد. در روز سوم، ورزشگاه بیش از گنجایش واقعی اش، آدم در خود جای داده بود. روزنامه محلی گزارش داد که در ورزشگاه بیش از شش هزار نفر گرد هم آمده بودند، حال آنکه ظرفیت آن تنها برای سه هزار نفر برآورد شده بود.

نتایج این جلسات را هنوز هم می توان در شهر لاپلاتا مشاهده کرد. شبانان شهر باز هم برای گردهمایی و اتحاد بین کلیسای شهر دست به فراخوانهای ماهیانه زدند. آن گردهمایی عظیمی که انتظارش نمی رفت، انجام پذیرفته بود. اکنون بیداری روحانی در سطح شهر لاپلاتا با شتاب دنبال می شود.

خدا، خود را در ناممکن ها جلال می دهد

حتی اگر چیزی ناممکن به نظر می رسد، خدا می تواند نام خود را از طریق آن ناممکن جلال دهد. کتاب یونس، به راستی کتاب پیروزی است، هر چند که خود یونس از سهمی که در این پیروزی داشت بهره چندانی نبرد.

در دو باب نخست این کتاب می بینیم که یونس با گریختن از حضور خدا مرتکب عمل اشتباهی شد. در بابهای سه و چهار، یونس اشتباه خود را اصلاح می کند، ولی هنوز دیدگاه و طرز تلقی اش اشتباه است - پس او همچنان بازنده است. حتی موفقیتی که به دست آورد، او را خشمگین و عصبانی کرد. کلام خداوند برای بار دوم بر یونس نازل شده گفت: «برخیز و به شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت، به ایشان ندا کن.» خدا طبعی شوخ دارد. او یک یهودی محافظه کار را برگزید تا به شهری که مورد نفرت همه یهودیان بود برود و آنان را به توبه فراخواند. نینوا شهر ستمکاری و وحشیگری بود. آنچه در دل یونس می گذشت، حس انتقام بود، نه بیداری روحانی. دعای او این بود: «خداوندا، عدالت خود را بیاور و فیضت را باز دار. کمکمان کن تا به این قوم (آشوریان) تصفیه حساب کنیم و انتقاممان را بگیریم.» دیدگاه او نسبت به این غیر یهودیان نجس، دیدگاهی مذهبی و توأم با داوری کوتاه فکراته بود. او نمی فهمید که خدا قصد دارد به اونها نشان دهد که نقشه نجات برای همه قومها است و می خواهد که او این کلام را با خود به میان آنها ببرد.

خیلی وقتها نتیجه گیریهای ما مسیحیان حتی، به طور آشکار با نتیجه گیریهای خدا در تضاد است. عهد جدید برای توصیف این نتیجه گیریهای غلط واژه ای خاص به کار می برد. قلعه ها. قلعه، یک نتیجه گیری دروغین و اشتباه است که ما آن را به عنوان حقیقت

پذیرفته ایم . معمولا این نتیجه گیری طوری در فکر و ذهنمان جا می افتد که نور روح القدس به درونش نمی تواند نفوذ نماید .

چگونه باید این قلعه را در هم کوبید ؟ باید آن را با نیروی خدا ویران سازید . برای منهدم ساختن دیوارهای نامرئی که گرداگرد قلبمان کشیده ایم و این دیوارها جلوی پذیرش اراده خداوند و حقیقت خدا را می گیرند ، به نیروی خداوند نیازمندیم .

یونس هم از قرار معلوم در دل خود بر ضد اهالی نینوا قلعه ای ایجاد کرده بود . او نمی خواست به نینوا برود و همچنین دوست نداشت که خدا هم به آنجا پا بگذارد . با این وجود ، خدا برای بار دوم که وی را فراخواند ، اطاعت نمود :

آنگاه یونس برخاسته ، بر حسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت . و یونس به مسافت

یک روز داخل شهر شده ، به ندا کردن شروع نمود و گفت : « بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد » (یونس 3 : 3-4)

این دو آیه کوتاه در برگرنده کل محتوای موعظه یونس بود . او فراموش کرد قسمت دوم پیغام یعنی : « اگر توبه کنید ، خدا شما را خواهد آمرزید » ، را برای اهالی نینوا موعظه کند . به عبارت دقیق تر ، او نکته آخر موعظه را از یاد برده بود ! کتاب مقدس به ما می گوید که اهالی نینوا به خدا ایمان آوردند . پادشاه به همه شهروندان - اعم از غنی و فقیر - فرمان داد که روزه بگیرند . آنان پلاس که نماد توبه و فروتنی در پیشگاه خداست ، بر تن کردند .

و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت ، از کرسی خود برخاسته ، ردای خود را از بر کند و پلاس پوشیده ، بر خاکستر نشست . و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا در دادند و امر فرمود ، گفتند که « مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا به شدت استغاثه نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمی که در دست اوست باز گشت نماید . کیست بداند که شاید خدا برگشته ، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم (یونس 3 : 6-9)

اگر روزی کل شهرتان به سوی خدا بازگشت نمایند ، آیا شوک نمی شوید ؟ تصور کنید که مقامات غیردینی شهرتان و رهبران دینی تان چنین خبری را اعلام کنند ! شهر شما خارج از حیطه فیض خدا نیست . خدا آنقدر قدرت دارد که می تواند شهر شما را در ظرف یک روز متحول سازد .

وقتی یونس شروع به اعلان پیغام خود خطاب به اهالی شهر نینوا کرد ، بی درنگ حسی از اضطراب بر مردم مستولی شد و دریافتند که محتاج به توبه هستند . آنان چنان مصمم به توبه بودند که حتی چارپایان خود را وادار به روزه گرفتن کردند . وقتی خدا اقدام جدی ایشان را مشاهده کرد و دید که چطور از راههای شیرانه خود بازگشته اند ، بر آنها رحم کرد و نگذاشت هلاکت و داوری که وعده اش را داده بود ، عملی گردد . رحمت خدا بر داوری اش چربید .

حال اگر این تنها باب کتاب یونس بود ، لابد فرض می کردیم که واعظ از اینکه مردم به پیغامش گوش کرد و بدان لبیک گفته اند ، شادمان گشته است . اما در باب بعدی می بینیم که این واعظ از ثمره وعظ خود ، نتیجه شخصی گرفت . او به راستی از اینکه اهالی نینوا نجات یافته بودند ، عصبانی شده بود!

این روزها ، بعضی ها هستند که در مورد بیداری روحانی عقاید خاصی دارند . شاید فکر می کنند که اگر بیداری روحانی بیاید ، باید حتما با فلان شیوه و پرستش همراه باشد و حتما فلان افراد را در بر بگیرد . وقتی ما برای خودمان عقاید از پیش پنداشته در مورد چگونگی عملکرد خدا داشته باشیم ، ممکن است این عقاید با آنچه مسیح در نظر دارد متضاد باشید . پس حتی پیش می آید که ما از او اطاعت کنیم ولی از ثمره کار مسیح لذت نبریم ، در نتیجه ممکن است باقی عمر خود را در سرخوردگی و ناراحتی به سر ببریم ، مگر اینکه چیزی در درونمان عوض بشود .

یونس اطاعت کرد ، ولی بدون میل و رغبت خدمت کرد . او نسبت به مردم و شهر نینوا هیچ رحم و شفقتی احساس نمی کرد . در واقع او می خواست که داوری خدا بر این شهر فرود آید . شاید او اینگونه آموخته بود که نتایج نا اطاعتی چنان سخت و هولناکند که بهتر است انسان اطاعت کند ، - اما او یاد نگرفته بود که اراده خدا را با خوشحالی بپذیرا شود .

از نقشه خدا لذت ببرید

خدا امروز کلیسا را به سطحی بالاتر فرا می خواند . او به ما میگوید که متحول شدن شهرمان امری امکان پذیر است . زکریا 3 : 9 چنین میگوید : « عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود » خدا میتواند شهری را در ظرف یک روز از لحاظ روحانی بیدار کند ، همانطور که در زمان ایلیا و یونس این کار را کرد . جو در یک بعد از ظهر می تواند به کلی عوض شود . آن زمان که ما صرف دعا، روزه و اعلان اراده خدا می کنیم بیهوده تلف نمی شود ؛ خدا حصاد را خواهد فرستاد .

مشکل زمانی بروز می کند که ما با سرسختی و لجابت خود از لذت بردن از نقشه خدا خودداری می کنیم هر وقت به این نتیجه برسیم که دلمان می خواهد خدا کارهایش را فقط به روش ما پیش ببرد ، آن وقت نشان می دهیم که برکت واقعی را از دست داده ایم.

یونس قبلاً ناطاعتی را تجربه کرده بود . او تجربه خود را با گریختن از دست خداوند آغاز کرده بود (یونس 1 : 3) . وقتی دریا نوردان از او شروع به پرس و جو کردند که از کجا آمده و به کجا می رود، وی اعتراف کرد که از دست خدا می گریزد « پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: « چه کرده ای ؟ » (آیه 10)

به عبارت بهتر ، یونس به آن مردان گفت : « مقصد من هر جایی است ، جز اراده خداوند. » انگیزه او منفی بود . او فقط می دانست که کجا نمی خواهد برود و از دست که فرار می کند . ناطاعتی وی موجب بروز اشکالات متعددی شد . یکی از این اشکالات تاخیر بود . اگر ناطاعتی کنید ، اراده خدا را برای زندگی و شهرتان به تاخیر خواهید انداخت.

قانونی هست که همه انسانها مجبور به پیروی از آن هستند ، و این هیچ ربطی به میران روحانی بودن آنها ندارد . این قانون ، قانون زمان است . زمان بر روی زمین جاودانی نیست . اگر ما مقاومت کنیم و وقت را با پرسش و پاسخ و مخالفت با اراده خدا سپری نماییم ، مقاومت ما سبب تاخیر در انجام اراده او می شود . ما به هیچ وجه حق نداریم در فرمانبرداری از خدا تعلل کنیم .

در کلیسایی که من شبانش بودم ، روزی یکی از رهبران به من زنگ زد و قرار ملاقاتی از من خواست . او گفت که باید حتماً مطلب مهمی را به من بگوید . وقتی به دفترم رسید ، گفت : « کشیش سر جیو ، می خواهم به شما این مطلب را بگویم . من در این کلیسا بیست و پنج سال است که کار می کنم . این هفته تصمیمی گرفته ام – می خواهم از این به بعد 100 درصد عمر و زندگیم را به خدا بدهم. »

من از شنیدن این حرف هم خوشحال شدم و هم کمی گیج . می شناختم مسیحیانی را که ربع قرن زندگی خود را وقف خدمت کرده بودند ولی هرگز نگفته بودند : « خداوندا ، من همه چیز را به تو تسلیم می کنم . بگو چه می خواهی تا برایت انجام دهم . » چگونه این مرد می توانست این همه سال خادم خدا بوده باشد ولی تا این موقع خود را وقف اراده خدا نکرده باشد ؟ هیچ مسیحی نیست که در اطاعت از خدا به نقطه صد در صد برسد . مسیحیانی هستند که با چانه زدن ، مذاکره ، بهانه آوردن و شرط گذاشتن برای خدا ، اراده او را به تعویق می اندازند و روند آن را کند می کنند . به تعبیری ، ما هنگام خدمت کردن به او پاهایمان را روی زمین می کشیم . به همین خاطر است که کلیسا اینقدر آهسته به پیش می رود . اگر بگذاریم او ما را با خود ببرد ، روح القدس می تواند خیلی سریع تر از اینها حرکت کند .

اشکال واقعی در به تعویق انداختن اطاعت این است که عاقبت تبدیل به ناطاعتی می شود . ممکن است ما خودمان را خیلی هم روحانی بدانیم ، ولی در عین حال آواز خدا را که در گذشته در گوشمان نجوا کرده ، فراموش کرده باشیم . ولی خدا نه فراموش می کند و نه نظرش عوض می شود .

هنگامی که من و همسر برای شرکت در میتینگ اتحاد بین کلیساهای شهر لاپلاتا وارد ورزشگاه شدیم – همان برنامه که من به خاطر ناطاعتی ام به تعویق انداخته بودم – ، اتفاق جالبی افتاد . افرادی از میان جمعیت جلوی مرا می گرفتند . مردی با من دست داد و گفت : « کشیش، آیا مرا به خاطر می آوری ؟ من همان راننده تاکسی هستم که تو درباره مسیح به او شهادت دادی. » خانم دیگری از جایگاه صندلی های ورزشگاه پائین آمد و خود را به من رسانید و گفت : « کشیش سر جیو ، آیا مرا یادتان می آید ؟ من کوکا هستم ، همانی که زمانی همسایه تان بودم . شمایک روز به دم خانه ما آمدید و درباره مسیح با ما صحبت کردید . حالا من یک مسیحی وقف شده هستم. » قلبم مالا مال از شادی شده بود !

آن روزی را به یاد آوردم که با اطاعت از هدایت روح القدس به خانه کوکا رفتم . او دخترهای نوجوانش را گرد خود جمع کرد و تلویزیون را خاموش نمود تا همگی به حرفهای من گوش بسپارند . هنگامی که صحبت‌هایم تمام شد ، او را به سوی خداوند راهنمایی کردم . اکنون خیلی خوشحالم که آن بار اطاعت از خدا را به تعویق نینداختم!

یکسال بعد از آن گردهمایی اول ، ما بار دیگر به لاپلاتا برگشتیم تا میتینگ اتحاد دیگری تشکیل دهیم . همسر من ، کتی سری به خانه سابق من زد تا با همسایه های قدیم دیداری تازه کند و شخصا آنها را برای شرکت در جلسات دعوت نماید . وقتی به خانه کوکا رسید ، زنگ در را به صدا در آورد . مردی دم در آمد . کتی از او پرسید: « ببخشید ، خانم خانه تشریف دارند نام ایشان کوکا است ، نه ؟ » مرد در پاسخ کتی گفت: « کوکا مرد . او در دسامبر سال گذشته بدرود حیات گفت . » این درست سه ماه پس از زمانی بود که ما او را در میتینگ اتحاد کلیساها ملاقات کرده بودیم . واقعا شادمانم که در مورد او ما هیچ تاخیری نکردیم . والا او کلام را نمی شنید و ایمان نمی آورد و اکنون در آسمان نزد خداوند خویش نبود.

نااطاعتی : یک تاثیر منفی

اشکال دیگری که نااطاعتی مسبب آن است ، تاثیر منفی ای است که بر اطرافیان ما می گذارد . اگر ما کاملا خود را به خداوند وقف نکنیم و در انجام آنچه که خواست اوست از ته دل شادمان نباشیم ، خانواده مان تحت تاثیر روحیه منفی ما قرار خواهند گرفت . رابطه زناشویی ما تحت تاثیر قرار خواهد گرفت و این منفی بودن به کلیساهای ما نیز سرایت خواهد کرد . این واقعیتی اجتناب ناپذیر است . اگر در اراده خدا نیستید و از انجام آنچه که خداوند به شما می گوید ، خودداری می کنید ، ناگزیر تاثیری که بر دیگران خواهید گذاشت ، خوب نخواهد بود .

در مورد یونس ، تاثیر کاملا مشهود بود . کشتی که او در آن سوار شده بود در اثر توفان در حال غرق شدن بود! مردم شروع به پرس و جو کردن نمودند: « مقصر کیست ؟ چرا به چنین مکافاتي گرفتار آمده ایم؟ » قرعه افکندند و قرعه به نام یونس در آمد . مردمان سوار کشتی از او پرسیدند : « با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود ؟ (یونس 1 : 11) چه پرستی ! یونس به جای اینکه بگوید : « بیايد دست به دعا برداريم و از خدا طلب مغفرت كنيم » ، گفت : مرا برداشته به دریا بیندازید . » یونس حاضر بود بمیرد ولی از اراده خداوند پیروی نکند . بی میلی و عدم رغبت او به خدمتی که خدا خواسته بود انجام دهد ، از او فردی منفی و دلمرده ساخته بود . همچنین او آنقدر عصبانی بود که مرگ را بر زنده بودن ترجیح می داد . پس آنان را به دریا انداختند و ماهی بزرگی آمده وی را بلعید ، بدون اینکه او را بکشد . کارهایی که خدا با آدمهای عاصی می کند ، بسی شگفت است ! اگر لازم باشد همه آفرینش جمع می شوند تا هر طور شده ما را به راه درست بازگردانند . هنگامی که یونس در شکم ماهی بزرگ زنده به گور شد ، شروع به دعا و توبه کردن نمود . سپس گفت :

« به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود » (یونس 2 : 9)

سرانجام ، یونس در حالی که در شکم ماهی حبس بود ، راضی شد به آنجایی که خدا می خواهد ، برود .

اطاعت ظاهری

به عبارتی دیگر ، یونس سرانجام قبول کرد آنچه را که قولش را به خداداده بود ، به او بدهد . در اینجا ما شاهد تغییر در رفتار او هستیم ، نه تغییر در دیدگاهش . بسیاری از مردم از نظر ظاهری از رویایی که کلیسایشان دارد یا آنچه که خدا در شهرشان انجام می دهد ، متابعت می کنند ، ولی باطنا دلشان با آن رویا یا آنچه انجام می گیرد ، نیست . وقتی دلهایمان با اعمالی که انجام می دهیم هماهنگ نیست ، از کارها و خدماتمان لذتی هم نخواهیم برد .

یونس عاقبت مجبور شد برای موعظه به نینوا برود . پس از اینکه پیغام خدا را اعلام کرد ، مردم توبه کردند . ولی واکنش یونس چه بود ؟

« اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد » (یونس 4 : 1)

وقتی دلهای ما با اراده خدا همساز یا اصطلاحا کوک نیست ، حتی اگر بیداری روحانی در شهر لاپلاتا آمد ، بسیار عصبانی شدند . واقعا برایتان عجیب نیست که یک مسیحی واقعی از آمدن بیداری روحانی برافروخته گردد .

بعضی ها ناراحتند چون « شبان شخصی شان » را از دست داده اند . تا پیش از بیداری روحانی ، شبانان فرصت داشتند در پایان جلسه

کلیسایی دم در بایستند و با تک تک اعضا دست داده خوش و بش و احوالپرسی کنند. اما وقتی هزاران نفر جدید به کلیساها رو می آورند و ازدحام می شود ، دیگر شبانان نمی توانند همیشه با تک تک اعضا دست بدهند . در واقع برخی از مردم حتی جا برای نشستن پیدا نمی کنند، و تازه غرغر و شکایت شروع می شود .

برخی با شبانانشان تماس می گیرند و از وضع موجود اظهار نارضایتی می کنند . اینان در دل‌های خود برای شهرشان بار نداشته اند . تنها خواستشان این بود که که کلیسا فقط به آنها خدمت کند . اینها نه انسانها بدی هستند و نه افرادی پست و فرومایه – برخی از آنها حتی سالیان دراز مسیحیان وفاداری هم بوده اند . ولی گاهی حتی وفادارترین مسیحیان هم نمی توانند خود را با کارهای تازه ای که خدا انجام می دهد ، سازگار سازند . ذات و جوهره وفاداری این است که سیال باشد .

من در دل خود می دانم که هرگاه شروع به گله مندی و اظهار ناخرسندی می کنم ، این نشانه وجود خطا در وجود خودم است . وقتی این اتفاق می افتد ، فوراً در دعا به حضور خدا می روم و می گویم . « خداوند، مرا از این ناخشنودی ، از این عقده قربانی بودن و از این اندیشه که من تنها کسی هستم که با سفرهای متعدد و خسته کننده بها می پردازم ، آزاد ساز . » خیلی وقته که حس نارضایتی و شکایت به من هجوم می آورد ، به شبانان عالیقدری می اندیشم که در کشورهایی زندگی می کنند که زیر جفا و فشار هستند و به خاطر انجیل هر روزه جانیشان در معرض خطر است و من حتی شایستگی هم منبری با ایشان را ندارم .

زمانی که من و همسرم برای خدمت به جمهوری چک رفتیم، وقتی جلسات پر از قوت بودند – سالن مالا مال از جمعیت بود و حضور خداوند آنجا را پراساخته بود . در آنجا دریافتم که شبانی که ما را دعوت کرده بود ، رهبر کلیسایی است با پیروان بسیار که ماههای بسیاری را در زندانهای کمونیستی گذارنیده است . وقتی این را شنیدم برخورد لرزیدم چون فهمیدم در این جلسات کسانی نشسته اند که رنج و جفا به خاطر مسیح را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند، زحماتی که ما حتی از آنها خبر هم نداریم و امیدوارم که هرگز هم تجربه شان نکنیم . دانستن میزان جانفشانی آنان به خاطر مسیح مرا فروتن ساخت و باعث شد که دیگر بر مشکلات خودم که در مقایسه با مشکلات آنها هیچ است ، متمرکز نشوم.

مشاق اطاعت بودن

آتش خدا به ما این اشتیاق را می دهد که اراده خدا را به انجام رسانیم. آتش خدا یک احساس نیست – بلکه یک گرایش است . یک جور اشتیاق برای خدا و جانهای گمشده است. یونس صاحب خدمت، دعوت و عنوان بود ، ولی اشتیاق نداشت . حتی با وجودی که خدا وی را به کار گرفت ، ولی او از کار خداوند لذت نبرد.

حتی پس از آنکه شهر نینوا توبه کرد ، یونس به سماجت خود ادامه داد.

و نزد خداوند دعا نموده گفت: « آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم » (یونس 4 : 2)

وقتی بیش از اندازه با خدا بحث و بگو و مگو می کنیم ، واقعا صحنه ای خنده دار پیش می آید . بحث کردن ما کاری بی معنی است ، ولی ما باز به بحث کردن با خدا ادامه می دهیم و می گوئیم : « خداوند ، من به تو چنین و چنان گفتم. تو بایستی به حرفهای من گوش می دادی. حق با من بود.»

با اینکه یونس با خدا به بحث و جدل پرداخت ، باز خدا به او رحم کرد . خداوند به او چنین پاسخ گفت:

« آیا صواب است که خشمناک شوی ؟ » (یونس 4 : 4)

اگر در حین انجام اراده خدا ، از دست او خشمناک شده اید ، روح القدس در دلتان این پرسش را از شما می کند . آیا حق دارید که خشمناک باشید ؟ آیا درست است که شکایت کنید ؟ آیا حق دارید با دعوتی که خدا از خودتان ... خانواده تان ... کلیسایتان ... یا شهرتان به عمل آورده مخالفت ورزید ؟

تعداد کسانی که نسبت به اراده خدا عصیان می ورزند زیاد است ، ولی آنها هرگز سوار کشتی نمی شوند تا از دست خدا به جایی بگریزند . عصیان و نافرمانی آنان زیرکانه تر و نامحسوس تر است . اما همچنان از باور کردن آنچه که خدا برای شهرشان مقدر فرموده ، سرباز می زنند. مقاومت و مخالفت ایشان از نوع مخالفت خاموش است .

ما در آرزوی روزی هستیم که اعضای کلیساها به شبانانی که برای شهرشان دید و رویا دارند ، ملحق شوند و به آنها دلگرمی و قوت

قلب بدهند. دعای ما این است که کسانی که گوشه گود نشسته اند، پا به میدان مبارزه گذارده برای رویایی که خدا برای شهرشان دارد، از بذل وقت و پول خود مضایقه نکنند.

اکنون خدا در شهرهای مختلف ما را از خواب بیدار کرده رویای بیداری روحانی را ندا می کند او ما را به این واقعیت فرا می خواند که هر یک از ما می توانیم بخشی از کار حصاد را به عهده بگیریم. در روزگار یونس، خدا به طور مستقیم و بی واسطه از یونس برای خدمت دعوت کرد امروز خدا در کلیسا شبانان و رهبرانی را گمارده تا ما را در جهت صحیح راهنمایی کنند زمان آن فرا رسیده که هر غیظ و خشم و ناخرسندی را کنار بگذاریم. وقت آن است که جسممان را مصلوب ساختار اراده خدا پیروی کنیم. دقت کنید که یونس در ظاهر کارش را به خوبی انجام داد. او به نینوا رفت و پیغام خدا را خطاب به اهالی شهر موعظه نمود اما دیدگاهش همچنان نادرست بود.

« یونس از شهر بیرون رفته ... نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. (یونس 4: 5)

یونس هنوز امیدوار بود که این مردم عصیانگر، شرور و پلید را خدا نابود سازد. از این رو نشست و به شهر چشم دوخت. شاید شما هم نشسته و منتظرید و به زنان بی زبانی از خدا می خواهید که امور را مطابق میلان تعبیر دهد. شاید سالها پیش دل آزرده شده اید و گفته اید: « تا فلان مسئله درست نشود، من دیگر با کلیسا همکاری نخواهم کرد. » و منتظر نشسته اید تا ببینید چه روی خواهد داد. عیسی پیش رویتان ایستاده و می گوید: « بیا، دشمنان را ببخش و برایشان دعا کن. با رویای که من برایت دارم همگام شو. » نگذارید رنجش موجب افتادتان در دام یونس شود! بعضی ها فکر می کنند که همیشه از خدا یک چیز را می شنوند. شاید بدین خاطر باشد که هنوز آنچه را که خدا اول بار به ایشان گفته، به انجام نرسانیده اند. برخی آدمها ترجیح می دهند روزشان را با اندوه به شب برسانند، ولی دست از رنجش و نومیدی برنداشته در پی انجام اراده خدا نروند.

پرسش خدا این است: « آیا من نباید نگران شیکاگو ... بوئنوس آیرس ... بمبئی ... یا شهر خود شما باشم؟ » چرا ما بر مسیحیتی راحت طلبانه تر پا می فشاریم؟ چرا اینقدر در معرض وسوسه دست کشیدن از تلاش خود هستیم؟ چرا می گوئیم دیگر خیلی طول کشیده؟ چرا با رویایی که خدا برای شهرمان در نظر گرفته و با این امید که اگر او توانست در نینوا تحول ایجاد کند، پس می تواند شهر ما را هم متحول سازد، به خود جان و قوتی تازه نمی بخشیم؟ خدا برای به انجام رسانیدن اراده خود برای شهرهای ما به دنبال افرادی وقف شده می گردد. دعای من این است که شما نه تنها در اعمال ظاهری خود، بلکه در دیدگاه باطنی خود، اشخاصی وقف شده باشید دعا می کنم که شما در پاسخ به دعوت خدا قادر به گفتن این جمله باشید: « لبیک ای خداوند ».

همین اواخر در یکی از جلسات، مرد جوانی پیش من آمده گفت: « هنگامی که من کودکی بیش نبودم، خدا مرا به خدمت دعوت نمود. بعد من یک دوره سرگشتگی و نابسامانی را پشت سر گذاشتم و تا به امروز این سرگشتگی ادامه داشت. اما امروز من به محراب آمده ام تا به خداوند بگویم که آماده ام به قولم وفا کنم و به دعوتی که خداوند از من به عمل آورده، لبیک بگویم. » روزی در جنوب تگزاس، وقتی موعظه ام تمام شد، مترجم جوانم به من رو کرده گفت: « من حتما ژاپنی یاد خواهم گرفت! » سپس برایم توضیح داد که سالها پیش از سوی خدا هدایت شده که زبان ژاپنی را فرا بگیرد و برای انجام خدمت میسیونری در آن کشور خویشتن را آماده سازد. اما او پشت گوش انداخته، در اطاعت از فرمان خدا تاخیر کرده بود، ولی اکنون او آماده فرمانبرداری بود. آیا شما هم برخی از فرمانهای خدا را در کنج قفسه ای گذاشته اید تا خاک بخورند؟

عیسی فرمود: « نسل شرارت پیشه و زناکار آیتی می خواهند! اما آیتی بدیشان داده نخواهد شد، جز آیت یونس نبی. زیرا همان گونه که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بزرگ بود، پسر انسان نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهد بود. » (متی 12: 39 - 40). برای عیسی دلایل انسانی زیادی وجود داشت تا از انجام اراده خدا سر باز زند. او به عنوان یک انسان چنین دعا کرد: « ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن! » (لوقا 22: 2)، اما پشت سرش چنین گفت: « اما نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود. »

خادمانی هستند که باید از نو با آتش خدا شعله ور شوند. من یقین دارم که بخشی از نقشه خدا بر روی زمین در عصر حاضر بیدار

کردن و از نو احیا کردن خادمان خفته در خواب غفلت است. وجود این خادمان احیا شده برای بدن مسیح در حکم ویتامین های لازم برای بدن انسان است.

یونس هرگز به طور رسمی از دین برنگشت. او هیچوقت ایمان به خدا را ترک نگفت. و هرگز از قوم خدا نبرید. ولی دلش از اراده خدا دور بود. شاید شما هم یکی از اعضای فعال کلیسایان هستید و اصلا خودتان را رویگردان از مسیح نمی دانید. با این وجود پیوسته در برابر ندای خدا مقاومت کرده اید. شاید گیج و سردرگم مانده باشید که اصلا اراده خدا چیست. ناطاعتی همیشه با خود سردرگمی می آورد، ولی اطاعت، شفافیت را تنها را رخنه کردن از میان این فضای مه آلودی که به وسیله ناطاعتی به وجود آمده، این است که بی درنگ گامهایی در جهت اطاعت برداریم.

ای مرد یا زن خدا برخیز. بار دیگر دل خود را به انجام اراده اش در زندگی بسپار. شهرت را برای خداوند صید کن. دست از کشیدن دل خود به دنبال بردار. روز نجات رابه آنانی که محتاج شنیدنش هستند، اعلان کن. نگذار روحیه منفی، رنجش و دل آزرده‌گی یا بهانه های گوناگون مانع از انجام اراده او توسط تو شوند. تو هم بیا و جزیی از نقشه ای که خدا می خواهد در شهرت پیاده کند، باش.

اگر بر سر اینکه همه چیز را به خداوند تقدیم کنی، با خود کشمکش داری، به این دلیل است که هنوز به پدری که تو را دوست دارد، توکل نداری. به خاطر داشته باش که اراده خدا، کامل و نیکو و پسندیده است (نگاه کنید به رومیان 12: 2) این عبارت را که یادآور نیکویی خدا در حق زندگی شما است، دریابید:

خداوند نصیب قسمت و کاسه من است تو قرعه مرا نگاه می داری. خطه های من به جایهای خوش افتاد. میراث بھی به من رسیده است (مزمور 16: 5-6)

دعای توبه

ای خداوند، تو را به خاطر کلامت شکر می کنم. دعا میکنم که قلبم را از این گناه عدم موافقت با اراده ات برهانی. مرا از ناخرسندی این جهانی آزاد ساز. مرا از روح غرغر و شکایت برهان. روح القدس، همین حالا آمده مرا در برگیر. از تو می خواهم زندگی و خدمت را متحول سازی. خداوند، می خواهم عوض شوم. می خواهم که نه تنها پایهایم بلکه دلم نیز در پیروی از اراده تو باشد. من از ناخرسندی، افسوس خوردن و دل ناخشنود داشتن دست می کشم و با شادمانی در پی انجام اراده تو بر می آیم. ای خداوند، هر چه از من بخواهی بکنم، با جان و دل می کنم. همان گونه که به من آموختی که چطور اراده ات را انجام دهم، و همانطور که مرا برای انجام اراده ات تجهیز کردی، عمل خواهم نمود. مطیع اراده تو هستم.

پدر، دعا می کنم که پیش از بنا کردن هر چیز در زندگی من، نخست مشکهای کهنه را خنثی ساز. بهانه تراشی های مرا نابود کن. مرا از کشمکش درونی ام آزاد کن. بله، خداوند از تو خواهش می کنم که پیش از کاشتن و بنا کردن، ابتدا ریشه کن و ویران نمایی. بیا و عمل انهدام الهی خود را در دل من به انجام برسان. هر عمل جسم، هر فکر شیطانی، هر اندیشه پریشان، هر ناطاعتی و عصیان را در هم بکوب. ای خداوند، از طریقهای خودم چشم می پوشم و پیروی از راههای تو را بر می گزینم. از داشتن نگرش قضاوت گرانه و انتقاد آمیز که همیشه رویای رهبران یا برنامه های کلیسا را زیر سوال می برند ولی هرگز برای کمک کردن قدمی بر نمی دارند، دست بر می دارم.

مرا ببخش، حماقتهای مرا بیامرز، غرور و خود بینی ام را ببخش. خداوند دیگر نمی خواهم درمانده باشم. فرقی نمی کند مرا به کارگیری. ای خداوند، اموال و دارایی های من در خدمت پادشاهی توست. چون فیضت را نصیبم گردانی، با حکمت آنها را اداره خواهم کرد و هر چه از من بخواهی تقدیمت خواهم نمود. ای خود خواهی، به نام عیسی مسیح از زندگی من دور شو، ای خود محوری، به نام مسیح از زندگی من دور شو. روح القدس، بیا و شخصیت مسیح را در دل من نقش ببند. خود را از هر چیزی که به طریقهای کهنه تعلق دارد خالی می کنم. من در مسیح هستم. چیزهای کهنه در گذشت، اکنون همه چیز تازه شده است. خداوند، اکنون آمده دم زندگی بخش خود را به کالبد اندیشه هایم، خدمت و کارم بدم. پدر، دعا می کنم که چشمان مرا لمس نمایی تا بی درنگ رویای تو را به روشنی ببینم. پدر دعا می کنم که هرگز از قلبم در دو روی نگردانم، بلکه با تمامی دل و وجودم تو را خدمت نمایم، به نام عیسی مسیح آمین.

((فصل یازدهم))

گناه پطرس : از انسان بیش از خدا ترسیدن

چند سال پیش در جلسات بیداری روحانی که در نیویورک بر پا شده بود و خیلی هم عالی بود ، شرکت داشتم . شبانی که آن جلسات را اداره می کرد ، کلیساهای دیر نواحی را برای شرکت در آن جلسات دعوت کرده بود . جلال خداوند بر جلسه نزول فرمود ، گویی هیچکدام از ما چنان ریزش پر جلال روح القدس را در طول تاریخ زندگیمان تجربه نکرده بودیم . بسیاری توبه کردند ، گریستند و دل‌های خود را شکسته فروتن ساختند . مکان برگزاری جلسات مالا مال از جمعیت بود و حتی در راهروها هم جای سوزن انداختن نبود . در روزی که قصد داشتم نیویورک را ترک کنم ، متصدی پذیرش هتل به من گفت که ترتیب همه چیز داده شده و کلیسای میزبان همه هزینه های صورتحساب مرا تقبل کرده است . این را از پیش می دانستم ، چرا که شبان دعوت کننده قبلا به من گفته بود که همه هزینه های پرداخت شده و جای هیچ نگرانی نیست . درست در لحظه ای که می خواستم با چمدان هایم از هتل خارج شوم ، ناگاه فکری به خاطرم خطور کرد که من باید صورتحساب را ببینم این کار تا اندازه ای « فضولی » محسوب می شد که من صورتحساب را ببینم و بدانم که میزبانم برای اقامتم چقدر پرداخته است . اما می دانستم که این روح القدس است که به من سقلمه می زند تا جلو بروم و رونوشتی از صورتحساب را بگیرم و نگاهی به آن بیندازم .

پس به پذیرش هتل مراجعه کرده از متصدی رونوشتی از صورتحساب را خواستم . تا آن زمان هرگز چنین کاری نکرده بودم . متصدی بی درنگ صورتحساب هزینه های اتاقم را به من داد . تا به آن نگاه کردم ، دیدم که در فهرست هزینه ها ، قلم هزینه استفاده از تلویزیون کابلی برای تماشای فیلمهای درخواستی به چشم می خورد . این فیلمهای درخواستی معمولا فیلمهای سکسی یا پورنوگرافی هستند . لبخندی زده به متصدی پذیرش گفتم که « من به مجرد ورودم به اتاق هتل ، دستگاه تلویزیون را از پریز برق بیرون کشیدم ! من حتی آن را روشن نکرده ام ، با این حال هزینه فیلمهای درخواستی را به پای من نوشته اند . » آنها بلافاصله هزینه مزبور را از صورتحساب کم کردند - خیلی تند و شتابزده . با شگفتی دریافتم که آنها بنا بر عادت چنین هزینه ای را در فهرست هزینه های مسافران خود می گنجانند و خیلی از مسافران بیچاره بدون اینکه روحشان خبر داشته باشد ، هزینه چیزی را می پردازند که از آن استفاده نکرده اند .

وقتی شبان کلیسای میزبانم آمد تا صورتحساب را بردارد ، آنچه روی داده وید را برایش شرح دادم اکنون یقین دارم که روح القدس مرا برانگیخت تا به صورتحساب هتل نگاهی بیندازم . آن روز نیویورک را با گفتن این جمله ترک کردم : « سپاسگزارم ، روح القدس که آبروی مرا پیش اینها حفظ کردی و نگذاشتی به صداقت من لطمه وارد شود . » با وجودی که من گناهی مرتکب نشده بودم ، ولی این موضوع می توانست شهادت مرا درباره روح القدس باطل کند ، مگر اینکه خود آنها می آمدند و شخصا از من در این باره پرس و جو می کردند .

روراستی و یکرنگی را در خود پرورش دهید

از آن روز به بعد ، هر بار که می خواهم از هتلی تصفیه حساب کرده خارج شوم ، یک رونوشت از صورت هزینه ها در خواست میکنم . اکنون دریافته ام که پاسبانی از یکرنگی و روراستی ام در نظر دیگران به عهده خودم است و برای این کار باید نهایت تلاش خود را بکنم . باید مراقب تصویر مسیحی که از خود به نمایش می گذاریم باشیم .

تقدس عطای خداست . روراستی چیزی است که ما باید آن را در خود بپروریم . من و شما باید هر روزه در زندگی خود از لحاظ صداقت و کاملیت « رشد کنیم » . در واقع کتاب مقدس به ما می گوید که مسئولیت پاسبانی از حرمت و آبرویمان به عده خودمان است .

« نگذارید در مورد آنچه شما نیکو می شمارید ، بد گفته شود (رومیان 14 : 16) ».

با خواندن عهد جدید یاد می گیریم که یکی از صمیمی ترین پیران عیسی به خاطر جدی نگرفتن کاملیت خویش در دام افتاد . پطرس سه سال در مکتب عیسی به فراگیری درس پرداخته بود . او قدم به قدم استاد گام برداشته و شاهد معجزات او بود . او همان کسی بود که خدا فیض رساندن انجیل به غیریهودیان را به وی بخشید . او کلیدهای پادشاهی خدا را دریافت کرد . با این حال ، پطرس در وضعیتی قرار گرفت که روراستی خود را از کف بداد . حتی اگر سالهاست که در کلیسایان به عنوان معلم ، واعظ یا خادم مشغول هستید ، ممکن است به آسانی اصل روراستی و یکرنگی را زیر پا بگذارید . ولی حتی اگر بسیاری از اعضای کلیسا رفتار ریاکاری باشند ، هیچ ضرورتی ندارد که شما هم در دام آن بیفتید . این اتفاق زمان برای پطرس افتاد که هنوز از انتشار انجیل توسط رسولان در خارج از محدود یهودیه مدت زیادی نمی گذشت .

اما چون پطرس به انطاکیه آمد ، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود ، 12 چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب ، با امت ها غذا می خورد ؛ ولی چون آمدند ، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده ، باز ایستاد و خویشان را جدا ساخت . 13 و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند . بعدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد . 14 ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی کنند ، پیش روی همه پطرس را گفتم : « اگر تو که یهود هستی ، به طریق امت ها و نه به طریق یهود زیست می کنی ، چون است که امت ها را مجبور می سازی که به طریق یهود رفتار کنند ؟ (غلاطیان 2 : 11 - 14)

پطرس ریاکارانه عمل کرده بود . او پیش از آنکه نگران حفظ شهادت مسیحی خود در برابر غیریهودیان باشد که خدمتشان می کرد ، ترجیح داد در برابر ایمانداران یهودی نژاد که از اورشلیم آمده بودند « بی عیب جلوه کند » . او محتاطانه عمل کرده از سنن و قواعد انسانی پیروی نمود و با این کارش نشان داد که در اعمال خود فردی ریاکار است . ترس پطرس از آدمهای مذهبی باعث شد که وی در این دام بیفتد .

یکرنگ و روراست نبودن ، ریاکاری است

جان ولسلی ، واعظ بزرگ سده هفدهم برای گروههای خانگی مسیحی اش که آنها را « کلوپ های مقدس » می نامید فهرستی متشکل از بیست و دو پرسش تهیه کرده بود . او شماری بیش از دویست هزار نفر را در سراسر انگلستان در این گروههای خانگی سازماندهی کرده بود و این سازماندهی ثمره سالها زحمت و خدمت وی بود . او هر ساله هزاران مایل را بر پشت اسب طی می کرد و به تک تک این کلیساهای خانگی سر می زد و آتش تقدس را در آنها می افروخت . برخی از پرسشهایی که او مطرح کرده بود ، به موضوع بحث ما یعنی یکرنگی مربوط می شوند . آنان در گروههای کوچک خانگی خویش پیرامون این پرسشها به بحث و گفتگو می پرداختند .

یکی از این پرسشها این بود : « آیا خود آگاه یا ناخود آگاه این تصور را در خود پرورش می دهید که از آنچه واقعا هستید ، بهتر می باشید ؟ به عبارت ساده تر ، آیا ریا کارید ؟ پرسش دیگر : « آیا کوشیده اید بهتر از آنچه واقعا هستید ، جلوه کنید ؟ این پرسشها توجه مرا به خود جلب کردند . این روزها کمتر کسی هست که از خود این پرسشها را بکند . بهتر جلوه کردن از آنچه به راستی هستیم ،

اکنون در میان ما مسیحیان امری عادی شده . نقاب به چهره زدن و از خود تصویری بهتر جلوه دادن دیگر برایمان طبیعی شده . ولی غیر واقعی جلوه دادن دیگر برایمان طبیعی شده . ولی غیر واقعی جلوه کردن چیزی نیست جز دو رویی و ریاکاری . این کار یعنی نقش روحانی بازی کردن - روحانیت ساختگی و تصنعی . ما نمی دانیم که با تظاهر کردن به یکرنگی خود را به مخاطره خواهیم افکند .

در زمانهای قدیم ، در روم ، هنرمندان آن روزگار عمر خود را وقف تراشیدن پیکره های زیبایی می کردند که اکنون نمونه هایی از آنها را می توانیم در موزه ها و مجموعه های شخصی ببینیم . در تاریخ آمده است که وقتی پیکره گرانبهایی که از سنگ مرمر تراشیده شده بود ، می شکست ، آن قسمت شکسته شده را با موم جایگزین می کردند و سپس رویش را رنگ می زدند تا هیچکس متوجه نشود که این پیکره با موم به اصطلاح وصله و پینه شده است . سنگتراشان خیلی از این پیکره های مرمت شده را به جای پیکره سالم می

فروختند و اغلب هم هیچوقت خریدار متوجه شکسته بودن پیکره نمی شد.

در زبان لاتین برای پیکره سالم و یکدست از دو واژه استفاده می شد: **Sine** به معنی « بدون »، و **Cera** یعنی « موم ». پیکره سالم را **Sinecera** یعنی « بدون موم » می گفتند که واژه انگلیسی **Sinecera** (یعنی بی ریا، بی غل و غش) از آن اقتباس گردیده . در مقطعی از تاریخ این کار چنان رایج شده بود که خریداران هنگام خرید پیکره های گران قیمت ، مجبور بودند نخست از سازنده یا فروشنده بپرسند که آیا پیکره مورد نظرشان **Sine cera** (بدون موم) است یا خیر.

آدمهای بی ریا و بی غل و غش (**Sinecera**) از فریبکاری و دروغ بری هستند . ایشان از انسجام اخلاقی برخوردارند و هرگز قسمتی از زندگیشان « از موم ساخته » نشده است. در شخصیت آنان فریب و دروغ جایی ندارد. جهان خواهان دیدن مسیحیانی بی ریاست – ایماندارانی که فریب نمی دهند ، دروغ نمی گویند و در انجام کارهایشان راستی را مراعات می نمایند . اگر جهان چنین مسیحی نمونه ای را ببیند، به انجیلی که مسیحیان وعظ می کنند ، ایمان خواهد آورد . یکی از بزرگترین موانعی که نمی گذارد جهان به انجیل ایمان آورد ، مشاهده دروغ و ریا در زندگی بسیاری از مسیحیان است . اینگونه ایمانداران خود را مثل جنس اصل می نمایند و وانمود می کنند که در خود غل و غش ندارند ، ولی چون یکرنگ و بی ریا نیستند ، مانع انتشار و گسترش انجیل می گردند . آنان پر از موم هستند !

بعضی ها خیلی سریع اعلام می کنند که مسیحی هستند ، اما دیگران نمی خواهند آنها را جزو مسیحیان بپذیرند ، چون ایشان فاقد صداقت هستند . این عده بدون اینکه کار کرده باشند ، بر ساعات اضافه کاری هفتگی خویش می افزایند در کمال نادرستی از محل کار خود چیزهایی برداشته به خانه خود می برند . حتی اگر مردگان را زنده کنیم و بیماران را شفا دهیم (که البته کلیسا به بیش از اینها احتیاج دارد) ، اما با نادرستی و دغلکاری عمل کنیم ، این نادرستی از مردمان سلب اعتماد می کند و تاثیر خدمات ما را از بین می برد . خاطر هست مطلبی از منشی ای که به تازگی در کلیسا استخدام شده بو ، شنیدم او می گفت هنوز چند روزی از شروع کارش نگذشته بود که از واحد وصول بدهی های معوقه تلفنهایی به دفتر کلیسا زده شد او شرح می داد که چون خود شبان در کلیسا حضور نداشت ، ناگزیر برایش پیغام می گذاشتند . عاقبت یکی از آنها گفت : « من باید با خود شبان کلیسا حرف بزنم ، او هفت ماه است که حساب بانکی خود را پر نکرده و مبالغی را از طریق کارت اعتباری خود خرج کرده به بانک برگردانده است! » وقتی منشی، شبان را در جریان تلفنهای مزبور قرار می دهد و از او جوابی صاف و پوست کنده برای این پرسشها می خواهد ، وی را از کارش اخراج می کنند . شبان گفته بود : « تو مرتکب هیچ اشتباهی نشده ای؛ روح القدس به من گفت که تو را از انجام این مسئولیت (منشی گری) معاف کنم. » شبان مزبور خیلی مراقب بود که آن عده از افرادی را که از کارهایش سر در می آورند ، از اطراف خود پراکنده سازد . او آدم نادرست و ریاکاری بوده . وقتی در کلیسا رهبران اینگونه عمل می کنند ، دنیا در مورد کلیسا چه فکری خواهد کرد ؟

دروغهای کوچک و مصلحت آمیز

برخی از ما مسیحیان ، به خاطر پیشینه اجتماعی و فرهنگی مان دروغ گفتن را یاد گرفته ایم . زمینه اجتماعی و فرهنگی من به من آموخته که چیزهایی بگویم که خلاف واقعیتند. این گونه حرفها با انگیزه های بدی گفته می شوند ؛ بلکه بیشتر اشتباهاتی ناشی از نادرستی هستند . مثلا به ما یاد داده بودند که « به کسی نگو که نمی خواهی فلان چیز را بخری . بگو خیلی خوب است ، ولی آن را نخر. »

وقتی پسر بچه ای بیش نبودم اغلب با مادر بزرگم برای خرید به بازار می رفتم و این کار برایم تجربه ای دلچست بود . یادم هست که مردم چگونه برای ارزان تر خریدن کالاهای مورد نظر خود به حيله و دوز و کلک متوسل می شدند . مثلا به گوجه فرنگی ها نگاهی می انداختند و به دستفروش می گفتند : « امروز چقدر گوجه فرنگی ها گران شده اند ! » ولی پس از اینکه گوجه فرنگی ها را می خریدند ، به کسی که همراهشان بود می گفتند : « دیدی گوجه فرنگی ها را چه ارزان خریدم ؟ » این مثل یک بازی بود . انگیزه های آن افراد نه بد بود ، نه شیرانه ؛ فقط می خواستند با به کار بردن ترفندی جنس مورد نظر خود را با قیمت مناسب تری بخرند .

مادر بزرگ من به راستی زن مقدسی بود و برای خدا زندگی می کرد، اما او هم اغلب این شیوه را به کار می برد . از قصاب می پرسید

: « گوشت کیلوئی چند است ؟ » وقتی قصاب قیمت را می گفت ، مادر بزرگ بلافاصله جواب میداد : « خیلی گران است . » نوع دیگری از دروغ که به ویژه در کشورهای آمریکای لاتین رایج است، دروغ گفتن به فرزند می باشد. مثلاً بچه تان سرما خورده و تب کرده ولی شما برای اینکه نترسد به او می گوئید : نه پسر من اصلاً نگران نباش . تو تب نکرده ای . » نیت شما در این مورد آن است که فرزندتان نترسد ولی در عمل به او می آموزید که می شود در مواردی ، دروغهای کوچک گفتن . ما به بچه هایمان یاد می دهیم که در مواقعی که چیزی مطابق میلمان نیست ، می توانیم دروغ بگوئیم . برخی این گونه دروغها را « دروغ مصلحت آمیز » می نامند. شاید این دروغها خیلی کوچک باشند ، اما در هر صورت دروغند.

چنین عاداتی همراه کودک می ماند و تا زمانی که به سن بلوغ و جوانی برسد ، همچنان از وی جدا نمی شود . آن بچه ای که در بازار گوجه فرنگی می خرید ، شاید روزی شبان یک کلیسا شود . آن وقت ممکن است به خزانه دار کلیسایش بگوید ، « حسابها را قدری رند (سراسر است) کن ، تا مالیات کمتری بپردازیم . »

کلام خدا به ما می گوید آنانی که بر چیزهای اندک اطمینان نباشند ، بر چیزهای بسیار نیز اطمینان نخواهند بود . دروغ گفتن ، هر چقدر هم آن دروغ کوچک باشد ، نادرست است. کسانی که دروغ می گویند فاقد آن روراستی و یکرنگی هستند که لازمه قوم خداست . نادرستی ، نادرستی است و کم و زیاد هم ندارد . خیانت در امانت می تواند در مورد یک میلیون دلار باشد یا فقط یک دلار . یکی از جاهایی که من یاد گرفته ام دیگر با ناراستی عمل نکنم ، در باجه های بازرسی گمرک فرودگاههای بین المللی است . باید اقرار کنم که اتاقک گمرک فرودگاه بوئینوس آیرس ، جایی است که کمی مرا عصبی می کند. هر بار که به آرژانتین سفر می کردم از چند ساعت قبل از رسیدن به فرودگاه کشمکشی سخت در درونم آغاز می شد . در دعا میگفتم : « خداوندا ، آيا بايد فلان چیز را در اظهار نامه گمرکی قید کنم ؟ » آیا باید به آنها نشان دهم ؟ یا بالاتر حساب کردن نرخ تعرفه گمرکی برای کسانی که می خواهند کالایی را وارد آرژانتین کنند ، سابقه نسبتاً طولانی دارد .

کارگزاران گمرک اصلاً به درستی یا نادرستی کاری که می کنند ، لحظه ای اندیشه نمی کنند چون اصولاً آدمهای نادرستی هستند . مسافرانی که از برابر باجه های بازرسی گمرک عبور می کنند ، در کل هدف هوسهای شخصی که چمدانهایشان را بازرسی می کند ، قرار می گیرند.

با گذشت زمان دریافتم که قوانین گمرکی شروع به تغییر یافتن کرده اند و نسبت به گذشته تعریف شده تر و چارچوب مندرت شده اند . وقتی به چیزهایی که در چمدانهایم بود و با خود به کشورم وارد می کردم ، می اندیشیدم ، احساس می کردم که بیشتر مایلم دروغ بگویم تا راست . در چنین مواقعی ، آموخته های فرهنگی ام از گذشته سعی می کردند بر من مسلط شوند و فرمانهای خداوند کم کم محو و کمرنگ می گشتند .

زمانی که متوجه شدم در این زمینه باید تغییراتی در من صورت بگیرد ، در سکوت شروع به دعا کردم : « خداوندا به من قوت ده تا به هر بهایی دست از راستی و راستگویی برندارم ، حتی اگر آنها در گمرک فرودگاه کفش هایم را هم از من بگیرند . » باید اعتراف کنم که وقتی تصمیم گرفتم کاملاً صادق و روراست باشم ، در درونم احساس حماقت می کردم . به آنای فکر می کردم که هم میهن و هم فرهنگم بودند و به خاطر پرداخت حق گمرک بالا به حماقت من می خندیدند. بعضی از آنها به من می گفتند که هیچ لزومی ندارد چنین مبلغی را بپردازم ، وانگهی آن بار یا وسیله ای که می خواستم وارد کشورم کنم، قرار بود برای کار خداوند مورد استفاده قرار گیرد .

ولی الان چند سالی است که نحوه تفکرم عوض شده است . روح القدس ذهنم را تازه ساخته است . حالا به این بازرسان گمرک به دیده فرصتهایی برای نشان دادن راستی و صداقت مسیحی به مقامات رسمی فرودگاه نگاه می کنم . در غالب موارد می گذارم آنها بفهمند که مسرچی هستم . وقتی با صدای آهسته در گوشم می گویند اگر درخواست رسید نکنم ، می توانم پول کمتری بپردازم ، به آنها می گویم که من یک واعظ هستم. اجازه می دهم که آنها بفهمند که من می خواهم کارها درست انجام شود .

چون این روش را پیش گرفته ام ، خدا هم مرا در مورد مسئله گمرک برکت داده است . برای نمونه ، همین اواخر مجبور شدم برای وارد کردن جعبه ای حاوی وسایل خدمت 100 دلار آمریکا بپردازم . متصدیان گمرک حاضر بودند با گرفتن مبلغی بسیار کمتر از آن به عنوان رشوه ، بار را رد کنند . با این وجود من ترجیح دادم 100 دلار را که قانون تعیین کرده بود بپردازم . وقتی به لاپلاتا رسیدم ،

یکی از ایمانداران آنجا که اصلاً خبر نداشت در گمرک فرودگاه چه گذشته پاکتی به من داد حاوی هدیه ای به مبلغ 100 دلار! از این مورد و موارد مشابه بسیار دانسته ام که خدا روراستی و صداقت را بی پاداش نمی گذارد.

یک تجربه تدریجی و پیشرونده

تقدس می تواند در لحظه ای از ایمان بر شما فرود آید. اما از آن پس لازم است سلوک کردن در تقدس را یاد بگیرید تقدس یک بار بر شما فرود می آید، ولی پس از آن است که باید با مدد فیض خدا راه رفتن در طریق راستی را تا پایان عمرتان بیاموزید. تقدس بر زندگی من نازل شد و مرا پاک نمود. اما لازم است تا آخر عمرم در پی یک تجربه تدریجی و پیشرونده سلوک کردن به شیوه عیسی را یاد بگیرم.

در این مورد قصد ندارم شما را محکوم کنم. به خوبی می دانم که قوانین هر کشوری با کشور دیگر فرق دارد، اما زمانی فرا می رسد که چراغ قرمز ضمیر ما خاموش می شود. وقتی که چراغ خطر چشمک می زند، بهتر است به آن توجه کنیم چون ممکن است این چراغ خطر از روح القدس باشد که می خواهد به ما هشدار دهد که خطری در راه است. به ما می گوید: «پیش رویت خطر در کمین است! نزدیک است یکرنگی و صداقت خود را از دست بدهی.» هیچوقت این علامت خطر را نادیده نگیرید!

شخصی را می شناختم که از بوئینوس آیرس عازم شهر ماردل پلاتا (Mar del Plata) بود. با اتومبیل چهار ساعت طول می کشید تا از مبدا به مقصد برسد. در بین راه، او متوجه شد که یکی از چراغهای قرمز جلوی داشبورد اتومبیل روشن شده. او چون نمی خواست حواسش از رانندگی پرت شود، با دستمالی روی چراغ را پوشاند. اما هنوز نیمی از راه را طی نکرده بود که ناگهان دودی از کاپوت ماشینش تنوره کشید. بله، اتومبیل، موتور سوزانده بود. فقط به این خاطر که او به چراغ خطر توجه نکرده بود و گوشه جاده نایستاده بود تا موتور را واریسی کند و از آن رفع اشکال نماید. نگذارید موتور زندگیتان بسوزد. وقتی روح القدس برایتان چراغ خطر می فرستد، به آن توجه کنید.

کسی که فاقد یکرنگی و روراستی است، صرف نظر از اینکه در زندگیش چه کارهای خوبی انجام می دهد، از اطرافیان خود سلب اعتماد می کند. پدری که دروغ می گوید هرگز مورد احترام فرزندان قرار نخواهد گرفت. مگر اینکه توبه و اعتراف کند و واقعا عوض شود. فرزندان همیشه به خاطر خواهند داشت که پدرشان دروغ گفته و با خود خواهند اندیشید: شاید باز هم به من دروغ بگوید؛ شاید این یکی هم راست نباشد. گاهی ما به خاطر چیزهای پیش پا افتاده از خودمان سلب صلاحیت می کنیم. سلیمان گفته: «شغالها، شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب می کنند برای ما بگیرد، زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است.» شغالهای کوچک زمانی به درون تاکستانهای ما رخنه می کنند که همه تاکها شکوفه کرده اند. آنها زمین را سوراخ می کنند و در زیر ریشه ها نقب می زنند و تاکها را خراب می کنند، بدون اینکه این خرابی علایم ظاهری داشته باشد آنها بدین ترتیب آنها می توانند یک تاکستان را به کل نابود کنند. به همین منوال، دروغهای کوچک و فریبکاریهای پیش پا افتاده ای که از ما سر می زنند، ریشه های مسیحیت را در زندگی ما خراب می کنند. ممکن است از بیرون ظاهر ما «سرسبز» باشد ولی ناگهان تاکها می خشکند. شغالهای کوچک غالباً بیشترین آسیب را به زندگی ما وارد می سازند.

خصوصیات کسی که فاقد روراستی است

همه کسانی که فاقد روراستی و یکرنگی هستند دارای ویژگی های مشترکی می باشند. شناخت این ویژگی ها و مطابقت پیوسته خود با این ویژگیها برای ما خیلی اهمیت دارد، چون همواره باید مراقب باشیم که هیچیک از این خصوصیات را در زندگی خویش نیابیم. بیایید این خصوصیات را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

کسی که فاقد روراستی است، ردای محکومیت بر تن می کند کسی که ردای محکومیت بر تن می کند، دیگر زیر برکت خدا قرار ندارد. وی عملاً زیر محکومیت یا عدم تایید خدا قرار می گیرد. پولس در غلاطیان 2: 11 نوشته که شخصاً رویاروی پطرس، کسی که ردای محکومیت بر تن کرده بود، ایستاد. چنین می خوانیم: «

اما چون پطرس به انطاکیه آمد ، با او رویاروی مخالفت کردم ، چه آشکارا تقصیر کار بود». در ترجمه NAS آمده « چه محکوم شده بود » . امروز کلیسا به کسانی چون پولس نیاز دارد که رویاروی جلوی بایستند و تقصیرهایش را به او بازگویند ، نه اینکه مرتبا انتقاد کنند و ایراد بگیرند .

شاید شما بگویید که « من به فیض خدا ایمان دارم و او همه گناهان مرا بخشیده است .» این درست است، اما کسی که با یکرنگی زندگی نمی کند از نظر خدا محکوم است و دیگر ردای برکت و تایید خدا را بر تن ندارد. خدا چنین فردی را تایید نمی کند . اگر زندگی شما پر است از دروغهای بزرگ و کوچک ، نمی توانید روی تایید خدا حساب کنید . اگر کاسبی هستید که تراز و یا پیمان خود را دستکاری کرده اید ، بدانید که دارید از خدا می دزدید - حتی اگر از این راه درآمد بیشتری عایدتان گردد، و به تبع آن هدیه بیشتری هم به کلیسا بدهید ! هدیه دادن نه شما را تقدیس می کند و نه تطهیر . دزدی ، دزدی است . مگر اینکه به گناهتان اعتراف کنید و در صدد جبران آن برآیید؛ آنوقت می توانید ری آمرزش خدا حساب کنید .

بعضی به غلط معتقدند که روراستی و صداقت عطایی مختص رهبران است و به کار آدمهای عادی نمی آید . روراستی یک « عطا » ی ویژه رهبران نیست - بلکه لازمه هر مسیحی است . هر ایمانداري از خدا فرمان یافته که مثل مسیح سلوک کند . در زندگی از هر موقعیتی که برخوردار باشید چه رئیس یک بانک باشید و چه یک رفتگر ، باید پیوسته با روراستی و یکرنگی زندگی کنید . هیچکس از پاسخگویی معاف نیست .

کسی که فاقد روراستی است ، از سر ترس عمل می کنند

بعضی آنقدر دلواپس خشنود ساختن آدمهای پیرامون خود هستند که حاضرند با کارهایی که در آن یکرنگی نیست ، « شایسته به نظر برسند » برای اینکه افراد شایسته به نظر رسیدن از شایسته عمل مهمتر است. این همان اشتباهی است که پطرس مرتکب شد. او از مردم بیشتر از خدا می ترسید ، به همین خاطر بسته به آدمهایی که پیرامونش بودند ، رفتار خویش را تغییر می داد.

زیرا پیش از آنکه کسانی از جانب یعقوب درآیند، با غریبه‌دیان همسفره می شد، اما همین که آنها آمدند ، پا پس کشید و خود را جدا کرد ، چرا که از اهل ختنه بیم داشت (غلاطیان 2 : 12)

پطرس ب جای حفظ ایمان به « حفظ آبرو » می اندیشید . او از بیم آنکه یهودیان چه خواهند گفت ، به طرزی غریب رفتار کرد. چون از ایمانداران یهودی تبار و آنچه ایشان فکر می کردند بیمناک بود ، تصمیم گرفت دیگر با ایمانداران غیر یهودی نشست و برخاست نکند و با آنها غذا نخورد . او خود را از مسیحیان غیر یهودی جدا ساخت تا مقبول یهودیان واقع شود .

از یاد نباید برد که این همان مردی است که گفته بود حاضر است به خاطر عیسی بمیرد . بنا بر روایات ، پطرس را وارونه صلیب کشیدند . او برای خدمت به مسیح بهای سنگینی پرداخت . اما در این هنگامه ضعف ، از حرف دیگران ترسید . این گناهی است که ما برای خوب و موجه جلوه کردن مرتکب می شویم . افتادن در دام این گناه بسی خطرناک است . کسانی هستند که به خاطر خوب جلوه کردن ، حتی نجات خویش را از دست می دهند .

پدر بزرگ و مادر بزرگ من زمانی به مسیح ایمان آوردند که عمه ام از بیماری صرع شفا یافت . آنها وی را که مبتلا به این بیماری بود به یکی از جلسات کلیسای برده بودند و او در همانجا به طرز معجزه آسایی شفا یافته بود . آنها بنا به زمینه فرهنگی که داشتند خانه شان مملو از پیکره ها و تمثالهای مذهبی بود . خرافات بخشی از زندگی آنان را تشکیل می داد. اما حالا که به مسیح ایمان آورده و قلبشان را به طور کامل تسلیم خداوند نموده بودند ، دیگر جایی برای این چیزها نبود .

برخی از دوستان ایشان که به خانه شان می آمدند ، می گفتند : « چرا به این مسیحیان انجیلی از خدا بی خبر پیوسته اید ؟ مگر مذهب شما چیز دیگر نیست ؟ » پس از مدتی در اثر فشار دوستان و آشنایان و ترس از اینکه دیگران چه خواهند گفت یا چه خواهند اندیشید ، پدر بزرگ و مادر بزرگم به تمثال پرستی و مذهب پیشین خود بازگشتند . اما واقعه ای شگفت رخ داد ؛ عمه ام دوباره بیمار شد . این امر پدر بزرگ و مادر بزرگ مرا به متوجه حقیقت ساخت و با بازگشت بیماری عمه ام ، آنها هم بوبه کرده به سوی خدا بازگشتند . با این حال عمه ام دیگر هرگز شفا نیافت . و در سن چهل سالگی بدرود حیات گفت . پدر بزرگ و مادر بزرگ من به خاطر ترس از انسان ترجیح داده بودند به شمایل پرستی سابق روی آورند .

در اواخر دهه پنجاه ، مبشری به نام تامی هیکس در آرژانتین خدمت می کرد . او استادبومها را مالا مال از جمعیت کرد و هزاران نفر از مردم به دست وی شفا یافتند . روزی وی برای دیدن پدر بزرگم به خانه اش رفت . وقتی برای عمه ام دعا کرد ، او شفا نیافت . اگر چه عمه ام با ایمان به مسیح وارد آسمان شد ، ولی دیگر هیچوقت شفا نگرفت . چرا ؟ به اعتقاد من چون پدر مادرش یک بار طریق خداوند را ترک گفته بودند و خداوند نمی خواست بار دیگر این اتفاق تکرار شود . اکنون پدر بزرگ و مادر بزرگ من نزد خداوند هستند . از آن به بعد هر دو آنها افرادی روراست و یکرنگ گشتند - کسانی که به حرفهای مردم در مورد خودشان اصلا اهمیت نمی دادند . آن دو هم چیز را به خداوند تسلیم نمودند و تا آخرین روز زندگیشان مرد و زنی صادق و اهل دعا بودند .

کسی که ریاکار است ، دیگران را هم با خود به ریاکاری می کشد

پطرس به خاطر خشنودی انسان و نه خدا، مرتکب گناه شد . اما این تنها خود وی را از برکت خدا محروم نداشت ، بلکه دیگران نیز در ریاکاری او گرفتار شدند . گناه وی برای خیلی ها سنگ لغزش شد .

سایر یهودیان در این ریاکاری به او پیوستند ، به گونه ای که حتی برنابا نیز در ریاکاری آنان گرفتار آمد . (غلاطیان 2 : 13) آدم ریاکار غیرمستقیم دیگران را هم به ریاکاری تشویق می کند . اگر او بتواند دیگران را هم به ریاکاری بکشاند ، دیگر احساس محکومیت یا متفاوت بودن با دیگران نمی کند . چنین شخصی بر کلیسا تاثیر منفی می گذارد و سایرین را به دروغگویی و فریبکاری تحریض می نماید .

کسی که فاقد روراستی است ، در مسیر غلط راه می پیماید

جز راه رفتن در طریق صداقت و روراستی ، نمی توان در مسیر برکت و تایید خدا باقی ماند . کسی که فاقد یکرنگی است ، در مسیری پر پیچ و خم افتاده که او را از خداوند دور می سازد . در نمونه مورد بحث ما یعنی پطرس ، پولس در حضور همگان به مخالفت با وی برخاست و رفتار ریاکارانه او را محکوم کرد و حماقت عملکرد او را به وی گوشزد نمود .

اما من چون دیدم آنان در راستای حقیقت انجیل استوار گام نمی زنند ، در حضور همه پطرس را گفتم : « اگر تو ، با اینکه یهودی هستی ، همچون غیر یهودیان زندگی می کنی نه چون یهودیان ، چگونه است که غیریهودیان را وامی داری که از رسوم یهودیان پیروی کنند ؟ » (غلاطیان 2 : 14)

پولس ، جدیدترین عضو جرگه رسولان ، تصمیم گرفت به خاطر رفتار ریاکارانه و متظاهرانه پطرس در برابرش بایستد . پطرس ترجیح داده بود تظاهر به شریعت گرایی یهودی کند .

زمانی که در لاپلاتا خدمت می کردم با کمک پدرم شروع به مطالعه و بررسی در مورد کلیسای لاپلاتا نمودیم . برای رسیدن به نتیجه بهتر آزمونهایی نیز طرح کردیم و میان همه اعضای کلیسا پخش نمودیم . با این بررسی توانستیم به نتایج بسیار روشنگرانه ای پیرامون ایمانداران کلیسا دست پیدا کنیم . اکثر ایمانداران در طی پنج سال نخست ایمان خود به مسیح به رشد روحانی ادامه می دهند . اما از قرار معلوم سال پنجم ایمان یک نقطه عطف است . ما دریافتیم که اکثریت کسانی که کلیسا را ترک گفته اند ، این کار را در پنجمین سال ایمان خود انجام داده اند . گویی دوری را به کمال رسانده اند . برای اینان نخستین مرحله مسیحیت به پایان رسیده و آن اشتیاق نخستینی که به خداوند داشتند روبه کاستی نهاده است . درست مانند آنچه که در مکاشفه 2 : 4 خطاب به کلیسای افسس می خوانیم ، محبت نخستین خود را فرو گذاشته اند .

برخی از ایمانداران تلخ و عیبدو شده از پیکره اصلی کلیسا جدا گشته بودند در بررسی خود متوجه شدیم که در پایان پنج سال نخست ، ایمانداران یکی از این دو کار را انجام می دهند . یا با حدت و شدت بیشتری به خدمت می چسبند و علایم بلوغ روحانی را از خود آشکار می سازند ، یا به کل کلیسا را ترک می کنند و به دنیا باز می گردند . گویی پس از یک وقفه زمانی معین میل به بازگشت به زندگی پیشین در اینگونه افراد تشدید می شود .

آگاهی از این میل بشری برای هر ایماندار دارای اهمیت است . ما نباید به گذشته خودمان بازگشت کنیم . آدمهای ریاکار دوست دارند عادهای نادرست گذشته را که به هنگام گرویدن به مسیح کنار گذاشته بودند ، از نو بنا کنند ، حتی به این قیمت که آن عادت

یا رفتار گناه آلود را در پس صورتی مذهبی مخفی نمایند. در غلاطیان 2: 18 به هشداری صریح برمی خوریم: «اگر آنچه را که خود ویران کردم، از نو بنا کنم، در آن صورت نشان می دهم که به شریعت نافرمانم.»

کسانی که فاقد روراستی هستند فیض خدا را باطل می شمارند

آنانی که فاقد روراستی و صداقت هستند به قدری در فکر خود خشنود کردن دیگران هستند که حاضرند به خاطر خوب و موجه جلوه کردن، حتی دروغ بگویند. ایشان فیض خدا را تباه می کنند. با این حال پولس رسول فرمود:

فیض خدا را باطل نمی شمارم، زیرا اگر پارسایی از راه شریعت به دست می آمد پس مسیح بیهوده مرد. (غلاطیان 2: 21)

منظور پولس این است که اگر کسی به شریعت گرایی بازگردد، از نو اسیر همان چیزهایی می شود که باید آنها را انجام دهد یا بگوید تا موجه جلوه کند. او با این کار خود فیض خدا را باطل می شمارد. کسی که دروغگو، ریاکار یا فریبکار است - یعنی کسی که می کوشد خود را روحانی جلوه دهد، در حالی که چنین نیست - فیض خدا را باطل می شمارد.

کسانی که فاقد روراستی هستند به جزئیات می پردازند

پولس در غلاطیان 3: 1 خطاب به کلیسای غلاطیه چنین می گوید:

ای غلاطیان نادان! چه کسی شما را افسون کرده است؟

وقتی ایمانداران مراقب و هوشیار نیست، هر افسونگر و چشم بندی می تواند چشمان او را ببندد تا دیگر او قادر به دیدن حقیقت نباشد. کسانی هستند که صورت تقدس دارند ولی هنوز یکرنگ و روراست نیستند. در اینجا نمی خواهم اصلی کتاب مقدسی را با شما در میان بگذارم، بلکه این مشاهده و تجربه شخصی من است و فکر می کنم به درد کلیسا بخورد. به باور من آدم می تواند تقدیس شده باشد، ولی فاقد روراستی و یکرنگی نیز باشد.

من خادمی را می شناسم که عاشق کار خداوند بودند و زندگی شان را صرف این کار کردند، ولی در موقعیتهای کوچک کلک هم زده به فریب نیز متوسل شده اند. به تصور من ایشان تا مدتی خود را پشت نادانی خویش پنهان می سازند. با این حال، پس از مدتی، وقتی دوره پذیرش نادانی سپری شد، زمان شناخت حقیقت خدا فرا می رسد. این افراد باید به چراغ خطر قرمزی که جلوی داشبوردشان چشمک می زند، توجه کنند. اگر به مقاومت خود در برابر ندای روح القدس در دلهاشان ادامه دهند، این دیگر اسمش نادانی نیست، بلکه عصیان آشکار است.

در گذشته خدا از چنین جهالتی چشم می پوشید، اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می کند که توبه کنند (اعمال 17: 30)

ممکن است یک مسیحی برای مدتی کوتاه در کام اعمال نادرست فرو رود و متوجه هم نشود. این را می توان به حساب جهالت و حماقت موقتی گذاشت. اما اگر دور صداقت و راستی و پاکی را به کل خط بکشد، تقدس خود را از دست خواهد داد. ما نیازمند تقدس اگاهانه هستیم؛ باید از کلام خدا پر شویم.

کسانی که فاقد روراستی هستند همه چیز را از دست خواهند داد.

چقدر اندوهبار است دیدن کسی که زمانی آدم روراست و صادقی بوده ... در برکت و تایید خدا سلوک می کرده ... و آنوقت در گناه افتاده از گناهش توبه هم نمی کند و به همین زندگی گناه آلود ادامه می دهد. روراستی همچون چسبی است که ما را از طریق خدا ننگه می دارد. بدون آن ممکن است همه چیزمان به مخاطره بیفتد.

آیا همه آن چیزها بیهوده بر شما گذشته است؟ مگر اینکه برآستی بیهوده بوده باشد!

(غلاطیان 3: 4)

پولس از ایمانداران غلاطیه می پرسد: «آیا واقعا می خواهید همه چیز را کنار بگذارید؟» به عبارت دیگر منظور او این بود: «

برادران و خواهران غلاطیه ای من، شما سخت تلاش کرده اید، و برای انجیل رنج فراوان برده اید. ولی ظاهراً اکنون معلوم شده که همه آن تلاشها و رنجها بیهوده بوده. آیا می خواهید همه آنها را از کف بدهید؟»
چرا غلاطیان در خطر از کف دادن همه چیز بودند؟ به خاطر شریعت گرایی و ریاکاری شان و به دلیل ظاهر سازی و خشکه مقدس بودنشان.

یکی از چیزهایی که من و همسر من از خدا طلبیده ایم صداقت و روراستی به ویژه با فرزندانمان است و البته هر پدر و مادری بر فرزند یا فرزندان تاثیر می گذارد. اما در غالب موارد این تاثیرگذاری مثبت نیست چون عاری از صداقت می باشد. من می خواهم چنین تاثیر منفی ای را همچون آشغال به دور بيفکنم. می خواهم با فرزندانم کاملاً روراست باشم.
چند هفته پیش فرصتی یافتیم تا مدتی را با بچه هایم در خانه بگذرانیم. آنوقت بود که متوجه شدم جوی عصبی بر خانه حاکم است. تقریباً بلافاصله دریافتم که عصبانیت از جانب من به بقیه منتقل شده! گاهی وقتها که من از سفرهای کاری خود به خانه بر می گردم خیلی خسته و عصبی هستم - و آن روز هم چنان بود. در نتیجه دنبال چیزی می گشتم که اشتباه باشد. برای هر چیز کوچکی از بچه هایم ایراد می گرفتم و انتقاد می کردم. وقتی متوجه این مسئله شدم دانستم که باید تغییر در خودم و جو خانه ایجاد کنم. بچه هایم می دانند که من به تقدس و عظمت می کنم. به معنای دقیق کلمه، غالب اوقات احساس می کنم که باید برای آنها پدر کاملی باشم. شوربختانه من از کمال فاصله زیادی دارم - چنانکه همه ما این چنین هستیم. نیز می دانم که وانمود کردن به آنچه که نیستیم، کار درستی نیست. بهتر است روراست و بی ریا باشیم.

آن روز به حمام رفتم و تشتی پلاستیکی را از آب گرم پر کردم و به همراه یک صابون، یک حوله و عطر و لوسیون بدن با خود به اتاق نشیمن آوردم و بعد همه اعضای خانواده را صدا کردم تا در اتاق گردهم آیند.

وقتی همه دور هم جمع شدیم گفتم: «خوب، بچه ها من قدی عصبی بودم. حالا می خواهم پاهای شما را بشویم و به خاطر رفتار عصبی ام از همه تان مغذرت بخواهم.» سپس یکی یکی شروع به شستن پاهای خانواده کردم و بعد با حوله خشک کردم و عطر و لوسیون زدم.

وقتی همه کارم تمام شد، یکی از پسرها گفت: «بابا، ممکنه بازم پاهای منو بشویی؟ من عاشق آب گرمم!» من دوست دارم هنگام موعظه، کتاب مقدس را در دستانم بگیرم. گاهی می آیم و وسط اتاق می ایستم و می گویم: «بچه ها، می خواهم به شما درسی را بیاموزم.» ولی مواقعی هم هست که باید با تشت آب گرم و حوله موعظه کرد. راه شناخت اشتباهات ما همین است. زمانهایی بوده که من و همسر من در برابر بچه ها زانو زده و گفته ایم: «پسرها، رفتار ما بد بوده، سر شما جیغ و فریاد زده ایم و این از خدا نیست. آیا می شود ما را ببخشید؟» آنها همان موقع ما را می بخشند. کودکان داری فضیلتی هستند که ظاهراً در ما بزرگترها این فضیلت رنگ باخته است - فاصله زمانی خشم تا بخشش در کودکان فقط سی ثانیه است. من نیاز دارم که در همه حال و همه وقت در مسیر روراستی و شرافت گام بردارم - اما این موضوع به طور ویژه در خانه خودم و با کسانی که بیش از همه دوستشان دارم باید مراعات گردد. در طی مراسم عقد زناشویی من در بخشی از شروط ازدواج به همسر من قول داده ام که: «اول تو و فرزندانم را خدمت خواهم کرد. خدمت کردن به تو شیواترین موعظه من به تمام دنیا خواهد بود.»

عهی هنگامی که روی زمین بود، در برابر انبوهی از مردم موعظه می کرد. کلام او زندگی بسیاری را دگرگون ساخت کلام او ابدی است. اما او با حوله - و در کل با خدمت کردن به دیگران - نیز موعظه کرد. هیچ ضرورتی ندارد که همیشه به قول معروف «با کتاب مقدس تو سر بچه هایمان بزنیم» در عوض اینکار می توانیم با محبت و اعتراف به خطاها و معایب مان بهترین خدمت را به آنها بکنیم. پی بردن به خطاهایمان و طلب عفو کردن به خاطر آنها از نشانه های آشکار روراستی هستند.

ویژگی های یک زندگی روراست و صادقانه

تا بدین جا خصوصیات کسی که در یکرنگی و صداقت سلوک نمی کند را مورد بررسی قرار دادیم. ما باید از این خصوصیات پرهیزیم. اما دانستن ویژگی های مثبت کسانی که زندگی روراست و صادقانه ای دارند نیز برای ما حایز اهمیت می باشد. اکنون بیایید این ویژگی های مثبت را از نزدیک بررسی کنیم.

شخص روراست حقیقت را می گوید

عیسی فرمود که باید «بله» ما همان «بله» و «نه» ما، «نه» (متی 5: 37). چقدر راحت از کنار این قضیه می گذریم که مثلا می گوئیم: بله، حتما خواهم آمد، و بعد در دلمان می گوئیم: اصلا پام را آنجا نخواهم گذاشت. اگر مسیحیان راستگوتر می شدند، مسیحیت با قوت بیشتری عمل می کرد.

شخص روراست، انسانی بی ریا و بی غل و عش است. مثل تندبسی است که یکدست از سنگ مرمر تراشیده شده و در آن موم نیست. انسان صادق و یکرنگ مثل پیکره ای است که از یک تخته سنگ سخت و یکپارچه درست شده است. او نیازی به ظاهر سازی یا پنهان کاری ندارد.

شخص روراست انگیزه های پاکی دارد

اما آن حکمت که از بالاست، نخست پاک است، سپس صلح آمیز و ملایم و نصیحت پذیر و سرشار از رحمت و ثمرات نیکو و بری از تبعیض و ریا (یعقوب 3: 17)

انگیزه پاک داشتن خیلی حیاتی است. این انگیزه ها از قلبی پاک سرچشمه می گیرند. این آیه در رساله یعقوب نشان می دهد که نخستین لازمه حکمت، پاکی است. کسی که پاک است، خود را با چیزهای فاسد و نامقدس آلوده نمی سازد. او انگیزه های آلوده ندارد، بلکه همه انگیزه های او برخاسته از عشق پاک نسبت به خدا است. یکی از اشکالاتی که در بسیاری از خدمات بروز می کند این است که ما می گذاریم ایمانمان دستخوش پیچیدگی گردد. شما وقتی متوجه این مسئله می شوید که شخصی شروع به گفتن مطالبی نظیر این می کند: «من در این موقعیت شغلی بیش از یک سال زحمت کشیده ام. آنها باید به من احترام بیشتری بگذارند. هنگامی که شبان نام ده نفری را که در طی سال گذشته سخت تلاش کرده اند آورد، نام مرا از قلم انداخت! حالا که مرا نادیده گرفته اند، من هم به کلیسای دیگری خواهم رفت.»

چنین طرز تفکری وقتی روی می دهد که عنان اختیار و هدایت افکارمان برا به دست امیال مغشوش و پریشان خویش بسپاریم. امیال پریشان سبب بیدار شدن خواسته های خودمحورانه در ما می شود و کلیسا قادر به ارضای این گونه خواسته های ما نیست. با این همه، در آیه فوق از رساله یعقوب می خوانیم که آن حکمت که از بالاست، حکمتی پاک است، نه آلوده به چیزهای دیگر. به اعتقاد من پاکی ما را به سادگی فرا می خواند.

شخص روراست پشتکار و ثبات رای دارد

یکی از دوستان هم خدمت من کارلوس آناکوندیا مبشر معروف است. من او را در شهرهای مختلف جهان ملاقات کرده ام. هروقت هردوی ما در شهرهای واحد خدمت می کنیم، من همواره می کوشم فرصتی بیابم تا با او به گفتگو بنشینم. یکی از ویژگی های اخلاقی که من در این خادم خدا یافته ام، این است که او انسانی با پشتکار است — آناکوندیا مبشری است که تاکنون بیش از دو میلیون نفر را در جلسات بشارتی خویش به سوی مسیح هدایت کرده است.

آناکوندیا در جلسات بشارتی خدمت کرده که در آنها بیش از هشتاد هزار نفر شرکت کننده حضور داشته است. ولی من او را در جاهایی هم دیده ام که فقط برای پنجاه نفر شرکت کننده یا کمتر جا بوده. او در زیر چادرهایی موعظه کرده که در هوای توفانی حتی خود چادر در شرف کنده شدن از زمین بوده است. در محلات فقیرنشین و زمین های گل آلود آناکوندیا در این مکانها همانطور موعظه می کند که در استادیوم های چند هزار نفری.

موضوع وعظ او برای هشتاد هزار نفر و چه برای پنجاه نفر، یکی است. او پیغام نجات را با پشتکار و ثبات رای خاصی موعظه می کند. غالبا در جلسات بشارتی، وی تا ساعت 1 یا 2 صبح می ماند تا به کسانی که احتیاج به خدمت و دعا دارند، کمک کند. من در زندگی خود از جهاتی او را الگوی خویش قرار داده ام. آدمهای روراست در برابر عده کثیر و قلیل یکجور هستند. در موقعیتهای بزرگ و کوچک، یکسان عمل می کنند. چه هوا آفتابی باشد چه بارانی، تغییر رای نمی دهند. برای رسیدن به هدفی که دارند از خود توانایی و پشتکار نشان می دهند. در توفانها، جفاها، یا رویارویی با موانع از هر نوع، آنان دمدمی و ناپایدار رفتار نمی کنند. اگر می خواهید در ملکوت خدا به موفقیت دست پیدا کنید، برای انجام آنچه که خدا شما را برایش دعوت کرده، کوشا و پیگیر باشید! آدمهای ریاکار همیشه در حال تغییر دادن اصول هستند و در مواجهه با سختیها رنگ عوض می کنند. امروز در یک کلیسا حاضر می شوند،

اما اگر در کلیسای دیگر امکانات و امتیازات بهتری بدانها پیشنهاد شود، فوراً به آنجا می روند. و باز اگر فرصتی بهتر برایشان پیدا شود از این یکی هم به جای دیگر می روند. اصلاً نگاه نمی کنند که خدا ایشان را به کجا و برای انجام چه کاری خوانده است. در طریقه‌هایشان بی ثبات و ناپایدارند و همیشه به دنبال فرصتی تازه می گردند، اما هیچ هدف مشخصی ندارند. درست مثل ابرهائی می مانند که از جایی به جای دیگر منتقل می شوند. امروز بیایید در کلام خدا محکم ریشه بزنید! در جایی که خدا شما را کاشته، پایبند بمانید.

شخص روراست تا پای جان ادامه می دهد

شخص روراست، اصل روراستی و صداقت و فرمان عیسی را بدون توجه به شرایط پاس می دارد. در این راه حتی اگر قرار باشد جان‌ش را نیز ببازد، می بازد ولی احکام خداوند را زیر پا نمی گذارد.

فرد روراست خوانده شده که برای مسیح زندگی کند و برای مسیح هم بمیرد. او چیزی برای از دست دادن ندارد. او مانند آن مسیحیانی نیست که فقط خوانده شده اند تا برای عیسی زندگی کنند و چون عرصه زندگی بر آنها تنگ شد، حاضر نیستند دست به فداکاری بزنند. سعی کنید برای مسیح یک قهرمان باشید، حتی اگر این قهرمانی مستلزم شهید شدن باشد. جسم را مصلوب ساخته بگویید: «خداوند! اگر قرار است زندگی کنم، به خاطر مسیح زندگی می کنم، و اگر قرار است بمیرم، به خاطر مسیح خواهم مرد.» وقتی چنین کنید ترس از مردم برای همیشه از وجودتان رخت بر می بندد.

تنی چند از فریسیان نزد عیسی آمده گفتند: «اینجا را ترک کن و به جایی دیگر برو، زیرا هیروдіس می خواهد تو را بکشد.» عیسی در پاسخ بدیشان فرمود: «بروید و به آن روباه مکار بگویید: امروز و فردا دیوها را بیرون می کنم و مردم را شفا می دهم و در روز سوم کار خویش را به کمال خواهم رسانید» (لوقا 13: 31-32). او مردی بود با اندوه و درد بسیار، ولی از سوی دیگر مردی بود با عزم و اراده راسخ. او رویش را چون سنگ خارا سخت ساخت؛ به اورشلیم رفت و کرد آنچه را که باید می کرد. در رساله به عبرانیان می خوانیم:

چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد (عبرانیان 12: 2)

می توانم تصور کنم کنم که خداوند می گوید: «تحمل این ننگ برای من مسئله ای نیست. این واقعیت که آنان بر من تازیانه زدند، به رویم آب دهان انداختند یا نیمه عریان بر صلیب آویختند، برایم مهم نیست. این درد را به کنار می گذارم. همه اینها گذراست. من می خواهم اراده خدا را به انجام برسانم. من مرگ را شکست خواهم داد و آنچه را که پدر مرا به خاطر انجامش فرستاد، تحقق خواهم بخشید. من نتایج شگرف کار خود را خواهم دید و جانم خشنود خواهد گردید.»

اگر دوست دارید در انجیل عمیقاً ریشه بزنید، باید بتوانید هر جا که هستید این دعا را به درگاه خدا بکنید: «خداوند! می خواهم برای تو زندگی کنم و به خاطر تو بمیرم.»

شخص روراست مواظب تصویری است که از خود ارائه می کند

تقدس یک عطا است، ولی اخلاقیات را باید در خود پرورش داد. امروز مواظب ظاهر خود بودن مفهومی کلی است که مقبول همگان می باشد، اما تصویری که ما از آن سخن می گوئیم که باید مراقبش بود، با ظاهر و بیرون ما خیلی ربط دارد. در مورد تاثیر ظاهر خوب در کار و حرفه بسیار چیزها شنیده ایم. به ما گفته اند: اگر می خواهی موفق باشی، خوش لباس باش. این دیدگاهی کاملاً مدرن به ظاهر و شخصیت ظاهری انسان است، اما فقط به داشتن ماشین، پوشاک، آرایش مو، رو، ناخن ها و وزن مناسب برای کسب موفقیت حرفه ای، محدود می گردد. این آن ظاهری نیست که من از آن سخن می گویم.

شخص یکرنگ و روراست کسی است که آموخته تقدس را از خود به نمایش بگذارد. تقدس مثل یک فیلم ویدئو است که خدا درون زندگی ما قرار میدهد. او فیلمهای ویدئویی دنیوی را از وجود ما خارج می کند و نوار جدید درون ما قرار می دهد. با این وجود، اگر هیچ صفحه نمایشگری نباشد که این فیلم را به نمایش بگذارد، کسی قادر به دیدن آن نخواهد بود. بسیاری از مسیحیان فیلم جدید تقدس را در درون خود دارند، ولی تصویری از آن در محل کار خود به نمایش نمی گذارند. یا صفحه نمایشگر را خاموش کرده اند و یا تصویری مغشوش پخش می کنند. یک پیام مغشوش شنوندگان را دچار سردرگمی خواهد کرد. فرد مسیحی که در محل کار خود تصویر درستی از تقدس ارائه می کند، در محل کار خود عبارات دروغین بر لب نمی آورد. وقتی رئیسش نیست او از زیر کار

شانه خالی نمی کند ، یا برای وظیفه محوله اش حداقل مایه را نمی گذارد . مسیحی ای که در روراستی سلوک می کند، فیلم ویدئوی تقدس را هم در دستگاه روشن صفحه نمایشگر زنگ گیش در معرض دید همگان می گذارد تا تصویری شفاف و روشن از مسیح نمایش دهد.

صفحه نمایشگری که تقدس را به نمایش می گذارد ، همانا رفتار هر روزه ماست . از این روست که یحیای تعمید دهنده گفت : « ثمرات شایسته توبه بیاورید » (لوقا 3 : 8) . نه تنها باید توبه کنیم ، بلکه ثمرات این توبه باید به دنیا نشان دهد که ما توبه کرده ایم . مراقب تصویری که از خود ارائه می دهید باشید - منظور تصویر ظاهری و جسمانی شما نیست ، بلکه تصویر عیسی در زندگیتان است که اهمیت دارد. از اندرز پولس در اول قرن تیان 10 : 23 24 پیروی کنید:

« همه چیز جایز است » - اما همه چیز مفید نیست . « همه چیز رواست » - اما همه چیز سازنده نیست . هیچ کس در پی نفع خود نباشد ، بلکه نفع دیگران را بجوید .

این همان آیه از همان تصویری صحبت می کند که ما باید مراقبش باشیم . کتاب مقدس مشخصا به ما نفرموده که چگونه باید لباس بپوشیم ، اما برای ساده زیستی و فروتنی اصولی هست . پیش از آنکه کسی لباس بر تن کند، چه فقیر باشد چه غنی ، باید از خود پرسد : « خداوندا ، آیا من تقدس را از خود به نمایش می گذارم . آیا از دیدن من تصویر عیسی مسیح در ذهن بینندگان تداعی می شود ؟ » برای پوشش ما هیچ قاعده خاصی وجود ندارد که کلام خدا آن را به ما دیکته کند - این اصول خدا پسندانه هستند که به خاطر محبت مسیح از قلب ما بر می آیند و بر ظاهر ما فرمان می رانند

از بانویی مسیحی که زمانی خواننده ترانه های آمریکای لاتین بوده شهادتی جالب شنیدم . او می گفت که بنا به شغلش و برای اینکه در موسیقی آمریکای لاتین بهتر جلوه کند ، همیشه لباسهای وسوسه انگیز به تن می کرده و تا جایی که برای یک خواننده دنیوی امکان دارد ، بدنش را به نمایش می گذاشته است . با این حال، پس از آنکه مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفت، به خطر محبتی که ازاعماق قلبش برای مسیح می جوشید ، ظاهرش را خود به خود تغییر داد و شروع به پوشیدن لباسهایی کرد که مسیح را خشنود سازد، بدون اینکه کسی به او بگوید که چه باید بپوشد یا نباید بپوشد. هرگاه او در آینه به خود نگاه می کرد، می توانست حس کند که آیا آنچه پوشیده باعث خشنودی عیسی است یا نه.

پولس رسول در آیه فوق با دقت هر چه تمام تر برای ما تشریح کرده که همه چیز جایز است ولی همه چیز مفید نیست . همه چیز رواست ، ولی همه چیز سازنده نیست . او از زندگی خود مثالهایی آورده تا به ما نشان دهد که تا چه اندازه مراقب صداقت و یکرنگی خویش است . او گفت: « اگر خوردن گوشت که تقدیم بتهتا شده بوده سبب لغزش برادری شود که گوشت نمی خورد ، به خاطر محبت نسبت به او، لب به گوشت نخواهم زد، ولو اینکه خوردن گوشت گناه نیست . چون دیگران را دوست دارم ، می خواهم تصویری خدایسندانه به آنها ارائه دهم . » چنین تصویری بو که مردم را به سوی عیسی جلب می کرد.

چگونه بر ریاکاری غلبه کنیم

آیا می خواهید از گناه پطرس پرهیز کنید ؟ پس برای آزادی کامل از این گناه ، هفت گام ذیل را بردارید:

1- شخصی را بیابید که همچون پولس با صراحت و صداقت کامل در صورت ارتکاب خطا یا گناه رویارویتان بایستد به او این اختیار را بدهید که به زندگی خصوصی تان دسترسی داشته باشد و در صورت لزوم به شما هشدار بدهد . پولس در برابر پطرس ایستاد و ناتان نبی در برابر داود پادشاه « اول سموئیل 11 ؛ غلطیان 2 : 11) . هر یک از ما نیاز به کسی داریم که هر وقت از خط خارج شدیم ، مقابلمان بایستد.

2- شخصی استوار باشید . هیچیک از کسانی که در پی خشنود ساختن انسانها هستند ، رهبران خوبی از آب در نمی آیند ؛ ایشان هرگز مقدس نیستند (غلطیان 2 : 12) . ناستواری همواره منجر به بروز رفتار ریاکارانه از سوی شما می گردد.

3- همواره میان خود و افراد ریاکار فاصله معقول را رعایت نمایید . هشیار باشید ! ریاکاری واگیر دار است (غلطیان 2 : 13) و می تواند همچون خمیرمایه ای که توده بزرگی از خمیر را مخمر می سازد ، به سرعت در کلیسا گسترش یابد .

- 4- متوجه باشید که ریاکاری سمی روحانی است. ریاکاری گناه است نه یک خطای کوچک (غلاطیان 2 : 14). هرگز قدرت پلید ریاکاری را دست کم نگیرید. وقتی پولس متوجه وجود آن شد با تمام قوا و با دلیری هر چه تمام تر جلوییش ایستاد.
- 5- ثابت قدم باشید . نقاط ضعف و بی ثباتی خود را تشخیص دهید و برای عوض شدن آنها دعا کنید (غلاطیان 2 : 14)
- 6- اصول را موعظه کنید ، نه فقط قواعد را. از شریعت گرایی که بر پارسایی شخصی و نه ایمان متمرکز است ، دوری کنید (غلاطیان 2 : 15) .
- 7- در زیر فشار پا پس نکشید . عادات کهنه دنیوی را از نو در خود ایجاد نکنید (غلاطیان 2 : 18). باید هدف ما این باشد که بتوانیم همراه با پولس رسول بگوئیم :
- با مسیح بر صلیب شده ام ، و دیگر من نیستم که زندگی می کنم ، بلکه مسیح است که در من زندگی می کند ؛ و این زندگی که اکنون در جسم می کنم ، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد (غلاطیان 2 : 20)

دعای توبه

ای خداوند ، باشد که باب 2 رساله غلاطیان با آتش تو در قلبم مهر گردد. در پیشگاه تو خویشتن را فروتن ساخته ، می خواهم که هر منش منفی را که از اجتماع مان گرفته ام از دلم بزدایی و همه عادات بدی را که از فرهنگ خویش آموخته ام و نیز هر میل به ظاهر سازی و عوام فریبی را از وجودم پاک نمایی. هر ناراستی ، هر اغراق ، دروغ و هر چیز دیگری که در زندگیم بوی ناراستی و ریاکاری می دهد ، از من دور کن . مرا شخصی روراست و بی ریا بساز.

آمین

((فصل دوازدهم))

گناه رئیس جوان و ثروتمند: خودداری از رها کردن واپسین بت

چند وقت پیش لپ تاپم را برای رفع عیب پیش دو تکنسین کامپیوتر بردم. یکی از آن دو که ماهرتر بود، بیش از دو ساعت روی کامپیوترم کار کرد. آ‌ها جزء به جزء دستگاه را امتحان کردند، در حالی که من تمام وقت ایستاده بودم و به تلاش آنها خیره شده بودم. سرانجام کامپیوتر را به من تحویل داده گفتند: « آقا، کامپیوتر شما هیچ ایرادی ندارد. همه چیزش درست کار می کند. مودمش هم سالم است، با این وجود هر کلوی کردیم نتوانستیم به اینترنت وصل شویم.»

پاک گیج شده بودم. شگفتی ام از این بود که چطور همه چیز می تواند درست باشد و باز دستگاه کار نکند. من نمی دانم که کدامیک از شما تاکنون با کامپیوتر خود مشکل پیدا کرده اید و یا دچار بحران نرم افزاری شده اید و در صورت بروز مشکل چگونه آن را حل کرده اید. به هر روی من برای این معضل شروع به دعا کردم. از خدا پرسیدم که باید چکار کنم. این موضوع خیلی فکرم را به خود مشغول کرده بود، چون لازم بود برای در تماس دایم بودن با همکاران و خانواده ام، به اینترنت وصل باشم. آنگاه به یاد آوردم که تکنسین به من گفته بود که ظاهراً چاره ای نیست جز اینکه هارد دیسک کامپیوتر را به کلی از نو فرمت کنیم. از نو فرمت کردن یعنی اینکه شما همه اطلاعات کامپیوتر خود را نخست روی دیسکت ذخیره کنید و سپس همه حافظه را از روی کامپیوتر پاک نمایید. سپس می توانید اطلاعات ذخیره شده را به شیوه ای سازمان یافته دوباره وارد آن کنید و در این شرایط کامپیوتر قاعدتاً کار خواهد کرد. درست مثل پاک کردن لوح آموزشی و از نو نوشتن روی آن می ماند.

من هم همین کار را کردم و کامپیوترم از نو شروع به کار کرد و هنوز هم کار می کند. از این تجربه درسی روحانی گرفتم، مواقعی هست که در زندگی مسیحی ما ظاهراً همه چیز خوب کار می کند. هیچ گناه هولناکی در آن پیدا نمی کنیم، و در تبعیت کامل از کلام خدا به سر می بریم. چنین به نظر می رسد که همه چیز روبراه است، ولی به نحوی برای پادشاهی خدا بی ثمر هستیم. در چنین مواقعی باید از نو فرمت شویم!

کسانی هستند که زندگیشان بدین منوال است. نهایت تلاش خود را می کنند، ولی هرگز به نتیجه نمی رسند. احساس می کنند که برای پادشاهی خدا اصلاً به حساب نمی آیند. اصلاً باور ندارند که بود و نبودشان می تواند اهمیتی داشته باشد. ممکن است سالها در کلیسا حضور داشته باشند، اما نمی توانند به هیچ کار مهمی که در آن شرکت داشته اند اشاره کنند. مسیحیت بی حاصل و بی ثمر خیلی اندوهبار است، چرا که سرتاسر کتاب مقدس ما را فرا می خواند تا وقت خود را برای رسیدگی به دیگران و کمک به دگرگون شدن و وضعیت روحانی ایشان به کار گیریم.

اگر پیام این فصل واپسین کتاب را بگیریید فصلهای دیگر آن را به خوبی خواهید فهمید. این فصل چنان بنیادین و چنان جدی است که اگر آن را درست فرا بگیریم، برای خدمت موثر و ثمربخش آماده خواهیم بود. برادر و خواهرم اگر از این گناه دوری کنید، به راستی یک مسیحی پنج ستاره خواهید شد.

کشف واپسین گناه

عیسی در طی خدمتش با جوان یهودی ثروتمندی برخورد. این مرد در خانواده ای ممتاز پرورش یافته بود و اکثر تعالیم دینی را به خوبی فرا گرفته بود. کلام خدا به ما می گوید:

یکی از رئیسان از او پرسید: «استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟» عیسی پاسخ داد: چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس نیکو نیست جز خدا فقط. احکام را می دانی. زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، پدر و مادر خود را حرمت دار. «گفت: «همه اینها را از کودکی به جا آورده ام.» عیسی چون این را شنید، گفت: «هنوز یک چیز کم داری؛ آنچه داری بفروش و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کن، که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن.» آن مرد چون این را شنید اندوهگین شد، زیرا ثروت بسیار داشت. عیسی به او نگاه کرد و گفت: «چه دشوار است راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی خدا! (لوقا 18: 24-25).

عیسی توانست با یک معاینه، اشکال موجود در «هارد درایو» آن جوان را بیابد. به درون روح او نگاهی افکند و در آن به دنبال بتی نامرئی گشت که مانع روحانی پیشرفت وی شده بود. به همین ترتیب خدا از ما می خواهد آن «چیز کوچک» را- که گاهی اصلاً از وجودش خبر هم نداریم - یافته عوض کنیم. اگر بی ثمر هستیم، اگر ضعیفان پاک نیست، بدین خاطر است که یک چیزی باید عوض شود، حتی اگر هنوز دنبالش نگشته ایم و نمی دانیم چیست. اگر شما یک مسیحی بی ریا و وقف شده هستید، به شما مژده می دهم که خداوند شما را فرانخوانده که همه چیز را عوض کنید. او از شما می خواهد که تنها واپسین گناه را بردارید، یعنی واپسین بت زندگی خویش را بشکنید.

رئیس جوان و ثروتمند، از قرار معلوم رئیس کنیسه ای بوده و فرد موفقی هم به شمار می رفته است. با این حال او یک پرسش بسیار مهم در دل داشت: «عیسی چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟»

عیسی در شرایط گوناگون به این پرسش پاسخهای گوناگونی داد. به فقیهی که همین پرسش را از او کرده بود، گفت که خدا و همسایه اش را محبت کند (لوقا 10: 25). ولی به این جوان گفت که آنچه دارد بفروشد و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کند، سپس آمده از وی پیروی نماید. خداوند همه ثروتمندان را به ترک ثروت و دارایی شان فرانخواند. بلکه این حکم وی در مورد آن جوان بخصوص بود. در پس این واقعیت اصلی نهفته است.

خداوند درون دل این مرد جوان نفوذ کرده آخرین بت را یافت. همیشه آخرین گناه یک بت است. همواره آن چیزی است که ما بیش از خدا دوستش داریم. همیشه در کنج دلهای ما مخفیگاهی هست که در آن چیزی را پنهان کرده ایم. شاید می گوییم: «روح القدس، متأسفم که این تنها حیطة ای است که تو نمی توانی بدان وارد شوی.» مطمئن باشید که عیسی با نورافکن نفوذکننده اش درست بر همان نقطه متمرکز شده است! او می داند که در زوایای تاریک روح شما بتی پنهان لانه کرده است.

بسیاری از مسیحیان بی ثمرند چون با وجودی که 90 درصد از زندگی خود را به خداوند داده اند و بر طبق فرمان های او زندگی می کنند، با دقت هر چه تمامتر مراقب آن 10 درصد یا شاید 2 درصد یا 1 درصد باقی مانده هستند و آن چند درصد اندک را دودستی و محکم چسبیده اند.

خیلی وقتها چون در زندگی خود درصد بالایی را به خدا اختصاص داده ایم و تا حد زیادی به او سپرده ایم، فکر می کنیم که اراده او را به طور کامل انجام داده ایم. حتی برخی از خادمان تمام وقت انجیل برا یین باورند که مجاز هستند بتهای کوچکی را در «گنجینه های زندگی خویش مخفی کنند. اما همین بتهای کوچک هستند که نمی گذارند ما برای پادشاهی خدا اشخاصی مثر ثمر باشیم ممکن است بگویید: «من مطمئن نیستم که 100 درصد زندگیم را به خداوند داده ام یا نه. شاید بتی در دلم مخفی است. شاید هنوز محدوده ای از آن را به عیسی مسیح تسلیم نکرده ام.» ناامید نشوید. برای تسلیم کامل می توانید گامهای زیر را بردارید.

گامهایی برای تسلیم کامل

اگر در زندگی خود بتهایی مخفی کرده اید، همین امروز تصمیم بگیرید که آنها را از زندگی تان بیرون نمایید. شش گام زیر واپسین مانع را از سر راه زندگی روحانی شما برخواهد داشت و خدمتتان را ثمربخش خواهد کرد.

1 - عیسی را نیکو بخوانید ، ولی بدانید که او خداست

مرد جوان مذکور در لوقا 18 انسان بسیار نیکخواهی بود. در انجیلی دیگر ضمن شرح داستان او چنین آمده است که او « دوان دوان آمده در برابرش زانو زده » (مرقس 10 : 17). او برای عیسی احترام بسیاری قایل بود و وی را استاد نیکو خواند ولی این کافی نبود. گویی عیسی می خواست به او بگوید: « اگر تو مرا نیکو می نامی ، پس بهتر است بدانی که من خدا هستم . و گر نه مرا نیکو نخوان.» این همان چیزی است که امروز هم برای مسیحیان اتفاق می افتد.

دین و مذهب می تواند به چیزی سطحی تبدیل بشود. کسانی که همواره در کلیسا بوده اند ممکن است در معرض این وسوسه قرار بگیرند که نسبت به خدا دیدگاهی بی تفاوت پیدا کرده ، بگویند: « خداوند نیکو ، من تو را می ستایم ، تو بزرگی .» اما در عمل نه به او احترام می گذارند و نه از خدا می ترسند، و نه اصلاً راغب به اطاعت فوری از او هستند. شاید بدین خاطر است که ما آنقدر با عیسی خودمانی شده ایم که با او مثل یک استاد نیکو رفتار می کنیم ، نه مثل خدا.

عیسی خیلی والاتر از یک استاد نیکوست. او خداوند قادر متعال است . خود عیسی فرمود که پرستندگان او باید وی را « در روح و راستی » پرستند (یوحنا 4 : 23). این پرستش نه پرستش جسمانی است و نه حضور فیزیکی و ظاهری در یک مکان مذهبی ، بلکه حضور معنوی و وقف کامل به اراده خداوند است . ما باید از مرحله ستایش گذشته وارد مرحله پرستش گردیم. بنابر این نخستین گام این است که نه تنها عیسی را نیکو بخوانیم ، بلکه از او چون خدا اطاعت کنیم . در متی 7 : 21 - 23 به ما گفته شده که در آن روز بسیاری خواهند گفت : « سرور ما ، سرور ما ، آیا به نام تو همه این چیزها را انجام ندادیم ؟ » ، ولی خداوند در پاسخ ایشان خواهد گفت: « از من دور شوید ای بدکاران .» آنها مسیح را سطحی و از روی عادت « سرور یا خداوند » خواندند . خطاب به او کلمات خوبی گفتند ، ولی حاضر نبودند در اطاعت کامل نسبت به او ، همه چیز خود را به وی بدهند - اطاعتی که شایسته خدا است .

2 - فرمانها را نگاه دارید و گوش به فرمانده بسپارید

در لوقا 18 : 19 ، عیسی از رئیس ثروتمند پرسید که چرا او را نیکو می خواند . سپس به او اطمینان داد که هیچ کس جز خداوند نیکو نیست. او می خواست جوان ثروتمند از گفتن کلمات قشنگ فراتر برود . از او اطاعت ، دل پذیرا و تسلیم کامل می خواست . خیلی ها می کوشند فرمانها را نگاه دارند ، ولی اصلاً به فرمانده گوش نمی دهند . چشمان و گوشهایشان با آنچه که امروز خدا به کلیسا می گوید ، هماهنگ نیست شاید فهرستی بلند بالا از قواعد مذهبی را رعایت کنند، ولی صدای خداوند را ناشنیده می گیرند . چند وقت پیش در جلسه بشارتی بزرگی وعظ می کردم . در شب دوم مردی با یک بار کامیون کایاک (نوعی قایق مخصوص مسابقه - م) ، قایق ماهیگیری ، پارو و دیگر وسایل ورزشی به محل برگزاری جلسات آمد. اول نفهمیدم که منظور او از این کار چیست، چون شب گذشته اصلاً درباره ورزش حرف نزده بودم. با این حال وقتی با شبان میزبان صحبت کردم ، دریافتم که پرداختن به ورزش برای او بت بوده است. فعالیتهای ورزشی در دامان طبیعت که به خودی خود بد نیستند ، برای او مهمترین اصل زندگی شده بودند . هنگامی که متوجه این موضوع شد ، فردای آن روز همه را آورد تا به پای خداوند بریزد او دیگر نمی خواست بتی در زندگیش داشته باشد. او نه تنها نهایت تلاش خود را می کرد که تمام احکام را نگاه دارد، مرتباً در کلیسا حضور می یافت ، ده یک می داد و خداوند را هر طور که تشخیص می داد به بهترین نحو خدمت می کرد ، بلکه صدای خداوند را هم شنید که به او درباره بتهای زندگیش هشدار می دهد. وی برخلاف رئیس ثروتمند خواسته بود اطاعت کند.

آیا می دانستید که دل انسان می تواند از هر چیه یک بت بسازد؟ زنی را می شناسم که روزه عجیبی گرفته بود. « روزه » از خریدن لباسهای جدید ، چرا که بت او مد لباس بود . غذا می تواند برای دیگران بت باشد. گاهی حتی بعضی روابط برای ما بت می شوند و نمی گذارند از صدای خداوند اطاعت کنیم.

3 - خدا را به خاطر وفاداری مذهبی گذشته شکر کنید ، ولی برای روحانیت کنونی خویش روی آن حساب نکنید

عیسی به رئیس جوان و ثروتمند گفت:

« احکام را می دانی زنا مکن ، دزدی مکن ، شهادت دروغ مده ، پدر و مادر خود را گرامی دار.» گفت: « همه اینها را از کودکی به جا آورده ام . » (لوقا 18 : 20 - 21)

جوان به عبارت بهتر می خواست بگوید : « من آموزه صحیح را دارم. سابقه زندگی ام درست است . شخصی مطیع و با انضباط بوده ام دیگر چه کار باید بکنم؟ ». وقتی باور می کنیم که اطاعت گذشته یا آموزه صحیح سبب نجات ما خواهد گشت، همیشه با مشکل روبرو خواهیم شد.

حزقیال نبی بدین اندیشه پرداخته خیلی روشن و صریح توضیح داده که چگونه باید به اطاعت گذشته خود نگاه کنیم :
و تو ای پسر انسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رها کند . و شرارت مرد شریر در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت ولی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد ، به عدالت خود زنده نخواهد ماند. چینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده ، عصیان ورزد ، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد ، بلکه در عصیانی که ورزیده است ، خواهد مرد(حزقیال 33 : 12 - 13).
تمام گذشته مذهبی شما ، همه چیزهایی خوبی که قرا گرفته اید ، هر آموزش و آمادگی که در طریقهای خداوند کسب کرده اید ، اگر هم اکنون در ناطاعتی به سر می برید فایده ای برای شما نخواهد داشت . اگر هنوز در دل خود بتی دارید، هیچ فرقی نمی کند که چقدر در گذشته خوب بوده اید یا کارهای نیکو انجام داده اید و در چه موقعیتی در کلیسا خدمت کرده اید یا چند آیه از کتاب مقدس را از بر کرده اید. امروز در ارتباط با خدایان تقصیر کار هستید . بتهای حال ، اطاعت گذشته را از بین می برند.
خود من در چنین وضعیتی بوده ام . یکبار در جلسه ای شرکت داشتم که واعظ مردم را دعوت تا به محراب کلیسا آمده توبه کنند . وقتی این دعوت را شنیدم ، پیش خودم فرض کردم که آدم پارسایی هستم و نیازی به توبه ندارم. با خودم اندیشیدم ، سراسر زندگی من درست است و من خادم خداوند هستم. در کنفرانسها و جلسات دعای بسیاری شرکت می کنم. ولی هنوز بتی باقی مانده بود . هنوز در دلم چیزی بود که تسلیم خداوند نکرده بودم . پس همراه با بسیاری از توبه کنندگان جلو رفتم تا توبه کنم و آن بت را از دلم بیرون نمایم.

وقتی به حضور روح القدس می رویم ، او برای سخن گفتن با دلهای ما و نشان دادن بتهایمان راهی مهیا می کند . هنگامی که او به تفتیش و کاوش در روحتان می پردازد ، در برابر نورافکن اش مقاومت نکنید.
همچنین هنگامی که وارد مرحله بالاتری از تقدس می شویم باید مراقب حس محکومیت باشیم . میان خدمت روح القدس و عمل شیطان در زندگی ما اختلاف فاحشی وجود دارد . اگر تمیز دادن میان این دو را فرا نگرفته باشیم ، ممکن است هر دو را یکی تصور کنیم . شیطان حس مبهم و کلی از جرم و تقصیر بر قلب و فکر ما مستولی می سازد . کتاب مقدس او را « مدعی برادران » نامیده است (مکاشفه 12 : 10). کتاب مکاشفه هر چند می گوید که شیطان از آسمان رانده شده ، ولی باز او با اتهام بستن به ما ، به دروغ گویی می پردازد و حس تقصیر ایجاد می کند ؛ کار شیطان همین است .

بعضی از مسیحیان این عمل ابلیس را با عذاب وجدانی که عاملش روح القدس است ، اشتباه می گیرند . حال آنکه روح القدس اصلاً اینگونه عمل نمی کند . کتاب مقدس به ما می آموزد که خدمت روح القدس این نیست که در ما حس تقصیر ایجاد کند ، بلکه او مشخصاً نسبت به گناهی خاص ما را مجاب و ملزم می سازد.

روح القدس مورد مشخصی را در دلهایمان نشانه می رود و می گوید: « بت تو این است. » او نه تنها گناه را نشان می دهد، بلکه راه خلاصی از آن را هم عیان می سازد. عیسی به رئیس ثروتمند نگفت : « تو انسان خطاکاری هستی . در زندگیت ایراد و گناهی هست، ولی من به تو نمی گویم که این گناه چیست. تو نمی توانی آن را یافته علاج کنی. » بلکه به او گفت : « هنوز یک چیز کم داری ؛ تنها یک چیز . هر گاه در این یک مورد از من اطاعت کنی ، می توانی پیروی ام نمایی . » او مستقیماً روی پولدوستی وی انگشت گذارد.
خداوند روشن و صاف با ما سخن می گوید . اگر هنوز در دلهایمان بتی مانده ، دعا می کنیم که گوش جانانتان آنچه را روح القدس می گوید و بدان اشاره می کند بشنود . مجاب شدن نسبت به گناه، لعنت نیست بلکه یک جور برکت است. الزام روح نشانه محبت خدا است که به دلهای ما می گوید: « هنوز یک چیز مانع تو است ، پسر من یا دخترم، هنوز یک چیز کم داری . » به مجردی که آن واپسین بت را رها کنی ، آزاد خواهی شد.

در هنگام وعظ در شهری در جنوب آرژانتین ، در رویا ساعتی مچی دیدم . پس از جماعت این دعوت را به عمل آوردم : « اگر در این

سالن کسی هست که با خود ساعتی دزدیده با خود دارد، خواهش می کنم آنرا به محراب بیاورد.» دو مرد جلو آمدند هر دو مسیحی بودند. یکی از آنها طوری ساعت مچی را در دست گرفته بود که گویی بوی تعفن می دهد. او ساعت را با دو انگشت شصت و نشانه و دور از بدن خود نگه داشته بود تا پای محراب رسید و آن را روی سکو انداخت. برای این دو مرد ساعت دزدی واپسین بت زنگیشان بود.

بر خلاف رئیس ثروتمند، خداوند از آن دو مرد نخواست تمام ثروتشان را رها کنند. بر حسب آنها اصلاً ثروت نداشتند. ولی هنوز بتی - شی دزدی - داشتند که نمی خواستند به صاحبش بازگردانند، پس از خاتمه جلسه، به آن دو توصیه کردم ساعتها را به صاحبان اصلی بگردانند. همان کار ایشان را از قدرت شیطان آزاد ساخت و در طریق اطاعت قرار داد.

4 - راغب به شناسایی، تشخیص و از بین بردن واپسین بت باشید

عیسی در لوقا 18 : 22 به رئیس جوان و ثروتمند گفت: «هنوز یک چیز کم داری.» عیسی از او نخواست سراسر زندگیش را عوض کند - بلکه فقط یک چیز. شاید شما هم تنها یک چیز کم داشته باشید و به محض اینکه آن بت را شکستید، روحتان برای خدمت به خدا چنان آزاد شود که هرگز تا پیش از آن نبوده. خدمتتان در زمینه هایی که پیشتر بی ثمر بود، پرتیر خواهد شد. وقتی بچه بودم، یکی از بستگانم انگشتی مخصوص به من داده بود که در آن محفظه ای کوچک برای مخفی کردن بعضی چیزها تعبیه شده بود. با خودم اندیشیده بودم که چقدر عالی می شود اگر پاسخ پرسشهای امتحانی مدرسه را به صورت خلاصه شده روی کاغذی کوچک بنویسم و در آن بگذارم. یادداشت را آماده کردم و آن را درون محفظه انگشت نهادم و در زنگ تفریح به دوستانم نشان دادم گفتم: (نگاه کنید من چکار کردم! هیچکس متوجه نخواهد شد.) با خودم اندیشیدم که نقشه ام برای قلب بسیار زیر کانه بوده است.

یادداشت را دوباره درون انگشت قرار دادم و در خلال آزمون از آن پاسخی که فهرست وار روی آن نوشته بودم، روی ورق امتحانی رونوشت برداری کردم. حالا که به گذشته فکر می کنم، آن وقتی که برای صرف آماده کردن کاغذ قلب با خطوط بسیار ریز می کردم، از زمان مطالعه درسها و حاضر کردن آنها بسیار بیشتر بوده. از قضا هنگام امتحان همه پاسخها را بلد بودم چون وقت زیادی را صرف نوشتن پاسخها روی کاغذ قلب کرده و از این رهگذر درس را یاد گرفته بودم. روزی خواهری در کلیسا به من گفت: «آیا می دانی آنچه انجام داده ای گناه است، و تو با قلب سر جلسه امتحان، در واقع به دروغ و فریب متوسل شده ای؟» در حضور خداوند توبه کردم. از خداوند خواستم مرا به خاطر قلب ببخشد. روحم نسبت به گناه مجاب شد. دانستم که کارم اشتباه بوده و آن اشتباه را اصلاح کردم.

اخیراً شنیده ام که نوع جدیدی از قلب میان دانش آموزان و دانشجویان رواج یافت: «قلب اینترنتی». بچه ها، نوجوانان و دانشجویان کالج می توانند مقاله کسی دیگر را از روی اینترنت پیدا کرده، نام خود را بر بالایش بگذارند و به عنوان تکلیف درسی تحویل آموزگار یا استاد خود بدهند.

این شیوه نوین قلب تنها نمونه ای است از صنعت فریبکاری که ما در فرهنگ مان شاهد پدید آمدنش هستیم تحویل دادن مقاله ای که خودتان آن را ننوشته اید یک دروغ است. وقتی نام خود را روی مقاله ای می گذارید که خود ننوشته اید، در واقع می گوئید که خودتان خالق آن اثر بوده اید و این دروغ است. شاید این گناه کوچکی به نظر برسد. باید اعتراف کنم که وقتی نخستین بار به قلب متوسل شدم، این گناه چندان در نظرم بزرگ جلوه نکرد. تا اینکه الزام روح بر من آمد. در بعضی مدرسه ها، قلب کردن تبدیل به یک عادت شده است. بچه ها به هیجان قلب کردن، دروغ گفتن و فریب دادن آموزگاران خویش معتاد شده اند. این عادت در بزرگسالان می تواند به رفتارهایی چون کشیدن چک های بی محل یا مخدوش، به خود بستن هویتهای دروغین یا اضافه کردن ساعت کار دروغی به ساعات کار خود، تبدیل شود. این رفتارها نمونه های آشکار دروغ گویی و قلب هستند. هر چند ممکن است این کارها به اندازه زناکاری یا قتل بزرگ و فاجعه بار به نظر نرسند، ولی اگر در همین یک مورد هم بلغزید، مجرم به شکستن تمام شریعت

هستید.

یک بار در جلسه کلیسای ، دوشیزه جوانی که احتمالاً چهارده یا پانزده سال بیشتر نداشت ، دفتری را که روی همه صفحاتش عکس خوانندگان و هنرپیشه های سینما را چسبانده بود ، به پای سکوی موعظه آورد . در این عکسها هیچ چیز بدی وجود نداشت . نه تصاویر شهوانی بودند و نه سکسی . وقتی از دختر جوان پرسیدم که چرا این دفتر را آورده تا زیر پای خداوند بیندازد ، او برگهای دفتر را تند تند ورق زد و عکسها را بار دیگر نشانم داد . سپس گفت : « جناب کشیش ، این آدمها روزی بتهای زندگی من بودند، حالا می خواهم از دستشان خلاص شوم. » بار دیگر مسیحیان پاکتهای سیگار خود را پیش آوردند. برخی از آنها با خشم پاکتهای سیگار خود را مچاله کرده می گفتند : « من نمی خواهم دیگر با این رجاست کاری داشته باشم . به ششهایم آسیب می رساند . » من مسیحیانی را دیده ام که با خود مواد مخدر و همه جور تصاویر مستهجن به جلوی محراب آورده اند .

شنیدن شهادت از دهان ایماندارانی که از آخرین بت های زندگی خود آزاد می شوند ، شگفت آور است . این نشانه آن است که خدا کلیسا را پاکسازی و قوم خویش را تطهیر می کند.

شاید شما کسی هستید که از پیش در مسیر کلام خدا گام بر می دارید . شاید زندگیتان به روایی خداپسندانه پیش می رود و خلاصه با او زندگی می کنید . شاید خانه شما بر پایه الگوهای کتاب مقدسی شکل گرفته و سازمان یافته است . با این وجود حتی اگر یک گناه در زندگیتان وجود دارد ، دعوت خدا از شما این است که همین واپسین بت را هم رها کنید.

شاید بت شما چیز ملموسی نباشد ؛ آن می تواند غرور ، برتری مذهبی یا نبخشیدن کلیسایتان به خاطر آنکه زمانی شما را رنجانده ، باشد . شاید بدین خاطر که ایمانداری یا یکی از رهبران کلیسا در شما رنجش ایجاد کرده ، تصمیم گرفته اید دیگر هرگز خدا را به تمامی دل و جان و مثل گذشته ، خدمت نکنید.

اینجور تصمیم های قطعی می تواند برای باقی عمرتان مانعی بر سر راه شما باشد . من نام آنها را « ضربه های مذهبی » گذارده ام . لازم است همین امروز از دست آنها خلاص شوید . دعا می کنم که این واپسین گناه نیز از دلتان زدوده شود . باشد که در پادشاهی خدا همچون کودکی معصوم گردید . باشد که اعتمادتان در خداوند تجدید گردد و به خاطر همین اعتماد ، اعتمادتان بر بدن مسیح – یعنی هم ایمانداران – نیز احیا شود.

جوانی که در یکی از جلسات بیداری ما رهبری پرستش را بر عهده داشت ، در دومین روز جلسات به سختی جلوی خود را می گرفت تا جلو نیاید . به محض تمام شدن جلسه و پایان یافتن موعظه من ، او به شتاب نزدم آمده گفت : « برادر سرجیو ، می خواهم چیزی پیش شما اعتراف کنم . دیروز من به خاطر تماشای فیلمهای مستهجن ملزم شدم . با اینکه من یکی از رهبران جوانان هستم و پرستش را هم هدایت می کنم ، ولی به این فیلمها و برنامه ها نگاه می کردم . دانستم که دیدن این فیلمها کاری اشتباه است ، از این رو با خداوند عهدی تازه بستم . تصمیم گرفته ام برای همیشه دیدن این فیلمها را کنار بگذارم. »

شهادتهای نظیر مورد بالا به من قوت قلب می دهد تا به کار خودم ادامه دهم چون می بینم این آدمها به کلی آزاد شده اند . آنها نمی خواهند حتی یک گناه در دلشان باقی بماند.

5 – در قبال پول فلسفه ای بنیادین یا ریشه ای اتخاذ کنید

کسانی که می خواهند جدّاً همه چیز زندگی خویش را به خداوند تسلیم کنند در قبال پول خیلی ریشه ای عمل می کنند . جان ولسلی همیشه می گفت: « تا می توانید پول به دست آورید ، تا می توانید پس انداز کنید و آنگاه تا می توانید به دیگران ببخشید» به باور من این یکی از بهترین و کتاب مقدسی ترین فلسفه ها در قبال پول و مسئله نظارت مالی است .

من به فقر موعظه نمی کنم ، بلکه به کوشایی وعظ می نمایم . ما می توانیم تا جایی که خداوند اجازه اش را داده ، پول به دست آوریم ، همچنین باید برنامه درستی برای پس انداز درآمد خود داشته باشیم . ولی باید آماده باشیم که هرگاه خداوند لازم داشت با سخاوت و گشاده دستی برای کارش پول بدهیم . یقین دارم بیداری روحانی که اکنون در حال آمدن است ، از لحاظ مالی هزینه سنگینی دارد ،

چون باید این بیداری به سراسر دنیا سرایت کند. باید به فکر پول جمع کردن ، و نه مال اندوزی و حرص پول داشتن – باشم ، تا هرگاه خداوند خواست در اختیارش قرار دهیم و آنگونه که هدایتمان می کند با بهره گیری از این منابع مالی که خود او در دسترسمان قرار داده به افراد بیشتری خدمت کنیم.

از دیدگاه یهودیان ، سعادت دنیوی نشانه لطف الهی بود . شاید از این رو بود که رئیس ثروتمند با موضع حب مال دنیا دست به گریبان بود . او نخست در برابر عیسی زانو زد (مرقس 10 : 17) . اما وقتی سخن عیسی را شنید ، آنگاه گفت : « خداوند ، فکر نمی کنم بتوانم این کار را بکنم . آنچه تو از من می خواهی در درونم کشمکش مذهبیه ایجاد کرده چون از بچگی به من آموخته اند که رفاه و ثروت دنیوی نشانه برکت خداوند است ، من دوست ندارم فقیر باشم ! »

عیسی هیچ وقت منکر این مسئله نشد که ثروت مادی برکتی از جانب خداوند است . بلکه مسئله اینجاست که ثروت و رفاه می تواند تبدیل به لعنت شود ، اگر آن را به تمامی تسلیم اراده خدا نسازیم .

برخی از ایمانداران لازم است برای یک یا چند ماه از به کار بردن کارتهای اعتباری خود « روزه » بگیرند . اگر گرفتار مرض بی اختیار خرید کردن ؛ مصرف گرایی و مادی گرایی شده اید شاید دعوت خدا از شما این است که کارتهای اعتباری خیش را کنار بگذارید . اگر متاهل هستید ، یاد در این مورد توافق همسر خود را نیز جلب نمایید . این کار نه تنها می تواند نشانه آن باشد که واپسین بت زندگی خود را دور انداخته اید – بلکه ممکن است در نهایت شگفتی پس از اندک زمانی متوجه شوید که از تمام قرضهائتان نیز رهایی یافته اید . این کار هم کتاب مقدسی است و هم عاقلانه .

6 – اخلاقیات عملی بنیادین را به کار بندید

عیسی خیلی سختگیر بود . به رئیس ثروتمند گفت : « من فقط به این اکتفا نمی کنم که تو مرا بستایی و نیکویم بخوانی . می خواهم که تو بت زندگیت را رها کرده از عقب من بیایی . من با تو کار دارم . »

این رئیس ثروتمند می توانست به طور بالقوه یکی از شاگردان عیسی باشد ولی هرگز چنین نشد . تا جایی که ما اطلاع داریم ، او هیچگاه پیرو مسیح نشد . کتاب مقدس می گوید که وقتی عیسی از او خواست همه چیزش را رها کند ، بسیار اندوهگین شد در یونانی واژه

paralepos یعنی او ماتم گرفت ؛ او با خود کشمکش درونی داشت و نمی توانست از تصمیمی که گرفته شادمان باشد .

آنانی که از رها کردن واپسین بت خویش خودداری می کنند ، آنانی که از وقف کامل سر باز می زنند ، ماتم خواهند گرفت . ایشان نیز می دانند که بزرگترین فرصت زندگی خود – بخت پیوستن به جرگه عیسی – را از دست داده اند . اگر به جرگه او نپیوندید ، در روحتان چیزی هست که شما را ملزم خواهد ساخت و خواهد پرسید که چرا همه چیز را به او نسپرد اید . رئیس جوان و ثروتمند واقعا می خواست از عیسی پیروی کند ، ولی از سوی دیگر می خواست همه ثروت خود را برای خویش حفظ کند . مثل او نباشید!

همین اواخر این عبارت نظرم را جلب کرد: « روحانیت ما نه در آنچه انجام می دهیم ، بلکه در آنچه ما برمی گزینیم آشکار می گردد

« ما از این رو که خیالات و امیال زیبایی در سر داریم روحانی محسوب نمی شویم ، بلکه چون پیروی عیسی را بر گزیده ایم

روحانی به شمار می آییم . آن زمان روحانی هستیم که تصمیم می گیریم همه چیز را تسلیم خداوند کنیم . راز تقدس در پیروی کردن – یعنی آمادگی برای پیروی از فرمانهای عیسی – است . روزی من و همسرم که از آسیا باز می گشتیم در فرودگاه سن فرانسیسکو به زمین نشستیم تا هواپیمایمان را عوض کنیم . هر دو برای بازگشت به خانه هیجان زده بودیم . همسرم برای گرفتن کارت پرواز به گیشه مزبور مراجعه کرد و من هم در گیشه دیگری مشغول کاغذبازی های معمول گردیدم . نمی دانم چطور شد که او زودتر از من سوار هواپیما شد . وقتی تنها یک دقیقه پس از او کارم تمام شد و به جلوی گیت پرواز رسیدم ، در کمال شگفتی دریافتم که هواپیما حرکت کرده است .

اگر تا به حال با هواپیما مسافرت کرده باشید ، خوب می دانید که هیچ فرقی نمی کند که یک دقیقه دیرتر رسیده باشید یا یک ساعت وقتی هواپیما رفت ، دیگر رفته است ! شاید هواپیماها تنها وسایل نقلیه ای باشند که دست کم در آسمان دنده عقب ندارند! در هواپیما بسته شده و و خود هواپیما از گیت جدا شده بود . دیگر راهی برای متوقف کردنش وجود نداشت .

برای مسئولان خط هوایی مورد نظر توضیح دادم که من نهایت تلاشم را کرده ام تا به موقع به گیت برسم . واقعا هم تا جایی که می توانستم شتاب به خرج داده بودم . به آنها گفتم که به خاطر شلوغی و ازدحام جمعیت چمدانهایم از گمرک دیر ترخیص شدند و الان همسرم در هواپیما است . در حالی که ما مشغول حرف زدن بودیم ، پانزده نفر دیگر که آنها هم از هواپیما جا مانده بودند ، به جلوی گیت آمدند .

ناگهان ، هواپیما که چند یاردی بیشتر از گیت فاصله نگرفته بود ، ایستاد . شاهد بودم که مسئولان خط هوایی با چه جدیتی با بی سیم

حرف می زنند. شگفت زده دیدم که هواپیمای غول پیکر دوباره بازگشت. فقط برای بازگشت همان چند یارد پانزده دقیقه وقت صرف شد. به زودی درهای هواپیما را گشودند و همه ما سوار شدیم و آنگاه هواپیما پرواز کرد!

بعضی آدمها احساس می کنند که آخرین «هواپیمای» روحانی را از دست داده اند. ایشان یقین دارند که دیگر هرگز روی شادی و کامیابی را نخواهند دید. شاید شما هم یکی از این افراد باشید. شاید می اندیشید که هواپیما را از دست داده اید و دیگر برای رسیدن به مقصد آسمانی راهی برایتان باقی نمانده است. ولی من می خواهم به شما بگویم که هنوز فرصت هست. ما هنوز در دوره نجات به سر می بریم؛ ما هنوز زیر فیض روح القدس هستیم. داوری بازپسین هنوز فرا نرسیده است. هنوز خیلی دیر نشده!

هنوز وقت هست که از هر گناه بخشوده نشده، از هر تلخی روح یا خودداری جدی از یاری رسانی به بدن مسیح توبه کنید و همه وظایف خویش را به انجام رسانید. هنوز برای رها کردن واپسین بت فرصت دارید.

در باب 19 انجیل لوقا، یعنی یک باب پس از داستان رئیس ثروتمند، داستان دیگری وجود دارد. این داستان از مردی ثروتمند به نام زکا یاد می کند که به عشقش نسبت به پول پشت پا زد و تاوان همه نادرستکاری های خویش را پرداخت و سپس زندگیش را وقف پیروی عیسی کرد.

زکی آدم چندان مذهبی نبود. در واقع یک دزد و نیرنگ باز بود. ولی واکنش وی نسبت به عیسی به ما نشان می دهد که او کاملاً آماده بود تا زندگی خو را به طور تمام عیار به خداوند و خدمت به او وقف نماید:

اما زکی از جا برخاست و به خداوند گفت: «سرور من، اینک نصف اموال خود را به فقرا می بخشم، و اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او باز می گردانم.» (لوقا 19: 8)

برخی از شکارچیان بسیار زیرک در آفریقا برای به دام انداختن میمونهای کوچک از روشی نوآورانه بهره می گرفتند. آنها از بطری ای استفاده می کردند که دهانه اش آنقدر تنگ بود که دست میمون به سختی می توانست وارد آن شود. بعد درون بطری بادام زمینی یا آبنبات - چیزهایی که میمونها خیلی دوست دارند - می ریختند. میمون وقتی بطری را می دید به طرفش می رفت و دستش را درون آن فرو می کرد و مشتش را از خوراکی دلخواهش پر می ساخت، ولی با مشت پر، دیگر نمی توانست دست خود را از بطری خارج کند. در همان لحظات کوتاهی که میمون درگیر خارج کردن مشت خود از دهانه تنگ بطری بود، شکارچی از فرصت استفاده کرده توری رویش می انداخت و شکارش می کرد. همه اینها به این خاطر بود که میمون دریغش می آمد مشت خود را از بادم زمینی یا آبنبات خالی کند و دست خود را آزاد نماید.

شیطان می خواهد قوم خدا را با چیزهای کوچک و حقیر اغوا کند. بعضی ها با چیزهای پیش پا افتاده ای به دام می افتند و چون عقیده دارند که این گناهان آنقدرها بزرگ نیستند که به جایی بربخورد، از رها کردن آنها خودداری می کنند. ایشان دستهایشان را گرد بتهای کوچک خود مشت می کنند و تحت هیچ شرایطی حاضر به رها کردنشان نیستند. با همان مشت های پر، دست های خود را می کشند و می کشند و خبر ندارند که تور شکارچی در حال افتادن روی سرشان است.

- استدعای من از شما این است که مشت های خود را باز کرده هر چه در آنهاست رها کنید و سپس از مسیح پیروی کامل نمایید. آن چیز می تواند یک رابطه باشد که از ملاقات های خوب مسیحی شروع شده به دام های غیراخلاقی منتهی می شود می تواند یک رابطه عاشقانه یا احساس قلبی باشد که در اراده خدا نیست. شاید احساسات شما درگیر دوستی یا رابطه اشتباه است و شما این را خوب می دانید. می گوید: «بله، من می خواهم خدا را خدمت کنم.» ولی همچنان مشت خود را دور آن رابطه غلط گره کرده اید و حاضر به رها کردنش نیستید. می تواند برکات عادی یا شغلی خاص باشد. می تواند دیدگاهها یا احساساتی قلبی باشد که خدا در آنها راه ندارد. می تواند چیزی باشد که فقط شما از آن آگاهید - بتی پنهانی که در شکاف های قلب خود مخفی اش کرده اید.

آنچه که باید روی مذبح خداوند قرار دهید، چیست؟

رئیس جوان ثروتمند خیلی اندوهگین بود، چون نمی توانست از آخرین گناه خود دست بکشد. ولی زکی وقتی با عیسی دیدار کرد

شادمان گشت ، چون با میل و رغبت کامل همه چیز را به او تسلیم کرد.

اینکه در گذشته چقدر گناه کرده اید یا چه گناهایی در زندگیتان باقی مانده ، اصلا اهمیت ندارد اگر امروز توبه کنید ، خدا لوح ضمیرتان را کاملا پاک خواهد نمود . او شما را تماما پلک خواهد ساخت . او هارد دیسک شما را پاک و زندگی روحانی تان را از نو فرمت خواهد کرد!

به همین ترتیب اصلا مهم نیست که در گذشته چقدر پارسا بوده اید یا اعمال مذهبی به جا آورده اید . اگر از رها کردن واپسین بت امتناع ورزید و در وضعیت گناه بمانید ، خدا لطف خویش را از شما دریغ خواهد کرد.

اشتیاق قلبی من این است که شما خواننده گرامی واپسین بت زندگی خود را به خدا بسپارید و قدرت دگرگون کننده او را در زندگی خود تجربه نمایید ؛ زندگی که با سرسپردگی و محبت کامل وقف او نموده اید .

دعای توبه

پدر، هم اینک دعا می کنم که تو معجزه ای کنی . دعا می کنم که هر بتی را که در زندگیم باقی مانده با قوت روح ناپود سازی . دعا می کنم که موانع را برداری و غل و زنجیرهایی که به پاهایم بسته شده ، بگشایی تا بتوانم صدای گسستن زنجیرهای روحانی را از زندگیم بشنوم .

ای خدا، دعایم اینست که هر تلخی ، رنجش و افسردگی از وجودم رخت ببرند. خداوندا، مرا آزاد ساز. می خواهم که بیایی و بار دیگر با من حرف زده، بگویی : « این آن چیزی است که تو کم داری .» پدر، خواهش می کنم یکبار دیگر با من سخن بگو. از تو فرصتی دیگر درخواست می کنم. اکنون ، با ایمان ، هر بتی را تسلیم تو می کنم. تو را برای آمرزش شکر می کنم . هر چند شایسته این آمرزش نیستم ، ولی آن را می پذیرم.

خداوندا ، خدمت مرا که به خواب رفته ، بیدار نما . مرا آزاد ساز تا در تب و تاب اراده تو زندگی کنم . ای خداوند ، مرا ایمانداري برثمر بساز . به نام عیسی مسیح، آمین